

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناخته‌نامه

مجموعه اندیشه ولایت، جلد دوم: توحید در قرآن
گزیده بخش دوم کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن،
سلسله جلسات رهبر معظم انقلاب در رمضان المبارک ۱۳۵۳ شمسی
کاری از دفتر اعزام مبلغ دانشگاه امام صادق علیه السلام
به سفارش سازمان بسیج حقوقدانان



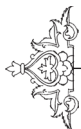


مجموعه اندیشه ولایت

توحید در قرآن



گزیده‌ی بخش دوم
کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن



سلسله جلسات استاد سید علی حسینی خامنه ای
مشهد مقدس مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام
رمضان المبارک ۱۳۵۳ شمسی



۷.....	مقدمه
۱۳.....	تذکرات و مباحث قرآنی سخنران در بخش توحید
۲۱.....	مبحث هفتم: توحید در جهان بینی اسلام
۲۲.....	سوالات
۲۳.....	خلاصه مباحث بخش ایمان
۲۴.....	توحید
۲۵.....	تعریف جهان بینی
۲۵.....	توحید در جهان بینی اسلام
۲۷.....	تبیین قرآنی توحید در جهان بینی اسلام
۲۸.....	الوهیت تنها شایسته «الله»
۲۹.....	خصوصیات «الله»
۳۳.....	عبودیت غیر خدا، رهاورد اعتقاد به فرزند داشتن خدا
۳۶.....	نگاهی گذرا به مبحث هفتم
۳۷.....	مبحث هشتم: توحید در ایدئولوژی اسلام
۳۸.....	سوالات
۳۹.....	عقیده «الهی» و «مادی» درباره هستی
۴۳.....	توحید در ایدئولوژی اسلام
۵۱.....	تبیین قرآنی اثرات عبودیت غیر خدا
۵۵.....	نگاهی گذرا به مبحث هشتم



مبحث نهم: عبادت و اطاعت انحصاری خدا	۵۷
سؤالات	۵۸
بینش توحیدی و تعهدات اجتماعی	۵۹
اصول توحید	۶۱
اصل اول: انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا	۶۲
تبیین قرآنی انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا	۶۴
نفی اطاعت و عبودیت غیر خدا	۶۴
اثبات انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا	۶۷
نگاهی گذرا به مبحث نهم	۷۲
مبحث دهم: روح توحید؛ نفی عبودیت غیر خدا	۷۳
سؤالات:	۷۴
معانی «عبادت»	۷۶
۱- تقدیس و پرستش	۷۶
۲- اطاعت و پیروی	۷۷
عبادت به معنای اطاعت با استناد به آیات قرآن	۸۱
اطاعت غیر الهی ، مصداق بارز شرک و رزی	۸۲
نگاهی گذرا به مبحث دهم	۹۲
مبحث یازدهم: توحید و نفی طبقات اجتماعی	۹۳
سؤالات	۹۴
خلاصه مباحث گذشته	۹۵
اصل دوم: نفی طبقات اجتماعی در بینش توحیدی	۹۶
راهبرد اسلام در نفی طبقات اجتماعی	۹۹
نفی طبقات اجتماعی با استناد به آیات قرآن	۱۰۵
۱- خالق واحد، نافی طبقات اجتماعی	۱۰۵



- ۲- خطاب همگانی، نافی طبقات اجتماعی ۱۰۸
- ۳- شاخص «تقوا» در برتری، نافی طبقات اجتماعی ۱۰۹
- نگاهی گذرا به مبحث یازدهم ۱۱۰
- مبحث دوازدهم: تأثیرات روانی توحید ۱۱۱**
- سؤالات ۱۱۲
- اصل سوم: امور مالی جامعه توحیدی ۱۱۳
- توحید، متعهدانه‌ترین ایمان ۱۱۴
- تأثیرات روانی توحید ۱۱۶
- فوائد بحث از تأثیرات روانی توحید ۱۱۶
- ۱- وسیع شدن دید موحد ۱۱۷
- ۲- زائل شدن ترس از موحد ۱۱۸
- آثار روانی توحید با استناد به آیات قرآن ۱۲۱
- نگاهی گذرا به مبحث دوازدهم ۱۲۵
- نمودارها و ضمایم ۱۲۷**
- خلاصه‌ی جلد دوم از مجموعه‌ی اندیشه ولایت (توحید در قرآن) ۱۲۸
- نمودار شماره یک: نمای کلی بحث ۱۳۱
- نمودار شماره دو: تعریف، جایگاه و اهمیت توحید ۱۳۲
- نمودار شماره سه: توحید و جهانبینی و ایدئولوژی ۱۳۳
- نمودار شماره چهار: اصول توحید ۱۳۴
- نمودار شماره پنج: توحید و تأثیرات روانی توحید ۱۳۵



مقدمه



مقدمه

«بنده یک ماه رمضان در مسجد امام حسن مشهد سخنرانی مستمر سی جلسه‌ای داشتم... در آن سخنرانی‌ها راجع به توحید، امامت، ولایت، نبوت و سایر مباحث اساسی بحث شده است که الآن هم آن‌ها را تأیید می‌کنم. این‌ها پایه‌های فکری برای ایجاد یک نظام اسلامی بود.»^۱

توضیحات فوق از زبان رهبر معظم انقلاب، پیرامون مباحث عمیقی است که معظم له در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۳ ه. ش (۱۳۹۴ قمری) به روشی نو، اصول اساسی و بنیادین اسلام را مبتنی بر قرآن کریم مطرح فرموده‌اند. ویژگی‌های منحصر به فرد این مباحث، عامل برتری آن نسبت به موارد مشابه می‌باشد.

معظم له در مقدمه‌ای که پیرامون این مطالب در سال ۱۳۵۳ مرقوم داشته‌اند، سه خصوصیت مهم آن را مطرح می‌فرمایند:

۱. معارف اسلامی از تجرد و ذهنیت محض خارج شده و ناظر به تکالیف عملی و زندگی اجتماعی می‌باشد.

۲. ارائه مسائل فکری اسلامی به صورت پیوسته و به‌عنوان اجزای یک

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در ۴/۴/۱۳۸۱.





واحد که نتیجه آن، طرحی کلی و همه جانبه از دین است و ایدئولوژی‌ای کامل و بی‌ابهام را برای بشریت به ارمغان می‌آورد.

۳. محوریت قرآن کریم که بر مبنای آن به عنوان کامل‌ترین و موثق‌ترین سند، اصول اسلامی استنباط و فهم می‌گردد تا متکی بر سلیقه‌ها و نظرهای شخصی نبوده و نتیجه‌ی تحقیق، به راستی «اسلامی» باشد.

ویژگی‌های دیگری که بر ارزش این اثر افزوده است عبارت‌اند از: منطقی بودن و دوری از هرگونه تعصب که این مباحث را برای جهانیان قابل استفاده می‌کند، نگاه نو و بدیع به مفاهیم دینی^۲، انطباق مباحث با سیره سیاسی مبارزاتی ائمه علیهم‌السلام^۳، توجه ویژه به ضعف ایمان به عنوان درد اصلی جوامع بشری و مسلمانان، وحدت‌آفرین بودن، آموزش شیوه تدبیر و تعمق در قرآن کریم، تبیین مبانی نظام اسلامی و...

محتوای این جلسات، در دفعات متعدد و با کیفیت متفاوت به چاپ رسیده است که آخرین نسخه آن تحت عنوان «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» که شامل چهار بخش می‌باشد، توسط موسسه صهبا به زیور طبع آراسته گشته است.

نوشتاری که پیش روی شماست، مجموعه کتاب‌های «اندیشه ولایت» می‌باشد که محتوای جلسات معظم له را در قالب ۴ مجلد، ارائه کرده است. موارد تمایز و تفاوت مجموعه کتاب‌های «اندیشه ولایت» با اثر مذکور را می‌توان این‌گونه تبیین نمود:

- باهدف کاهش حجم و افزایش جذابیت ظاهری، کتاب فوق تقطیع شده و هر بخش آن در قالب یک مجلد ارائه شده است.

۲. رک. به بیانات معظم له در تاریخ ۱۳/۰۷/۱۳۶۷.

۳. رک. به بیانات معظم له در تاریخ ۰۸/۰۴/۱۳۷۱.





- در کنار حفظ ساختار سخنرانی، هر مبحث به صورت دسته بندی و موضوع بندی ارائه گردیده است. در متن کتاب برخی مباحث که متناسب با شرایط سخنرانی ایراد شده یا توضیحات و زیرنویس هایی که برای مخاطب ضرورتی ندارد، حذف شده است. البته سعی وافری صورت گرفته تا موارد حذفی، به کلیات و جزئیات مهم مطلب هیچ خللی وارد نکند.
- ابتدای هر مبحث با هدف آمادگی ذهنی مخاطب، سؤالاتی پیرامون محتوای آن طرح شده است و موجب توجه و تعمق بیشتر مخاطب می گردد.
- چکیده ای از هر مبحث، در پایان آن ارائه می گردد تا مخاطب را با روح کلی مبحث همراه کند.
- برخی از آیات محوری موضوع که توسط سخنران در ابتدای جلسه اشاره نگردیده، اما در محتوا بدان پرداخته شده، به اول هر مبحث افزوده شده است.
- برجسته کردن جملات مهم و محوری، تمایز دیگر این نوشتار است که مخاطب را به سهولت به محتوای اصلی رهنمون می کند.
- نمودار درختی نیز می تواند به ترسیم شمای کلی موضوع به صورت نظم یافته، به همراه برخی جزئیات کمک نماید.
- در جلد دوم، قبل از ورود به موضوع اصلی کتاب که همان توحید در قرآن است، برخی نکات و تذکراتی پیرامون قرآن آمده است. این موارد توسط سخنران در اثنای بحث مطرح شده است که با هدف پیراسته شدن متن اصلی از حواشی و توجه بیشتر به این نکات مهم، به صورت دسته بندی شده به ابتدای کتاب منتقل گردیده است. این نکات عبارتند از: گرفتاری به «پندارهای عامیه» و «استدللهای خشک» نتیجه دوری از





معارف قرآن کریم، فایده انس با قرآن کریم، دام‌های دوری از قرآن، قرآن مایه نجات در فتنه‌ها، قفل بر دل و فهم درس‌های کلی از قرآن.

- از جلد دوم، در پایان کتاب، خلاصه‌ای از مباحث مطرح شده در کتاب، ارائه شده است.

پس از ارائه جلد اول با عنوان «ایمان در قرآن»، نوشتار حاضر، جلد دوم از مجموعه کتاب‌های «اندیشه ولایت» تحت عنوان «توحید در قرآن» می‌باشد. در این کتاب به تعریف توحید و جایگاه آن به عنوان یک پایه‌ی اعتقادی که مثل روحی در کالبد تمام مقررات اسلامی می‌باشد، پرداخته شده است. در مبحث هفتم پس از تعریف جهان بینی، توحید در جهان بینی اسلامی تبیین شده و استدلالات قرآنی این موضوع مطرح می‌شود. سخنران در مبحث هشتم، توحید در ایدئولوژی اسلام و تبیین قرآنی آن را ارائه می‌کند. پرداختن به سه اصل «انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا»، «نفی طبقات اجتماعی در بینش توحیدی» و «امور مالی جامعه توحیدی» به عنوان اصول قطعنامه توحید، موضوع دیگر این کتاب است. ذیل این اصول، تعاریف گوناگون از «عبادت»، تعریف جامعه توحیدی، راهبردهای اسلام در نفی طبقات اجتماعی و تبیین قرآنی این اصول ذکر شده است. مبحث دوازدهم و پایانی کتاب «وسعت دید» و «زایل شدن ترس» را جزو تأثیرات روانی توحید می‌داند و به تبیین آن‌ها می‌پردازد.

جهت آشنایی بیشتر با ویژگی‌ها و محتوای جلسات معظم له توصیه می‌شود به کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن کریم» که به همت موسسه صهبها منتشر شده است، مراجعه شود.





تذکرات و مباحث
قرآنی سخنران در
بخش توحید



۱. نتیجه دوری از معارف قرآن کریم: گرفتاری به «پندارهای عامیه» و «استدلالات خشک»

يك قدری با آهنگِ توحید در قرآن باید آشنا شد. بدجوری ما در زمینه شناختِ معارف اسلامی از قرآن دور افتادیم یا سرگرم شدیم به يك سلسله پندارهای عامیانه و سُست که در پوچی و بی‌اساسی و بی‌بنیادی، از هر پوچی، پوچ‌تر است و توأم با خرافات، توأم با پندارهای باطل، و همین بود که این ظاهر فریبنده و باطن پوچ، در مقابل موج‌های مادی‌گری تاب و توان نیاورد و دیدیم که چگونه از بین رفت. **یا سرگرم شدیم به این پندارها یا در نقطه مقابل، سرگرم شدیم به استدلالات خشکِ بی‌روح بی‌اثر بی‌مسئولیت در زمینه توحید.**

چه بحث‌های فلسفی بی‌اثر و خشکی! ببینید چقدر درباره توحید بحث کردند متکلمین و چقدر این بحث‌ها در تشکیل و ایجاد يك جامعه توحیدی بی‌اثر بود. اگر چنانچه درباره يك مسئله‌ای که مربوط به زندگی است، صد سال بحث بشود، مگر ممکن است بعد از صد سال در زندگی يك اثری نبخشد؟ صدها سال به صورت خشک، به صورت فریبنده، از لحاظ ظاهر و بی‌مغز از





نظر باطن، به صورت مجرد، فارغ، فارغ از ارتباطات با دنیای واقعیت و خارج، بحث کردند، ما الآن که ما برای بنای يك زندگی نو می خواهیم از توحید مدد بگیریم، وقتی نگاه می کنیم به آن بحث ها، می بینیم هیچ ارتباطی ندارد؛ به قول خودمان «کالحجر فی جنب الإنسان». آن همه بحث ها، آن دور و تسلسل و آن حرف ها و خب؛ حالا از این توحید می خواهیم ما برای دنیای خارج استفاده کنیم، چه داریم؟ در حالی که اگر به قرآن برمی گشتیم، اگر توحید را از قرآن می خواستیم، قرآن ابعاد و رویه ها و اندام های مختلف این پیک و این هیکل را، این بنای توحید را، در ضمن صدها آیه، با بهترین بیان، با رساترین شیوه ها بیان کرده. آن وقت معلوم می شود که زندگی توحیدی و انسان موحد کیست^۱.

۲. فایده انس با قرآن کریم

به قرآن مراجعه کنید. سعی کنید با قرآن آشنا بشوید. سعی کنید محتاج این نباشید که آیه هایی را من بیایم برایتان معنا کنم. خودتان را به این گنج بی پایان و دریای بی کران نزدیک کنید. بنده مکرر این توصیه را کردم و هر وقتی که این توصیه را نمی کنم، احساس می کنم باری بردوش من است. اولاً احساس وظیفه می کنم به شما بگویم لازم است به قرآن مراجعه کنید. این دریای عظیم، این اقیانوس بی ساحل، جوری است که «هُوَ الْبَحْرُ مِنْ أَيْ التَّوْحَى أَيْتَهُ» شعری بود این، يك مصرعی از يك شعری بود. از هر طرف که بروید يك استفاده ای می کنید. هر کسی با قرآن بنشیند و برخیزد؛ يك استفاده ای می کند. هر جوری، در هر سبکی، يك مایه ای

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ص ۲۳۲





داشته باشید که بتوانید مختصراً این زبان را بفهمید، يك بهره‌ای می‌برید و هرچه بیشتر مراجعه کنید، روشن‌تر و آگاه‌تر می‌شوید، که امیرالمؤمنین علی علیه السلام با عبارتی شبیه این عبارت، در نهج البلاغه نقل شده که فرمودند: «مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نَقْصَانٍ زِيَادَةٌ فِي هُدًى أَوْ نَقْصَانٍ مِنْ عَمَى» این کلام امیرالمؤمنین است. می‌فرماید هیچ کس با قرآن مُجالست و همنشینی نکرد، مگر آنکه چون برخاست از کنار قرآن، افزونی در او پیدا شد و کاستی؛ يك زیادی در او پیدا شد، افزایش پیدا شد، يك کاستی و کمی پیدا شد؛ «زِيَادَةٌ فِي هُدًى» آن افزونی در هدایت بود، يك مقدار راهیابی‌اش و هدایتش بیشتر شد، حتماً. «أَوْ نَقْصَانٍ مِنْ عَمَى» آن کاستی در کوری دل او شد. آن کوردلی، آن نابینایی روح و درك و باطن او اندکی کم شد و کاستی گرفت. جمله امیرالمؤمنین ببینید با این بیان شروع می‌شود: «مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ» هیچکس؛ عام است دیگر؛ مطلق است. ...

۳. دام‌های دوری از قرآن

این مطلب را چرا تذکر دادم راجع به قرآن؟ برای خاطر این که بدانید شما برادران و خواهران، که دام‌های فراوانی، وسایل بی‌پایانی برای دور نگه داشتن مردم از قرآن، تاکنون در طول زمان تدارك دیده شده و یکی از این بهانه‌ها و دام‌ها و وسیله‌ها که تا امروز هم هنوز هست، هنوز يك عده جاهل یا مُغرض این مطلب را تکرار می‌کنند، این است که آقا! قرآن را هیچکس نمی‌فهمد جز ائمه معصومین علیهم السلام، ائمه معصومین هستند که قرآن را می‌فهمند. بنده درباره این جمله





فقط يك كلمه می توانم بگویم، همانی که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره کلمه خوارج نهروان گفت، فرمود «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ» این يك حرف درستی است، اما منظور گوینده، يك منظورِ رذیلانه و موزیانه است. بله! ائمه هدی بر قرآن مسلطند، آن چنان که بالاتر از آن تصوّرشدنی نیست. آن ها آن روح ها و مغزها و فکرهای بلند و بزرگی هستند که قرآن در مشتشان است، خودشان يك قرآنند، هر کدامشان يك قرآنند؛ در این هیچ حرفی نیست، اما این که امام علیه السلام قرآن را خیلی خوب می داند، به این معنا نیست که بنده و جناب عالی يك كلمه اش را هم نمی فهمیم، يك قِشر، از قرآن را هم نمی توانیم بفهمیم. این جمله درست است که ائمه هدی علیهم السلام آگاهان و دانایان به قرآنند، اما منظور گوینده این نیست که امام را بالا ببرد؛ منظور آن کسی که این حرف را می زند این است که تواز قرآن دور بمانی، مثل آن بنده خدایی که می گفتند نماز بخوان، گفت ای آقا، اگر نماز آن بود که مولایم علی کرد، من چرا دیگر نماز بخوانم. گفت:

گر نماز آن بود کان مظلوم کرد دیگران را زین عمل محروم کرد
این منطق هم همان منطق است. اگر آن ها قرآن را می فهمند، ما و شما دیگر چرا لای قرآن را باز کنیم؟ ای بیچاره! ای محروم! ای محروم از معارف قرآن، وای به حالت! وای به حالت! وای به حالت که قرآن را نمی فهمی، اما بیشتر وای به حالت اگر آنکه خودت نمی فهمی، نگذاری مردم هم بفهمند. اجازه ندهی مردم تشنه کام هم از این چشمه فیاض وجودشان بهره ببرند. وای به حالت! وای به حال آن هایی که مردم را از قرآن دور می کنند، از قرآن می رمانند، به بهانه ها و معاذیر گوناگون نمی گذارند مردم قرآن را باز کنند به قصد فهمیدن وای به حالشان!





۴. قرآن مایه نجات در فتنه‌ها

شما بدانید برادران و خواهران، که امروز سروکار ما با قرآن است. همان طوری که بیغمبر خدا فرموده است: «فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ» آن روزی که فتنه‌ها مثل پاره‌های شب سیاه بر زندگی شما سایه بیفکند، بر شما باد به قرآن، کی است آن روز؟ فتنه‌های تاریک مثل شب را نمی‌بینیم؟ راه‌های عوضی را در مقابل چشم‌های نابینا و نزدیک بینمان مشاهده نمی‌کنیم؟ دزدان و غول‌ها و راهزن‌ها را از هر سویی و به هر شکلی، چشم بینا نمی‌بیند؟ پس کی باید به قرآن رجوع کرد؟ برای کی است؟ برای وقتی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بیاید؟ او که خودش قرآن ناطق است؛ امروز روزی است که به قرآن مراجعه باید بکنیم. شرط اولش این است که قرآن را بفهمیم.

... توصیه می‌کنم به برادران، به آن‌هایی که می‌توانند قرآن را بفهمند؛ یعنی ظاهر جملات قرآن را، ترجمه‌های عربی به فارسی را توجه پیدا بکنند که حتماً مراجعه کنند، آن‌هایی که نمی‌توانند، در خودشان این امکان را، این توانستن را، به وجود بیاورند. عربی بخوانید، قرآن یاد بگیرید، درس قرآن یاد بگیرید، خودتان را با قرآن مانوس کنید، رفیق کنید با قرآن. هر روزی و هر ساعتی که بی‌آنس با قرآن بگذرد، مایه حسرت است.^۲

۵. قفل بردل

بروید قرآن را باز کنید، با تدبّر در قرآن نگاه کنید که مشمول این آیه نباشیم، «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» قفل بردل نباشیم، تدبّر کنیم قرآن را.^۳

۲. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ص ۲۵۳-۲۵۵

۳. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ص ۲۸۱





۶. فهم درس‌های کلی از قرآن

سخنران بعد از اشاره به داستان جنگ اُحد، با توجه به اینکه قصد دارد از يك داستانی که ۱۴۰۰ پیش اتفاق افتاده است، درس‌های کلی را استخراج کند، ضمن اشاره‌ای به این داستان، بیان می‌کند که :

دقت کنید به جنبه‌های کلی این آیات، در میدان جنگ اُحد خودمان را زندانی نکنیم، در ماجراهای صدر اسلام و آنچه که موجب نزول این آیات بود، ایده‌های قرآنی را محصور و متوقف و منحصر نکنیم، آنچه که برای ما اهمیت دارد، ایده‌آیه است. آیه چه می‌خواهد بگوید؟

و این يك نکته‌ای است در قرآن که گاهی بنده به مناسبت‌هایی شاید تذکر داده باشم. **گاهی در ضمن يك داستان با بیان يك جمله‌ای که مربوط به آن داستان هست، يك اصل کلی اسلامی بیان می‌شود**، به این توجه کنید. مثلاً در داستان حضرت نوح، آن جایی که نوح پیغمبر سوار کشتی شده، اهل و عیال خودش را هم سوار کرده، گرویدگان و مؤمنین و هم جبهگان را هم سوار کرده، مابقی خلائق در تهدید قهر توفان الهی قرار گرفتند و توفانی دارد می‌آید، آب دارد می‌جوشد، امواج مرگ خیز از اطراف دارد مردم را غرق می‌کند، يك پسر نوح که جزو مؤمنین به او نیست، نیامده سوار بشود. این يك داستان است، يك داستان معمولی دارد بیان می‌شود، اما پُر از نکته‌ها و اشاره‌ها.

نوح پیغمبر، پیرمرد، محاسن سفید، با عمر خیلی زیاد، این هم جوانش، پسرش، محبوبش، به او می‌گوید که بیا سوار شو، بیا سوار شو، غرق خواهی شد. او می‌گوید که نخیر، بنده سوار نمی‌شوم، غرق هم نمی‌شوم، می‌روم بالای کوه، به شما هم احتیاجی ندارم. در بین همین صحبت‌ها و گفتگوها





موجی بین این‌ها حائل می‌شود و پدر دیگر پسر را نمی‌بیند و پسر غرق می‌شود. قضایا خاتمه پیدا می‌کند. دل نوح از جنبه بشری يك مقداری ناراحت است، خُب پسرش در این ماجرا از بین رفت. با پروردگار عالم در میان می‌گذارد ناراحتی را، می‌گوید پروردگارا، تو وعده کرده بودی که اهل من را نجات بدهی، خاندان من را نجات بدهی، خُب پسر هم که از خاندان من بود، ای کاش نجات پیدا می‌کرد. بعد، از پروردگار عالم خطاب می‌رسد: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» او از خاندان تو نیست، «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» او يك کردار ناشایسته است. به «عمل غیر صالح» آن کار نداریم، به يك کلمه از این داستان - البته من حالا روی يك کلمه اش دارم تکیه می‌کنم و الا تکیه‌های فراوان هست در این داستان‌ها و در داستان نوح - «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» به ما يك اصل کلی اسلامی را ارائه می‌دهد و تعلیم می‌دهد. می‌گوید دو برادر ناهمفکر با یکدیگر بیگانه‌اند و دو بیگانه همفکر با یکدیگر برادرند. پدر و پسر اگر ناهمفکر بودند؛ این مؤمن به خدا بود، آن کافر به خدا؛ این در جبهه خدا بود، آن در جبهه شیطان؛ پدر و پسر با هم قوم و خویشی ندارند، از يك خانواده نیستند. خویشاوندی نسبی و سببی، خویشاوندی مربوط به خون، از نظر اسلام درجه دوم است، خویشاوندی فکری درجه اول است، ببینید، این يك اصل اسلامی است ... در این گزارش‌های قرآنی به این نقاط توجه کنید، ببینید چه می‌خواهد بگوید، چه اصلی را، چه ایده‌ای را، چه واقعیت تاریخی را که احیاناً صد جای دیگر ممکن است تکرار بشود، دارد بیان می‌کند.^۴

۴. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، صص ۳۰۳-۳۰۴





مبحث هفتم: توحید در جهان بینی اسلام

پنجشنبه ۱۳۵۳/۷/۴

نهم از رمضان المبارک ۱۳۹۴



سوالات

- ۱- در بینش توحیدی افتخارطلبی و برتری جوئی برخی افراد، گروه ها و کشورهای مستکبر نسبت به سایرین چگونه تجزیه و تحلیل می شود؟
- ۲- توجه به توانایی های هر شخص مانند فکر، هوش، قدرت تصمیم، امکانات مادی و... در بینش توحیدی چگونه قابل تحلیل است؟
- ۳- نگاه انسان موحد به جهان، انسان و سایر موجودات و نیز آفریننده آن ها چگونه باید باشد؟





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (۲۵۵)

سوره مبارکه بقره

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَانُ وَلَدًا (۸۸) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (۸۹) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا (۹۰) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَانِ وَلَدًا (۹۱) وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَانِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَانَ عَبْدًا (۹۳)»

سوره مبارکه مریم

خلاصه مباحث بخش ایمان

... گفتیم باید ایمان به هر فکری و به هر اصلی از افکار و اصول دینی، اولاً آگاهانه باشد، از روی فهم و شعور و آگاهی باشد، نه کورکورانه؛ ثانیاً ایمان همراه باشد با تعهد. آنچه که ما باید به آن ایمان پیدا کنیم، حتماً آن چیزی است که در زندگی ما، در عمل ما، چه عمل فردی و چه عمل اجتماعی، چه مربوط به شخص خود، چه مربوط به جامعه خود، چه مربوط به بشریت و چه مربوط به آینده تاریخ، حتماً یک تعهدی را بردوش ما می‌گذارد.



توحید

با این مقدمه، وقتی ما وارد بحث توحید می‌شویم، قهراً این بحث برای ما یک بحث تعهدآور است، و توحید را ما آن‌چنان بررسی می‌کنیم که اولاً آگاهانه به توحید برسیم، ثانیاً ببینیم تعهداتی که توحید بر دوش ما می‌گذارد، آن‌ها چیست. آیا توحید فقط یک فهمیدن بی‌مسئولیت و بی‌تعهد است؟ آیا دانستن یک حقیقتی است، بدون آنکه این دانستن بر دوش ما یک تکلیفی را بار کند؟ یا نه؛ توحید آگاهی و دانستن است که به دنبال این دانستن، تکلیف‌ها، وظیفه‌ها، مسئولیت‌ها به انسان متوجه می‌شوند. ...

... بنابراین آیات مورد نظر ما امروز درباره توحید است. ... توحید را ما از دو دیدگاه مورد نظر قرار دادیم ...: اولاً توحید را در جهان بینی اسلام مورد نظر قرار دادیم. مسلم، توحید در جهان بینی اسلام هست. توحید در جهان بینی اسلام چیست و به چه معناست، و آیه قرآن و زبان رسا و گویای قرآن، توحیدی را که در جهان بینی اسلام مطرح است، چگونه تشریح می‌کند؟ بحث دوم را این‌جور گفتیم: توحید در ایدئولوژی اسلام. ...

علاوه بر این‌ها، توحید در هر یک از مقررات فرعی اسلام، خودش را می‌نماید و نشان می‌دهد. و هر جایی شما یک حکمی و یک قانونی و یک دستوری را به نام دین مشاهده کردید که در آن توحید لنگ می‌زند، ضد توحید در آن وجود دارد و توحید در آن نیست، بدانید که این از اسلام نیست؛ چون توحید مثل روحی در کالبد تمام مقررات اسلامی هست. مثل هوای رقیق و لطیفی در تمام اجزای این ساختمان و پیکره‌ای که نامش اسلام است، هست. مثل خون پاک و پاکیزه و صاف و تازه‌ای در سراسر این





کالبد و پیکری که نامش اسلام و دین است، هست؛ در همه مویرگ‌ها حتی هست، یک دانه حکم را در اسلام شما نمی‌توانید پیدا کنید که رنگی و نشانی از توحید در آن نباشد. ...

تعریف جهان بینی

... شما وقتی که به عنوان یک انسان، به فکر خودتان، به درک خودتان از عالم، از انسان، از جهان مراجعه می‌کنید، یک تصوّراتی پیدا می‌کنید. ممکن است شما به این فکر نبودید، اما آن کسی که به این فکر است، وقتی درباره جهان می‌اندیشد، درباره انسان می‌اندیشد، درباره رابطه جهان و انسان می‌اندیشد، درباره چیزی ماورای طبیعت و ماورای انسان و جهان می‌اندیشد، یک سلسله تصوّراتی و افکاری پیدا می‌کند، این را می‌گویند جهان بینی. ...

به طور خلاصه جهان بینی را این جور می‌شود تعریف کرد؛ **جهان بینی** یعنی برداشت یک انسان از جهان، تلقی یک انسان از جهان، دریافت یک انسان از جهان یا از انسان. گفتیم برداشت یک انسان؛ می‌توانید شما به جای یک انسان، بگذارید یک مکتب، یک مسلک، یک آیین، یک رویه اجتماعی برداشتی از جهان دارد، این برداشت اسمش جهان بینی است.

توحید در جهان بینی اسلام

اسلام یک جهان بینی ای دارد، اسلام یک برداشتی از جهان دارد. ... اسلام معتقد است که همه این مجموعه‌ای که نامش جهان است، از بالا تا پایین، از موجودات ناچیز و حقیر، تا موجودات بزرگ و چشم‌گیر؛ از پست‌ترین



جاندار یا بی جان، تا شریف ترین و پر قدرت ترین موجودات جاندار و دارای خرد، یعنی انسان، همه و همه، همه جای این عالم، بنده، برده، آفریده و وابسته به یک قدرت بسیار عظیم است. ماورای این ظاهری که من و شما می بینیم، ماورای آنچه که عینک تیزبین دانش تجربی می تواند به او برسد، ماورای همه پدیده های قابل حس و قابل لمس، یک حقیقتی هست از همه حقیقت ها برتر، والاتر، شریف تر، عزیزتر و همه این پدیده های عالم، ساخته و پرداخته و درست شده دست قدرت اوست. به آن قدرت بالاتر نامی می دهیم، اسمش خداست، اسمش {الله} است. پس جهان یک حقیقتی است که به خودی خود استقلال ندارد؛ خودش خودش را به وجود نیاورده.

... آن خدایی که بالاتر از جهان و جهانیان است، آن دست قدرتی که همه موجودات عالم را او می گرداند، او ساخته و او دم به دم آن ها را پاینده داشته؛ این دست قدرتمند- که نامش {الله} است، نامش خداست- به تمام صفات نیک و نیکی آفرین به طور اصیل، به طور ذاتی، متّصف است؛ یعنی دارای دانش است، دارای قدرت است، دارای حیات است، دارای اراده و تصمیم است و هر آنچه که از این صفات سرچشمه و مایه می گیرد. زندگی او از کسی گرفته نشده است، دانش او از جایی اخذ و کسب نشده است و از این قبیل. او صاحب اختیار عالم است. عالمیان چه کسانی اند؟ ذرات عالم در مقابل او چه هستند؟ آیا ذرات عالم وقتی که ساخته و پرداخته او شدند، مثل فرزندی که از مادر جدا می شود، دیگر جدا شدند؟ نه اصلاً قضیه این جور نیست. این ها در هر لحظه ای، برای ماندن و بودن، محتاج او هستند، محتاج قدرت او و اراده او؛ و همه بندگان اویند. همه موجودات





بندگان و بردگان و مصنوعات و مخلوقان اویند. در همه می تواند تصرف کند، همه را با نظم خاصی آفریده، همه را با سنت ها و قانون های منظم و دقیقی به وجود آورده. این قانون ها را امروز علم دارد کشف می کند، که البته بحث من در این زمینه کار، دیگر نیست؛ یعنی استدلال بوجود خدا و اثبات صانع در بحث من نیست، در این زمینه کتاب فراوان است، بروید بخوانید.

... توحید یعنی جهان دارای یک آفریننده و سازنده، و به تعبیری دارای یک روح پاک و لطیف است. جهان پدیدآورنده ای دارد و همه اجزای این عالم، بندگان و بردگان و موجودات تحت اختیار آن خدا و آن پدیدآورنده محسوب می شوند. توحید در جهان بینی اسلام این است؛ یعنی وقتی که یک مسلمان، از دیدگاه اسلام به این عالم نگاه می کند، این عالم را یک موجود مستقلی نمی بیند، بلکه یک موجودی می بیند وابسته به یک قدرت بالاتر. چه اثری دارد؟ چه فایده ای دارد؟ عجیب تأثیری دارد؛ در بحث های بعدی که درباره توحید می کنیم، آن وقت معلوم می شود که این بینش، این جهان بینی مخصوص، این دریافت و برداشت از عالم، این تلقی از جهان و جهانیان، چه تأثیری دارد در سازندگی زندگی.

تبیین قرآنی توحید در جهان بینی اسلام

به آیات قرآن مراجعه می کنیم، می بینیم عیناً همین مطلب را در آیات قرآنی، پرودگار عالم ذکر کرده. عرض کردم از دو جای قرآن آیاتی را ما در نظر گرفتیم که امروز تلاوت بشود و ترجمه بشود.





الوهیت تنها شایسته «الله»

اول از سوره بقره است، آیه‌ای که معروف است به آیه الکرسی. قسمت اول آیه الکرسی در این زمینه است، که حالا تلاوت و ترجمه می‌کنیم و تدبر می‌کنیم در آن، آیه ۲۵۵ است. «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» الله، این نامی که معادلی به صورت تبیین و تشریح برایش نمی‌شود پیدا کرد؛ چیست {الله}؟ خداست. خدا کیست؟ آن موجودی است که «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» هیچ معبودی به جز او نیست. اله را معبود معنا کنید. اله یعنی هر آن موجودی که انسان در مقابل او به صورت تقدیس، به صورت تعظیم و تکریم، خضوع می‌کند، اختیار خودش را دست او می‌دهد، سررشته زندگی‌اش را به او می‌سپرد، او را دست باز و مطلق‌العنان، در زندگی خود قرار می‌دهد، این را در اصطلاح قرآنی می‌گویند اله. آن کسانی که هوای نفس را سررشته‌دار زندگی خود می‌کنند، الهشان هوای نفسشان است. آن کسانی که یک انسان سرکش متجاوز را در امور زندگی خود، دستش را باز می‌گذارند، الهشان همان شیطان است. آن کسانی که به سنت‌ها و عقیده‌های پوچ، به طور بی‌قید و شرط تسلیم می‌شوند، الهشان همان سنت و عقیده پوچ است. هر چه در وجود انسان و در زندگی انسان، بی‌قید و شرط دستش باز باشد و حکومت و تحکّم بکند، او اله است.

این‌جا می‌گوید که «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» هیچ الهی، هیچ معبودی به جز او نیست. یعنی چه نیست؟ یعنی در دنیا نیست؟ هزاران معبود بود در دنیا. سید و شوشت تا در خود خانه کعبه آویزان و قرار داده شده بود، سید و شوشت تا عروسک. همین قدر هم عروسک‌های جاندار در دنیا، داشتند فرمانروایی می‌کردند؛ چطور الهی نیست! پس اینی که می‌گوید «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» جز او الهی نیست؛ یعنی





اله واقعی نیست، اله قانونی نیست، اله حقیقی نیست؛ یعنی هر کس دیگر را غیر از {الله} به الوهیت - به آن معنایی که گفتیم - به معبودیت پذیرفتید، گناه کردید، برخلاف حق، عملی انجام دادید؛ چون جز {الله} هیچ کس شایستهٔ معبود بودن و الوهیت نیست.

خصوصیات «الله»

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» خصوصیت این {الله}، این اله یکتا و یگانه چیست؟ خصوصیاتش را مقداری می‌شمرد: «الْحَيُّ» زنده است؛ همه مرده‌اند، دیگران موجودات مرده و مُردارند، او زنده است، بی‌جان‌ها که پیداست، با جان‌ها هم مُرده‌اند. با جانی که روزی نبوده و روز دیگری هم نخواهد بود، جاندارى که جانش دائماً در تهدید است، موجود زنده‌ای که زندگی‌اش با حرکت یک مو، با جنبش یک مغز گاهی تهدید به فنا و نابودی می‌شود، این چه جور زندگی‌ای است؟ زنده جاودان، زنده اصیل، زنده حقیقی، آن کسی است که حیات برای اوست و هدیه و عطیّه و موهبت اوست به همه جانداران، و او خداست.

«الْحَيُّ» آن زنده، «الْقَيُّومُ» آن پایدار و پابنده. آن کسی که زندگی او دائمی و جاودانه و همیشگی است. آن کسی که زندگان به زندگی او زنده‌اند و اگر او نباشد، اگر او نخواهد، اگر او اراده نکند، یک زنده و یک جلوهٔ زندگی در جهان باقی نخواهد بود، «الْقَيُّومُ».

«لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» چُرت و خواب او را نمی‌رباید؛ خواب سبک، چه برسد به خواب سنگین. او را از خود نمی‌گیرد، یعنی چه؟ یعنی لحظه‌ای غفلت، لحظه‌ای بی‌توجهی، در وجود او و در حیات او راه ندارد. موجودات دیگر، خداوندگاران دروغین غفلت می‌کنند از خودشان، از مردم





تحت اختیارشان، از جهانی که در قبضه آن‌ها هست، سراپا غفلت‌اند، دائماً در غفلت‌اند، آن جایی که ادعای آگاهی و اطلاع می‌کنند، آگاهی و اطلاعشان دروغین است. آنچه بر آنان غلبه دارد، غفلت است و نادانی است. ...

آن که او را غفلت نمی‌گیرد، حاکم واقعی این جهان است؛ یعنی {الله}. «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»، به نظر تان نیاید که **سِنَّةٌ** یعنی چرت، خواب سبک و نَوْم، یعنی خواب معمولی یا سنگین را از خدا برداشتن و نفی کردن، چه لزومی داشت حالا این‌جا؟ چرا؛ در بحث‌های بعدی خواهیم دید. چون هر اشاره‌ای در توحید، هر نکته‌ای در توحید، اشاره به نفی الوهیت غیر خداست و اشاره به نقایص غیر خدا. هر چه درباره خدا اثبات می‌شود، آن چیزهایی است که درباره مدعیان الوهیت نفی می‌شود. آنچه در توحید گفته می‌شود، آن چیزهایی است که در زندگی عملی موخّدان و خداپرستان باید منعکس بشود. تمام خصوصیات و دقایق توحید باید در زندگی مردم موخّد نمونه‌هایش وجود داشته باشد. ...

«لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» از آن اوست هر آنچه در آسمان‌هاست و هر آنچه در زمین است؛ ملک اوست، بنده اوست. «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» کیست که در مقابل او شفاعت کند، وساطت کند، جز به اذن او. هیچ قدرت دیگری سراغ نداریم ما که حتی به اندازه قدرت یک شفیع، بتواند در مقابل خدا عرض اندام بکند. اگر کسی شفاعت از دیگران می‌کند، باز به اذن خدا می‌کند. پیغمبران که شفاعت می‌کنند، اولیا و ائمه و صلحا و مؤمنین و شهدا که شفاعت می‌کنند پیش خدا، جز به اذن خدا نمی‌کنند؛

بنابراین آن‌ها هم یک قدرت‌هایی در مقابل قدرت خدا، یک دکان‌هایی





در مقابل خدا نیستند. چنین نیست که آن‌ها هم یک دم و دستگاه جداگانه‌ای در مقابل دم و دستگاه خدا باشند، نه؛ بندگان خدا هستند، منتها بندگان مورد لطف و محبت خدا. ...

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» پیش روی آن‌ها هر چه هست و پشت سر آن‌ها، می‌داند؛ یعنی محیط به تمام زندگی انسان هاست و موجودات، «وَلَا يَحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ» احاطه ندارند، گسترده نیست دانششان به چیزی از دانش پروردگار، مگر آنچه خود او بخواهد.

بینید چطور تمام عالم را به دو صف تقسیم می‌کند. یک صف، صف خدا؛ یک صف، صف موجودات دیگر. در این صف دیگر، همه ذرات عالم، بندگان خدایند در حد واحد. می‌خواهم بگویم از لحاظ بندگی خدا، بین دو موجود عالم هیچ امتیازی نیست. از این جهت که بنده خدا هستند، از این جهت که تحت قدرت و در قبضه خدایند، همه یکسان‌اند، همه! حتی بزرگ‌ترین موجود عالم، عزیزترین و ارزشمندترین انسان تاریخ؛ یعنی وجود مقدس نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، از لحاظ بنده خدا بودن، تحت اختیار خدا بودن، عبد خدا بودن، مثل همه ذرات دیگر وجود است. همان اندازه‌ای که آن‌ها تحت اختیار خدایند، همان اندازه هم پیغمبر تحت اختیار خداست. ... در تشهد نماز می‌خوانید «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»، بنده خدا بودن را جلوتر می‌آورید، شهادت می‌دهم که محمد عبد او، بنده او و پیامبر اوست. اول بنده بودن را ذکر می‌کنید.

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» گسترده است تخت قدرت او آسمان‌ها را و زمین را «وَلَا يَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا» نگاهداری آسمان‌ها و زمین براو گران و دشوار نیست، «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» اوست برتر و بلندقدر، اوست بزرگ و پرشکوه. ...





از مجموع، بینش اسلام را در مورد خدا، خوب به دست می‌آورید و آن چیست؟ و آن این است که در همهٔ منطقت‌هٔ وجود، یک قدرت به نام خداست، یک مرکز قدرت، یک کانون دانش و حیات و نیرو، به نام خدا. و در طرف مقابل، تمام پدیده‌ها رو به آن قدرت عظیم و جلیل، با حال مسکنت، با حال عبودیت، با حال بندگی، همه و همه؛ فرقی هم بین پدیده‌های عالم، از جهت عبودیت در مقابل آن مرکز قدرت نیست. یک ذرهٔ کوچک تا یک کهکشان عظیم، یک انسان مؤمن یا یک انسان کافر، یک موجود بی‌ارزش یا یک انسان باارزش، همگان در مقابل آن موجود، دست بسته، تسلیم، عبد، بنده، برده‌اند؛ هر تعبیری که می‌خواهید بکنید. البته فهمیدن این موضوع دارای آثاری است در شناخت ایدئولوژی اسلام، در شناخت طرح‌های عملی اسلام برای جامعه. به طور نمونه، مثلاً می‌توانم این را حالا اشاره کنم که در ذهنتان یک برقی بزند، بدانید که فلسفه‌بافی نمی‌خواهیم بکنیم. وقتی دانستیم که همه انسان‌ها فی‌الجمله در مقابل این قدرت و این مرکز نیرو علی‌السواءند، دیگر معنی ندارد که امپراتور روم، والرین مثلاً، در حال غرور و تکبر مجسمه‌اش را آن‌جا بسازند که یک برده‌ای، یک غلامی روی پایش افتاده. ...

بینید اگر این جهان بینی، این بینش، این برداشت از جهان نباشد، امپراتورهای عالم، قلدرهای تاریخ، مالکان بزرگ و ثروتمندان و اشراف عظیمی که در طول تاریخ بودند، که هزاران و میلیون‌ها بنده و برده و اسیر قدرت و مطیع امر و فرمان داشتند؛ این‌ها می‌توانستند بگویند آقا، من تافتهٔ جدا بافته‌ای هستم. من غیر از آن هستم، او باید بیفتد روی پای من، من باید پایم را بگذارم روی سر او؛ من برای فرمان





دادن آفریده شدم، او برای فرمان بردن آفریده شده؛ من برای آقا زیستن آفریده شدم، او برای بدبخت بودن ساخته شده؛ من بنده خدایی هستم که آن خدا قدرتش بیشتر است، او بنده یک خدایی است که آن خدا عرضه اش کمتر است.

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» چه کسی به او نزدیک تر است؟ چه کسی در مقابل او یک قدرتی دارد؟ چه کسی می تواند در مقابل من او، منیتهی داشته باشد؟ بله «إِلَّا بِإِذْنِهِ» کسانی می توانند شفاعت کنند، اما به اذن خود او. او هرگز به جباران اذن شفاعت نمی دهد، به امامان اذن شفاعت می دهد. او هرگز به مفسدان اذن نزدیکی و رخصت شفاعت نمی دهد. به انبیا، به اولیا، به صلحا، به شهدا، به خاکسارانِ عالی مقام، آن بندگانی که زندگی دنیا بر آن ها تلخ و زهرآگین گذشت، اما روحشان نیرومند شد؛ در راه وظیفه حرکت کردند، بر خودشان دشوار و سخت گرفتند تا به سوی وظیفه یک قدم نزدیک تر شده باشند؛ آن ها می توانند، آن ها می توانند نزد خدا شفاعت کنند. تازه آن ها هم علّت اینکه می توانند شفاعت کنند، این است که بیشتر بندگی خدا کردند؛ چون تحت قدرت خدا بیشتر خودشان را قرار دادند. ... از وضع کلی این آیه - که آیه الکرسی است - این معنا بر می آید که پروردگار عالم، آن قدرت مطلق؛ در مقابلش تمام موجودات، تمام تکوینات، همه عالم، عبد و مطیع و دست بسته و تسلیم؛ هر که می خواهد به او نزدیک تر بشود باید بیشتر عبد او باشد. این یک آیه.

عبودیت غیر خدا، رهاورد اعتقاد به فرزند داشتن خدا

آیه دیگر، در سوره مریم است، از سوره مریم انتخاب کردیم. آیه ۸۸ به بعد «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَانُ وَلَدًا» گفتند که خدای رحمان فرزندی گزیده





است. کفار به صورت‌های گوناگون این حرف را زده‌اند؛ مسیحی‌ها یک جور، یهودی‌ها یک جور، مشرکین قریش و مشرکین عربستان یک جور، مشرکان جاهای دیگر یک جور. بعضی می‌گفتند خدا دختر دارد، بعضی می‌گفتند پسر دارد، بعضی می‌گفتند دختر و پسر دارد، بعضی می‌گفتند یکی دارد، بعضی می‌گفتند بی‌نهایت دارد، عائله‌مند است! به هر صورت گفتند: «اتَّخَذَ الرَّحْمَانُ وَلَدًا» خدا فرزند دارد. فرزند دارد را، از چه باب می‌گفتند؟ این نکته را دقت کنید که فرزند داشتن خدا، که مورد ادعای یک عده مشرک یا مسیحی یا یهودی بود، به این معنا بود که در میان مخلوقات عالم، در میان موجودات، یک نفری هست که نسبتش با خدا، نسبت بنده بودن نیست - دقت کنید - نسبت فرزند بودن است. آقا زاده است، نه غلام؛ اگرچه آقا نیست.

یهودی‌ها که می‌گفتند عَزَّيْبُنِ اللَّهِ، یعنی عَزَّيْبِ پیغمبر فرزند خداست، می‌خواستند بگویند که اگر همه موجودات عالم بنده و برده خدا هستند، عَزَّيْبِ از این مقوله خارج است، او دیگر بنده خدا نیست، او آقا زاده خداست، نور چشمی خداست. مسیحی‌ها هم که درباره مسیح این حرف را می‌زدند، کفار هم که درباره لات و منات و عَزَّى می‌گفتند این‌ها دختران خدا هستند، مشرکان یونان و روم که آن‌ها هم برای خدا، خدازاده و آقا زاده‌های فراوانی قائل بودند، همه نظرشان این بود. یعنی در حقیقت این دو صفی که ما در نظر گرفتیم، یکی صفِ خدا و یکی صفِ همهٔ بندگان و موجودات که همه در مقابل خدا خاضع‌اند، این دو صف را، سه صفش می‌کردند. می‌گفتند بله، خدا، بندگان، زیدگان؛ فرزندی، آقا زاده‌ای، خدازاده‌ای، چیزی. آیات سوره مریم این مطلب را نفی می‌کند. تا آخر آیات درست دقت کنید.





« وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَانُ وَلَدًا » گفتند که خدای رحمان فرزندی انتخاب کرده و گرفته است؛ « لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا » هر آینه آورده‌اید سخنی سهمگین و سنگین. ببینید تعبیر خدا چیست؛ حرف گرانی، حرف سهمگینی، عقیده بسیار خطرناکی را ارائه دادید. « لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا » حقا سخنی گران و سهمگین ارائه دادید. « تَكَاذُ السَّمَاوَاتِ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشُقُ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا » کم مانده بود که آسمان‌ها از یکدیگر بپاشد، بشکافد، و زمین از هم ب‌درد و کوه‌ها در هم فرو ریزد. « أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَانِ وَلَدًا » که برای خدای رحمان فرزندی خواندند و معتقد شدند.

پیداست مسئله خیلی مهم است. خدا آن جور نیست که یک فحشی، یک حرف بدی، به او بر بخورد؛ احساساتی که نیست پروردگار عالم. آنچه که به عنوان عقیده به مردم می‌دهد، آن چیزی است که در تأمین هدف‌های الهی دخالت دارد. آنچه هم که به عنوان عقیده فاسد نفی می‌کند، آن چیزی است که اعتقاد به آن، در تأمین فساد جامعه دخالت دارد. نفی عقیده فاسد به معنای نفی یک رگه فساد است در جامعه بشری. و اعتقاد به اینکه خدا ولد دارد، خدازاده و آقازاده دارد، فرزند دارد، اعتقاد به حد واسط بین خدا و بشر، حد فاصل، این اعتقاد، مفاسدی دارد در جامعه این در حقیقت بهانه‌ای است برای اینکه بندگان، غیر اینکه بنده خدا می‌شوند، بنده یکی دیگر هم بشوند.

« وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَانِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا » شایسته نیست رحمان را که فرزندی بگیرد، « إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَانِ عَبْدًا » همه آنچه که در آسمان و زمین‌اند، نیستند مگر فراهم آمدگان در مقابل خدا، به عنوان عبودیت و بندگی، همه عبد خدا هستند، همه بندگان خدایند. « لَقَدْ »





أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا آن‌ها را احصا کرده است، قبضه کرده است و شمرده است شمردنی. این هم این‌آیه دیگر که در سورهٔ مریم بود.

خُب، پس به طور خلاصه، بحثی که امروز داشتیم، حاصل به این صورت بود که توحید در جهان بینی اسلام یعنی چه و چیست؟ بررسی توحید به عنوان یکی از مواد اصول جهان بینی. فردا می‌رسیم انشاءالله به بررسی توحید، به عنوان یکی از مواد اصول ایدئولوژی اسلام. ببینید با همدیگر این‌ها فرق دارند، این مقدمهٔ اوست، این زمینهٔ اوست. بینش اسلامی این است؛ دنیا را، جهان را، عالم وجود را، این جور می‌بیند. خُب، حالا این بینش چه الهام می‌دهد به ما؟ چه خط سیری، چه طرحی، چه نقشه‌ای برای زندگی ارائه می‌دهد؟ آن چیست؟ توحید آن‌جا چه کاره هست؟ توحید در ایدئولوژی اسلامی.

نگاهی گذرا به مبحث هفتم

بینش توحیدی، افزون بر این که ماهیتی نظری دارد، دارای ابعاد و جلوه‌های عملی در زندگی فردی و اجتماعی است. با نگاه توحیدی، انسان و تمامی اجزای هستی، مخلوقِ خالقِ توانا بوده و همه آن‌ها عبد و بندهٔ او هستند و در این بندگی نیز هیچ استثنایی وجود ندارد.





مبحث هشتم

توحید در ایدئولوژی اسلام

جمعه ۱۳۵۳/۷/۵

دهم رمضان المبارک ۱۳۹۴



سوالات

- ۱- عمل ما در انجام تکالیف اسلامی در گرایش دیگران به مادی‌گرایی چه تأثیری دارد؟
- ۲- چگونه می‌توان پیامبران راستین را از مدعیان دروغین بازشناخت؟
- ۳- در چه صورت موحد بودن برای یک فرد یا جامعه مفید و موثر خواهد بود؟
- ۴- تفاوت نگاه توحیدی متعهدانه و غیرمتعهدانه در زندگی فردی و اجتماعی چیست؟





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْكَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (١٦٥) إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (١٦٦) وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَّبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يَرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ» (١٦٧)

سوره مبارکه بقره

عقیده «الهی» و «مادی» درباره هستی

«الهی» می‌گوید ماورای آنچه ما می‌بینیم، حقیقتی است برتر و عظیم‌تر از آنچه مشاهده می‌کنیم و اگر آن حقیقت نمی‌بود، این پدیده‌ها صورت نمی‌گرفت. مادی می‌گوید نه؛ ما غیر از آنچه که می‌بینیم، به چیزی معتقد و پایبند نمی‌توانیم شد. در لابراتورها و آزمایشگاه‌ها هم هر چه که گشتیم، از این موجودی که شما می‌گویید اثری و خبری ندیدیم. دعوی مادی و الهی بماند برای کتاب‌ها و بحث‌هایی که مخصوص این جهت هستند.

ما عقیده‌مان این است که مادیون روزگار ما... اگر می‌گویند خدا نیست، اگر معتقد است که ماورای این عالم، حقیقت دیگری وجود ندارد، در حقیقت چون از مکتب الهی سرخوردگی فکری و سرخوردگی روحی دارد، این حرف را می‌زند. او چون معتقد است که بنای امروزی جهان و اداره انسان‌ها و استقرار عدل و برداشتن تبعیض، جز در سایه یک طرز فکر مادی





و ماتریالیستی امکان ندارد، از این نظر از مکتب الهیون رو برمی گرداند. اگر چنانچه در وضع فکری آن کسانی که به بعضی از ایسم‌های زمان ما، از پنجاه، شصت سال پیش به این طرف، گرویده‌اند، درست دقت بکنیم، یک مطالعه‌ای بکنیم، می‌یابیم که مطلب همینی است که ما عرض کردیم. نه از باب این است که با خدا یک لجی دارند، یا چون استدلال قانع کننده فکری بر وجود خدا ندارند، خدا را رد کرده‌اند یا قبول نکرده‌اند. غالباً استدلال فکری بر آن طرف قضیه هم نیست، بر نفی خدا اصلاً استدلالی وجود ندارد، نه حالا و نه در گذشته. یک نفر را شما پیدا نمی‌کنید که بگوید من می‌گویم خدا نیست به این دلیل، یک نفر! در میان تمام مادیون عالم، از روز اول تا حالا، یک نفر نیست که بگوید من ثابت می‌کنم خدا نیست به این دلیل. کسی که در این زمینه سخنی دارد، می‌گوید من برایم ثابت نشده که هست، نفهمیدم، قبول نکردم استدلال بودنش را. و قرآن هم به همین حقیقت اشاره می‌کند: «إِن هُمْ إِلَّا يَتَّبِعُونَ» این‌ها فقط دنبال پندار و گمان‌اند، و الا نفی نمی‌توانند بکنند خدا را با دلیل.

پس بر اثر نداشتن یک فلسفه خردپسند نیست، بر اثر داشتن یک فلسفه خردپسند در طرف مادی‌گری هم نیست، آنچه که هست، این است در مورد مادی روزگار ما، و این نکته‌ای است. علت گرایشش به چیزی که به آن مکتب مادی می‌گویند، این است که خیال می‌کند، امروز این مکتب مادی، بهتر می‌تواند دنیا را اداره کند. می‌گوید بهتر می‌تواند ظلم را از بین ببرد، بهتر می‌تواند تبعیض و نابرابری را نابود کند، بهتر می‌تواند ظلم و خودکامگی را ریشه‌کن و زایل و فانی کند. می‌گوید دین این کارها را نمی‌تواند بکند. چرا می‌گوید دین نمی‌تواند این کارها را بکند؟ برای





خاطر اینکه از دین، از مفهوم شایع و رایج دین، چیزی نمی‌داند، جز آنچه که در دست مردم کوچه و بازار، به صورت سنتی و تقلیدی مشاهده کرده؛ خلاصه از دین خبری ندارد، اطلاعی ندارد. اگر از او پرسند دین چیست؛ یک سلسله مظاهری را اسم می‌آورد، می‌گوید این‌ها دین است؛ و چون این‌ها مخدر است، چون این‌ها برادر و برابر با ظلم و ظالم است، چون این‌ها نمی‌تواند گره‌ای از کار فرو بسته مردم بگشاید، پس رها کن.

پیدا است که وقتی با یک چنین منطقی انسان روبه‌رو می‌شود، بهترین پاسخ و درست‌ترین پاسخ این است که بله؛ اگر دینی را پیدا کردید که با ظالم ساخت، با مستبد همکاری کرد، با مظلوم یک لحظه کنار نیامد، یک گره از کار فرو بسته مردم نگشود، برای امروز و فردای مردم، خشخاشی، ذره‌ مثقالی، سود نداشت؛ تو هم از طرف ما وکیل، اگر چنین دینی را پیدا کردی، هر جا پیدا کردی، رَدِّش کن، یک لحظه این دین را نپذیر. برای خاطر اینکه دین اگر از سوی خداست، این جور نیست. دینی که خدا می‌فرستد الکی که نیست، نشانه دارد، خصوصیت دارد، مَهر استاندارد دارد، اگر این مَهر استاندارد با یک دینی تطبیق کرد، آن را ما قبول می‌کنیم، اگر تطبیق نکرد، قبول نمی‌کنیم. ...

قرآن می‌گوید «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ» فرستادیم پیامبران خود را با برهان‌های روشن، «وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» با آن‌ها مجموعه فکری و وسایل عملی را، وسایلی که بتواند میان مردم، در اختلافاتشان حکم کند و قضاوت کند، به طرف مردم فرستادیم. چرا این کارها را کردیم؟ «رُسُلْنَا» نه فقط یک پیغمبر، نه فقط موسی، نه فقط پیغمبر خاتم، نه فقط عیسی،





«أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا» همه پیغمبرها با این منظور و با این ایده و با این هدف فرستاده شدند. چیست آن هدف؟ «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» تا انسان‌ها براساس قسط و عدل و داد زندگی بکنند. دین این است. اگر دینی دیدی که در جهت عکس فلسفه ادیان حرکت می‌کند، بدان یا الهی نیست یا خرابش کردند. اگر دیدید برخلاف فلسفه و جهت مشی پیغمبران الهی و رسولان الهی دارد مشی می‌کند، بدان که مسلم زاییده و وحی پروردگاری و پیغمبران نیست. این خیلی روشن است.

... ای مادی! ای کسی که می‌گویی من دین را دیدم که از اداره اجتماعات بشری ناتوان است؛ می‌پرسیم کدام دین را؟ دین اسلام را؟ اسلام راستین را؟ وحی محمدی را؟ شیوه زندگی حاکمانه علوی را؟ این‌ها را دیدی با اداره امور انسان‌ها مغایرت دارد؟ بیا ثابت کن، کجایش مغایرت دارد؟ اسلامی که می‌آید تبعیض را برمی‌دارد، اختلاف طبقاتی را در بحبوحه اختلاف طبقاتی جهان نفی می‌کند، ثروت‌های تقسیم شده به ناحق را روی هم می‌ریزد و سرانه تقسیم می‌کند، فرصت‌ها و امکانات برابر به بشر می‌دهد، حکومت را از دست طواغیت بشری می‌گیرد و به دست قانون عادلانه خدا می‌سپارد، انسان پست را، انسان توسری خور را، انسان برده‌گیر و برده‌شو را، انسانی را که برای خاطر یک کلمه حرف، برای خاطر یک آفرین، برای خاطر یک فلز پول، دست به پست‌ترین جنایت‌ها می‌زد، این انسان پست و ذلیل و خوار را تکریم می‌کند، بالا می‌آورد، عزیز می‌کند، او را با فضائل اخلاقی و انسانی می‌آراید. و این همه را، در سایه یک نظام عادلانه و متقن تأمین می‌کند.

تربیت فردی هم نیست تربیت پیغمبر؛ دست یکی یکی را بگیر و ببر





گوشهٔ صندوق خانه بنشان، به گوششان ورد بخوان تا درست بشوند، تا آدم بشوند، این جورى هم نیست؛ موعظه‌گرى هم نیست که پیغمبر بنشیند به مردم موعظه کند؛ مردم این جورى بد است، آن جورى کنید؛ نظام اجتماعى است. شالودهٔ اجتماع اسلامى را مثل پولادى مستحکم، با شکل و قالبى معین ریخت پیغمبر، در فضای جاهلی آن روز. بعد انسان‌ها را آورد در این قالب، انسان‌ها را آورد در این مسیر و در این مجرا. و در این مسیر آوردن همان بود و آدم شدن و انسان شدن همان. پس اگر می‌گویى دین اسلامى که دین واقعى اسلام است، با این خصوصیات است، این جور می‌گویى که با ترقى انسان و با عدالت و با استقرار امنیّت و با تأمین نیازهای بشرى، با همدیگر هم تراز نیستند، نه؛ این را قبول نداریم، این بی‌انصافى است، این بی‌انصافى است. . . .

توحید در ایدئولوژی اسلام

خب، نکتهٔ بسیار مهم، ... توحید را که مطرح می‌کنید، به صورت یک پاسخ خشکِ ساده به یک سؤال علمى و مغزى مطرح نکنید؛ بلکه به صورت یک مسئله‌ای که دانستنش و ندانستنش حیاتی است، تعیین‌کننده است، آن جور مطرح کنید. حالا توضیح می‌دهم.

یک وقت شما در این راهی دارید می‌روید؛ با یک رفیقى، با یک همسفر و همگامى، در یک راهی دارید حرکت می‌کنید و می‌روید، با همدیگر بحثان می‌افتد. شما می‌گویید که آقا، زمین‌های دو طرف این جاده به نظر من شوره‌زار است، اصلاً در این جا محصولى به دست نمی‌آید. او می‌گوید نه آقا، زمین‌های دو طرف این جاده اتفاقاً آمادگى کاملی دارد برای کشت فلان چیز. شما می‌گویید، او می‌گوید؛ شما دلیل می‌آورید، او دلیل می‌آورد؛ خب،



این بحث چقدر اهمیت دارد؟ دارید می‌روید دیگر. اتومبیل آقایان با سرعت صدویست دارد از این جاده رد می‌شود. نه الآن بناست بنشینید آن‌جا خاکش را آزمایش کنید، نه بناست یک تکه از این زمین‌ها را بخرید تا بعد بیایید این‌جا چغندرکاری کنید، نه بناست استشهاد و استعلامی را که درباره این زمین‌ها می‌شود جواب بدهید، هیچ اثری برای شما ندارد این سؤال و جواب. همین اندازه پاسخی است به یک سؤال، جوابی است در مقابل یک مطلبی که مطرح شده است و بس، هیچ چیز دیگری نیست... اگر شما غالب بشوید و ثابت کنید حرفتان را، او غالب بشود و ثابت کند حرفش را، هیچ‌گونه تأثیری در حرکت شما، در این سفری که دارید می‌روید، در آینده شما، در رفاقت شما، در هیچی ندارد. این یک جور بحث، یک جور سؤال، یک جور پاسخ به یک سؤال.

یک وقت هست که شما دو نفر، در ماشین نشستید، همین ماشین با همین سرعت در همین جاده دارد حرکت می‌کند، یک‌هوا رفیقتان می‌گوید که به نظر من این جاده‌ای که ما داریم می‌رویم، می‌رسد به شمال، در حالی که هدف شما جنوب است. شما می‌گویید نخیر آقا، این جاده‌ای که ما داریم می‌رویم، می‌رسد به جنوب. او می‌گوید نه، شما می‌گویید نه؛ این بحث بین شما دو نفر در می‌گیرد. اگر او ثابت کند حرفش را، سر ماشین را باید برگرداند، از این طرف باید رفت، این طرف کاری نداشتی. اگر شما ثابت کنید حرفتان را، با همین رویه، با همین روش، بلکه یک خرده هم تندتر، بایستی راهتان را بگیرید و پیش بروید. الآن همین دودلی میان شما و دو زبانی که به وجود آمد، اولین اثرش این است که راننده پایش می‌رود روی ترمز، یک خرده شلش می‌کند، بینیم حالا کجا می‌رویم، بالاخره به





مقصد می‌رسیم یا نمی‌رسیم. این را می‌گویند سؤال و جوابی و بحثی که پاسخ آن بحث و نتیجه آن بحث، تعیین‌کننده است. بحث توحید این جور است.

آن جور که مردم عادی و معمولی، یا بی‌کاران اجتماعی و افراد غیرمسئول و غیرمتعهد، توحید را مطرح می‌کنند، فرق دارد با آن جور که یک آدم متعهد باید مسئله توحید برایش مطرح بشود. یک آدم غیرمتعهد و غیرمسئول توحید را این جور مطرح می‌کند: آیا خدایی هست یا نیست؟ خب، حالا هست، چه کار کنیم؟ نیست، چه کار کنیم؟ در وضع زندگی چه تأثیری، در نظام اجتماعی چه تغییر و تبدیلی ایجاد می‌کند؟ اگر خدا بود، وضع سیستم سرمایه‌داری فلان قدرت بزرگ یا فلان ابرقدرت چه جور می‌شود؟ رییس‌جمهوری که سر کار آمد در فلان کشور، اگر معتقد بود خدا هست، چه جور عمل می‌کند؟ اگر معتقد بود خدا نیست، چه جور عمل می‌کند؟ آیا هیچ فرقی می‌کند؟

خداشناسی و خداپرستی‌ای که قبول کردن یک طرف در او، در سرنوشت کارتل‌ها و تراست‌ها و سرمایه‌داری‌ها و تبعیض‌ها، تفاوتی و اثری نگذارد؛ آن خداپرستی، آن اعتقاد به توحید، مثل اعتقاد به حاصلخیز بودن این زمینی است که از کنارش داریم می‌گذریم، برای ما فایده‌ای ندارد، اثری ندارد. چه فایده دارد که فلان رهبر سیاسی فلان کشور، معتقد به خداست، در حالی که خداپرستی برای او فقط یک پاسخی به یک سؤال خشک مغزی است و نه چیزی بالاتر؟ آن وقتی خداپرست بودن، موحد بودن، برای یک رهبر سیاسی، برای یک آدم معمولی، برای یک جامعه، برای یک ملت، برای یک جمعیت و یک گروه مهم است، مؤثر است، مفید است، لازم است،



حیاتی است، که توحید را برای خاطر آثارش، برای خاطر آنچه بر توحید مترتب می‌شود، برای نظامی که توحید پیشنهاد می‌کند، برای شکلی از زندگی که توحید ارائه می‌دهد، برای این چیزهایش مطرح کنند و بفهمند و درک کنند، این خیلی مسئله مهمی است به نظر ما.

ما توحید را به خیالمان می‌آید که یک چیزی است که فقط در مغزمان بایستی روشن کنیم، مسلم کنیم؛ به زندگی که رسیدیم، این توحید در زندگی دیگر هیچ اثری ندارد؛ اگر هم اثر داشته باشد، در زندگی شخصی است، در زندگی اجتماعی نیست. بنده موحد هم که باشم، همان سرمایه و همان اتومبیل و همان شرکت و همان کارخانه و همان وضع رابطه با کارگر و همان وضع رابطه با زمین را خواهم داشت که اگر موحد نمی‌بودم. شما ببینید در کشورهای سرمایه‌داری عالم ... دو نفر آدم سرمایه‌دار را، ... در نظر بگیرید، یکی را فرض کنید معتقد است به خدا، یکی را مادی؛ در رفتار این‌ها چه تفاوتی هست؟ حالا اگر چنانچه آن کسی که معتقد به خداست، روز یکشنبه رفت به کلیسا و چند شاهی پول هم به آن راهب بدبخت نگون بخت آن جا داد، که یک مقدار از گناھانش را برایش ببخشد، جاده بهشت را چند کیلومتری برایش هموار و صاف کند، اما تأثیرش در زندگی او چیست؟ در وضع کارخانه او؟ در روابط او با کارگر؟ در روابط او با مردم؟ در کیفیت ثروت‌اندوزی، در خرج ثروت، در جمع ثروت چه تأثیری می‌گذارد؟ این توحید با شرک تفاوت چندانی ندارد.

آن توحیدی که اسلام به آن دعوت می‌کند، توحیدی است بالاتراز حدّ یک پاسخ به یک سؤال، به یک استفهام، پس چیست؟ **توحید اسلامی الهامی است در زمینه حکومت، در زمینه روابط اجتماعی، در زمینه**





سیر جامعه، در زمینه هدف‌های جامعه، در زمینه تکالیف مردم، در زمینه مسئولیت‌هایی که انسان‌ها در مقابل خدا، در مقابل یکدیگر، در مقابل جامعه و در مقابل پدیده‌های دیگر عالم دارا هستند، توحید این است. توحید اسلامی همان اَلْفی است که بعدش ب می‌آید و پ می‌آید و چ می‌آید، تا ی می‌آید. این جور نیست که بگویی خدا یک است و دو نیست و تمام بشود قضیه. خدا یک است و دو نیست، معنایش این است که در تمام منطقه وجود خودت شخصاً و جامعه‌ات عموماً، جز خدا کسی حق فرمانروایی ندارد.

خدا یک است و دو نیست، معنایش این است که تمام آنچه در اختیار داری از ثروت، تو و همه انسان‌های دیگر، برای خداست، شما عاریت‌داران و ودیعه‌دارانی بیش نیستند. چه کسی حاضر است موحد بشود حالا؟ شما ودیعه پول را دارید و بس، شما عاریه‌دارید. جناب عالی اگر پولی از طرف رفیق‌تان امانت دستتان باشد، چه کار می‌کنید؟... آیا برای خودتان حقی، مالکیتی در این پول امانت و ودیعه قائل هستید؟ «الْمَالُ مَالُ اللَّهِ، جَعَلَهُ وَدَائِعَ عِنْدَ النَّاسِ» مال را خدا به ودیعه و امانت دست انسان‌ها سپرده است. این لازمه توحید است.

اگر چنانچه قائل به توحید باشی، در جامعه اختلاف طبقاتی و تبعیض معنی ندارد دیگر، اصلاً معنی ندارد. آن جامعه‌ای که سری و تهی دارد، بالایی و پایینی دارد، آن جامعه، جامعه توحیدی نیست. توحید می‌گوید که «لَكُمْ مِنْ آدَمَ وَّآدَمَ مِنْ تُرَابٍ» همه فرزندان آدم‌اند و آدم از خاک است. نزدیکی شما به خدا و رجحان شما به تقواست و بس؛ هر کسی بیشتر مراقب فرمان خدا باشد، او بالاتر است... در جامعه‌ای که بندگان خدا





همه در یک تراز نیستند و بعضی باز بندهٔ بعضی دیگر هستند؛ در این جامعه توحید نیست. وقتی توحید به یک جامعه آمد، همه بندگان در یک تراز قرار می‌گیرند؛ یعنی چه؟ یعنی همه می‌شوند بندهٔ خدا. ... موجودات جهان، انسان و دیگرها، بندگان مقهور اویند و در عبودیت او همگان شریک و هم‌ترازند. این را دیروز مشروحاً بیان کردیم که هیچ کس و هیچ چیز زیر عنوان فرزندی، همسری و همشانی از دایرهٔ عبودیت خدا بیرون نیست. دیگر معنی ندارد در حوزه عبودیت یک عده بنده، یک عدهٔ دیگر را باز یک زنجیر دیگر به گردنشان ببندند، اصلاً معنی ندارد. **بندگی خدا به معنای آزادی از بندگی غیر خداست**، اصلاً با همدیگر نمی‌سازد این دو تا. معنی ندارد که کسی بندهٔ خدا هم باشد. بندگی خدا یعنی آزادی از عبودیت و بندگی هر چه غیر خدا و هر کس غیر خداست.

فرستادهٔ سپاهیان اسلام آمد وارد کاخِ پر قدرت ساسانی شد. یک عربِ ژنده‌پوش ... وارد بارگاه آن چنان قدرت عظیم سیاسی‌ای شد. شما فکر می‌کنید که ترسید؟ فکر می‌کنید مرعوب شد؟ فکر می‌کنید در اندیشه مجادله آمد؟ ابداً. آخر در مقابل یک قدرتمند عظیم‌الشانی، وقتی یک آدم ناچیز کوچکی حاضر بشود، همهٔ همتش این است، که بلکه بتواند خودش را یک ذره متصل کند به آن قدرت عظیم، یک خُرده خودش را به او نزدیک کند؛ اگرچه با چرب‌زبانی، با تملق، با اظهار ترس، با اظهار عبودیت و بندگی. فکر می‌کنید این جوری شد؟ ابداً. وقتی که رفت جلو تا در مقابل تخت رسید، گویا پایش را روی تخت یزدگرد هم گذاشت، برای اینکه دید کاغذ را یزدگرد نمی‌آید بگیرد از او. کاغذ آورده بود، پیغام آورده بود، دیگران آمدند بگیرند، گفت به شماها نمی‌دهم، به خودش باید بدهم. آن هم که





از جایش بلند نمی‌شد بیاید از این عرب کاغذ بگیرد، مجبور شد این برود جلو. رفت، تا روی تختش رفت، کاغذ را به او داد مثلاً. گفت شما برای چه آمدید؟ سه جمله گفته، سه جمله که این جملات بایستی با خطوط درخشنده‌ای در لوحی نوشته بشود و بر سردر کاخ عظیم انسانیت کوبیده بشود تا همه بدانند شعار اسلام و ایده اسلام چیست. گفت چرا آمدی؟ گفت ما آمدم «لِنُخْرِجَ النَّاسَ» البته در طی بیاناتی؛ این سه جمله‌اش مورد نظر ماست. «لِنُخْرِجَ النَّاسَ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ»، ما آمدم تا انسان‌ها را از بردگی بندگان خلاص کنیم و به عبودیت خدای متعال بکشانیم. ... یعنی مردم را از عبادت تو، ای یزدگرد! دیگران را از عبادت استنادارانت، دهبانانت، سردارانت، در گوشه و کنار خلاص کنیم، «مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ»؛ بعد کجا ببریمشان؟ بنده تو که نبودند؟ چه جوری باشند؟ بی‌بندوبار باشند؟ نه؛ بنده خدا باشند. بنده خدا بودن یعنی آزاد بودن، یعنی آقا بودن، یعنی به سوی کمال رفتن، یعنی از وسایل کمال، هر اندازه بخواهی استفاده کردن و بهره‌مند شدن؛ همین جور که در جامعه اسلامی این جور بود. در جامعه اسلامی مردم بندگان خدا بودند، نه بندگان قدرت‌ها. حتی در آن وقتی که مسیر جامعه اسلامی انحراف پیدا کرده بود و صد درصد اسلام نبود هم، این جور بود. حتی در همان سالهایی که فتح ایران انجام می‌گرفت، اثر تربیت‌های نبوی و قرآنی در مردم بود. ... آزادی به معنای مطلق العنانی نه، آزادی به معنای تبعیت از یک قانون صحیح انسانی، که در روح انسان، در آن نظم و در آن اجتماع، انسان بار هیچ‌کس را بر دوش نبرد، حتی بار حاکم را. اگر حاکم از طرف خدا حرف زد، به الهام خدا حرف زد، حاکم اسلامی است، حرفش مورد قبول قرار می‌گیرد. اگر به الهام الهی سخن



نگفت، حرف او هم مردود می شود.

«لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ وَمِنَ ضَيْقِ الدُّنْيَا إِلَىٰ سَعَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». جمله دوم؛ گفت آمدیم تا مردمان را، بندگان خدا را، از حصار محدود و تنگ دنیا ببریم در فراخنای دنیا و آخرت؛ حصار محدود و تنگ دنیا! در یک جامعه ای که مردم با بینش درست زندگی نمی کنند، از هر طرف نگاه می کنند، نزد نگاهشان چیزی جز دنیا و بهره های دنیوی نیست، از هر طرفی نگاه می کنند مردم، جز لذایذ دنیوی و منیّت های باب دنیا چیزی برایشان مطرح نیست، هر چه نگاه می کند، تلاش های کوچک و ناچیز حیوانی خودش را می بیند و منافع کوچک و پست و حقیر و دفعی و آنی اش را. در جامعه ای که یزدگرد بر مردم حکومت می کرد، مردم چنین نبود که همه از یزدگرد راضی باشند، ناراضی هم زیاد بود؛ اما این ناراضی ها چون چشمشان نزدیک بین بود، چون افق دیدشان تنگ و کوچک بود، ... حاضر نبود که برای آزادی، برای شرافت و اصالت و فضیلت انسانی اقدامی به عمل بیاورد. علتش چه بود؟ افق دیدش کوچک و تنگ و محدود بود، ضیق دنیا.

اما وقتی که انسان مسلمان شد، همه چیز برای او مقدمه است، وسیله است. برای چه؟ وسیله چه؟ وسیله رسیدن به جهانی پهناور- نمی گویم جهان بعد از مرگ- جهان فکرو بینش و دید خود انسان که به وسعت خدا وسیع و گسترده است. همه چیز برای انسان وسیله هستند، برای اینکه انسان بتواند رضای خدا را به دست بیاورد. زندگی دنیا، پول دنیا، آسایش دنیا، محبت های دنیا، برایش ارزش و اصالت ندارد. آن وقتی برایش ارزش پیدا می کند که در راه خدا باشد، «فِي سَبِيلِ اللَّهِ». اما اگر چنانچه این محبت، این مال، این مقام، این زندگی، این فرزند، این آبرو، این حیثیت، در راه





خدا و در راه وظیفه نبود و قرار نگرفت، برایش هیچ قیمتی و ارزشی ندارد. دنیا و آخرت به هم دوخته است در طرز فکر اسلامی؛ و برای یک مسلمان، دنیا آخری ندارد. در نظر آن شخصی که بنده بندگان و برده موجودات ناقص است، دنیا محدود است؛ اما برای این، دنیا وسیع است. مرگ یک دریچه‌ای است که از این دریچه وقتی نگاه می‌کنی، آن طرف باغ‌ها و بوستان‌ها و دنیاها و گیتی‌ها و جهان‌هاست؛ لذا می‌بیند که فوقش این است که به این دریچه برسد، از این دریچه بگذرد، مهم نیست، مرگ برایش مسئله‌ای نیست. این‌ها جلوه‌هایی و گوشه‌هایی از توحید است. ...

تبیین قرآنی اثرات عبودیت غیر خدا

اما آیاتی که در نظر گرفتیم. ... تکرار آیه‌الکرسی به عنوان یک شعار توحید خیلی جالب است که احتمالاً می‌دهم علت اینکه این همه تأکید شده که آیه‌الکرسی تکراراً خوانده بشود در مواردی، برای این است که این شعار توحید دائماً در ذهن انسان زنده و پایدار باشد، حی و قیوم باشد این خاطره در ذهن انسان.

این آیات ... شرح یک منظره‌ای است در قیامت، که البته به مسئله توحید ارتباط تام و تمامی پیدا می‌کند؛ در ضمن تلاوت آیه کاملاً روشن می‌شود. سوره بقره آیه ۱۶۵ و ۱۶۶.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَکًا» از جمله مردم کسانی هستند که به غیر خدا هم‌آوردان و رقیبانی را انتخاب می‌کنند؛ یعنی برای خدا شریک از جنس بشر یا غیر از جنس بشر انتخاب می‌کنند. «يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» آن‌ها را مانند مهر و محبتی که باید به خدا داشت، دوست می‌دارند. همین‌جا یک پُرانتزی باز می‌کند آیه، چون درباره محبت صحبت نمی‌کرد،





اما چون صحبت محبت این‌ها نسبت به خدا شد، یک پرانتزی گانّه باز می‌کند، مثل جمله معترضه‌ای، می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» اما آن کسانی که ایمان آوردند، مؤمنان راستین و واقعی، این‌ها مهر و محبتشان به خدا بسی شدیدتر است از همه این جلوه‌های ظاهری، از همه قطب‌هایی که دل انسان را مثل کهربا به سوی خود جذب می‌کنند، از همه خدایان دروغین، از خدای نفس و شهوت؛ که خودت بگیر برو تا آن خداهایی که در صدر و بالای اجتماعات جا گرفته‌اند و جا می‌گیرند و جای داده می‌شوند، از همه این‌ها خدا برای مؤمن محبوب‌تر است.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»، ناگهان منتقل می‌کند بیان را به صحنه‌ای از قیامت. آن لحظه‌ای را بیان می‌کند که خلائق جمع شده‌اند، محشور شده‌اند در قیامت، کفار و بدکاران و بندگان غیر خدا و بندگان خدا و همه پدیده‌های موجود قیامت، آنچه که برای ما بیان شده یا بیان نشده، همه جمع است. وسایل عذاب خدا و وسایل رحمت و لطف خدا هم هست، البته در کیفیت این وسایل، بنده و شما هنوز نمی‌توانیم درست درک و تصوّر کنیم، در این دنیا درست نمی‌شود فهمید که آن‌جا چه خبر است. به طور کلی همین قدر می‌دانیم، امکاناتی که برای شکنجه، برای عذاب، برای بدبختی، در آن‌جا قرار است پیش‌بینی بشود، همه حاضر و آماده شده، بندگان خوب خدا و بندگان بد خدا هستند، بعد ستمگران و ظالمان ناگهان می‌بینند که تمام قدرت در قیامت از آن‌ خداست. خیلی چیز عجیبی است. آخر در این دنیا الآن نگاه کنید، هر کسی یک قدرتی دارد، هر کسی یک کاری می‌کند. بالانشین‌ها قدرتشان بیشتر است، اما پایین‌نشین‌ها هم بالاخره قدرت دارند. هر کسی به قدرت خودش می‌نازد، هر کسی یک اندازه و مایه‌ای از توان و نیرو در او





هست، کاری از او بر می آید آخر، مخصوصاً آن ستمگر، آن ظالم، که کارش بالاتر است، قدرتش هم بیشتر است. آن ظالمی هم که عبادت ظالم را کرد- که این هم ظالم هست، این هم ستمگراست- این هم از یک قدرتی به خیال خود بهره مند است؛ چون ارتباط پیدا کرده با یک قدرت بالاتر، مثل روباهی که دُم خودش را به دُم شتر بسته، در دنیا این جور است. اما در قیامت وقتی که اجتماع می کنند، هر چه که نگاه می کنند، هر کسی که به خود که مراجعه می کند، می بیند هیچ قدرتی، هیچ توانی، هیچ عرضه ای در او نیست، قدرت یکسره دست خداست، «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ». این منظره را در نظر می گیرد، ستمگر ظالم می گوید، چه ستمگری که ستم می کرد به دیگران، چه ستمگری که به خودش ستم می کرد و خودش را بنده آن ستمگر اولی قرار داده بود، وقتی نگاه کنند، ببینند عجب! این جا همه آن حرف ها و ادعاها و باد و بُروت ها و کاخ ها و زندگی ها، همه هیچ و پوچ است، هیچ کاری از دست کسی بر نمی آید.

آن وقت آن جا منظره، منظره عجیبی است، دو گروه را در نظر بگیرید، یک گروه، گروه دیگر را عبادت کردند؛ یعنی اطاعت، اطاعت بی قید و شرط، این دو گروه، روز قیامت روبه روی هم قرار می گیرند، با هم جنگ و منازعه و مخاصمه دارند. «وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ» اگر می دیدند آنان که ستم کرده اند... اگر می دیدند آنان که با سرسپردگی به غیر خدا ستم کرده اند، آن گاه که مشاهده می کنند عذاب را، چه می دیدند؟ «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» اینکه نیرو و قدرت یکسره از آن خداست. «وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» و اینکه عِقَاب خدا سخت و سهمگین است. اگر می دیدند، چه می شد؟... بی گمان از رفتار خود پشیمان می شدند. پشیمان می شدند که





در دنیا ... می‌رفتند بنده و برده ستمگرانی می‌شدند که حالا این قدر در قیامت بی‌عرضه‌اند، این قدر از دستشان کار بر نمی‌آید. اگر با چشم عبرت می‌نگریستند، می‌دیدند در دنیا هم به همان اندازه بی‌عرضه‌اند. **«إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ»** آن زمان که پیشوایان و سران، بیزاری جویند از پیروان و تابعان، **«وَرَأَوْا الْعَذَابَ»** و عذاب خدا را بنگرند؛ آن وقت دیگر یزدگرد مثلاً می‌گوید، بارالها! پرودگارا! این‌هایی که می‌دیدید در زمان من، من را عبودیت می‌کردند، من بیزار از این‌ها هستم، نه خیال کنی که من علاقه‌ای به آن‌ها دارم که این‌ها من را شریک تو قرار می‌دادند، غلط می‌کردند شریک تو قرار می‌دادند، من از این‌ها بیزارم. حالا ببینید چقدر رعیت موجود یزدگرد دلشان می‌سوزد، که ما دنیا و آخرتمان را به این نامرد دادیم، این حالا در قیامت از ما بیزاری می‌جوید. حالا این آیه قرآن چه می‌گوید؟

«إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ» آنگاه که پیشوایان و سران، بیزاری جویند از پیروان و تابعان و عذاب خدا را بنگرند، **«وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ»** و رابطه‌ها و پیوندها میان آنان قطع شود، **«وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا»** و تابعان و دنباله‌روان گویند **«لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا»** ای کاش ما را بازگشتی بود به دنیا تا از آنان بیزاری می‌جستیم، چنانچه آنان از ما بیزاری جستند، یعنی امروز، روز قیامت. **«كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ»** بدین‌گونه خداوند کارهای آنان را به صورت مایه حسرتی به آنان می‌نماید، **«وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ»** و آنان هرگز از آتش برون آیندگان نیستند.

این جا مطلبی که در این آیه مورد نظر بود، این بود که آن کسانی که





آن‌جا دارند چوب می‌خورند، چوب عبودیت غیر خدا را می‌خورند، چوب این را می‌خورند که بنده و برده غیر خدا شدند؛ یعنی چیزی غیر توحید و ضد توحید، درحالی که قرآن تعبیرش «اتَّبِعُوا» است، دنباله‌روان، پیروان.

نگاهی گذرا به مبحث هشتم

مهم‌ترین اصل و مبنا در نظام فکری (ایدئولوژی) اسلامی، توحید و بینش توحیدی است. با توحید، انسان از عبودیت غیر خدا خارج شده و خود را تنها بنده خداوند می‌داند؛ بنده‌ای متعهد نسبت به خود و جامعه خود. ویژگی بارز بینش توحیدی، نمایان بودن و بروز آن در فرد و نظام اجتماعی است. توحید است که انسان را از محدوده تنگ دنیا خارج و دید او را به وسعت جهان ابدی باز می‌نماید.



مبحث نهم

عبادت و اطاعت انحصاری خدا

شنبه ۱۳۵۳/۷/۶

پانزدهم از رمضان المبارک ۱۳۹۴



سوالات

- ۱- توحید چه آثاری در افراد و چه اثراتی بر نظام اجتماعی دارد؟
- ۲- مردم پرهیزگار در نظام جائز از جایگاه بالاتری برخوردارند یا مردم گناهکار در نظامی عادل؟ چرا؟
- ۳- خدائماها و بت‌های جاندار چه کسانی هستند؟ چه مصادیقی برای آن‌ها می‌توان برشمرد؟
- ۴- استدلالات قرآن بر انحصاری بودن اطاعت و عبادت خداوند چیست؟





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَوِ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيانَا تَعْبُدُونَ (۲۸) فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغْفِيلِينَ (۲۹) هُنَالِكَ تَبْلُغُونَ كُلَّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۳۰) قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يَدْبُرُ الْأُمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ (۳۱)

سوره مبارکه یونس

بینش توحیدی و تعهدات اجتماعی

... طولانی‌ترین و مفصل‌ترین بحثی که در سراسر قرآن انجام

گرفته، بحث توحید است؛ یعنی حتی بحث نبوت با همه دور و درازی اش، با همه داستان‌ها و قضایای پیامبران که به عنوان عبرت‌آموزی نقل شده در مواردی، باز تکیه‌ای که روی توحید و مسئله وجود خدا و مخصوصاً مسئله نفی شرک، به صورت‌های گوناگون انجام گرفته، در قرآن به کلی بی‌مثل و بی‌مانند است؛ هم از لحاظ لحن سخن، هم از لحاظ تعداد آیات. البته به فراخور گسترش بحث، مسائل هم در زمینه توحید فراوان‌تر و متعددتر می‌شود. فقط چند مسئله‌ای را ما در این جا می‌توانیم با استشهاد به آیات مطرح کنیم، نه همه مسائلی را که درباره توحید یا در پیرامون توحید می‌توان مطرح و بحث کرد.

ما به نظرمان این جور می‌رسد که اگر می‌پذیریم و قبول می‌کنیم که





توحید، علاوه بر اینکه یک بینش است، یک برداشت از واقعیت است؛ علاوه بر این، یک شناخت عمل‌زا و زندگی‌ساز است - این تعبیراتی است که در روزهای گذشته تا حدودی روشن و اثبات شد - اگر قبول می‌کنیم که توحید، عقیده‌ای است که متضمن تعهدی و مسئولیتی است، باید جستجو کنیم، این تعهد را، این مسئولیت‌هایی که در دل توحید منطوقی و مندرج است، این‌ها را پیدا کنیم و به صورت ماده ماده و جمله جمله و فصل فصل، هر کدامی را تیتیری قرار بدهیم و در قرآن یا در مجموعه منابع اسلامی، یعنی قرآن و حدیث، آن را تتبع و پیگیری کنیم. ...

سخن در این است که توحید اگر قرار شد که یک عقیده‌ای باشد که به دنبال خود تعهدی را و مسئولیتی را و تکلیفی را، برای معتقد به این عقیده به ارمغان می‌آورد، پس باید فهمید، دانست، که این مسئولیت و این تعهد و این تکلیف‌ها چیست بالاخره. آیا این تعهد در همین خلاصه می‌شود که ما به زبان یا به دل و به فکر، این عقیده را بپذیریم؟ یعنی خود اعتقاد، یک مسئولیتی است؟ یا از منطقه فکر و دل بیرون تر می‌آید حد و قلمروی این مسئولیت، اما در اعمال شخصی، مثلاً موحد، یک سلسله تکالیفی را به مقتضای توحید بردوش خود دارد، از جمله اینکه نماز بخواند، از جمله اینکه نام خدا را در آغاز و انجام هر کاری بیاورد، از جمله اینکه مثلاً فرض کنید گوسفند را، ذبیحه را جز به نام خدا نکشد و از این قبیل، در همین حد خلاصه می‌شود؟ یا نه، تعهدی که توحید به فرد موحد یا به جامعه موحد می‌دهد، از حد فرمان‌های شخصی و تکالیف فردی بالاتر است. تعهدی که توحید به یک جامعه موحد می‌دهد، شامل مهم‌ترین، کلی‌ترین، بزرگ‌ترین، اولی‌ترین و اساسی‌ترین مسائل یک جامعه است، مثل چه؟ مثل حکومت، مثل اقتصاد، مثل روابط بین‌الملل، مثل روابط





افراد با یکدیگر، که این‌ها مهم‌ترین حقوق اساسی است برای اداره و زندگی یک جامعه. ما معتقدیم که **تعهد توحید و مسئولیتی که بار دوش موحد می‌شود، مسئولیتی است در حد تکالیف اساسی و حقوق اساسی یک جامعه.**

... در یک کلمه، قیافه و اندام جامعه توحیدی، با قیافه و اندام جامعه غیرتوحیدی متفاوت است. این جور نیست که اگر در یک جامعه توحیدی، یک قانونی اجرا می‌شود، آن قانون یا ده تا مثل آن قانون در یک جامعه غیرتوحیدی اجرا شد، آن هم توحیدی است، نه. قواره جامعه توحیدی، شکل قرار گرفتن اجزای این جامعه، اندام عمومی اجتماعی که براساس توحید و یکتاپرستی و یکتاگرایی است، با غیر این چنین جامعه‌ای به کلی متفاوت است. در یک کلمه، آنچه که امروز به آن می‌گویند نظام اجتماعی.

نظم اجتماعی و سیستم اجتماعی و شکل اجتماعی جامعه توحیدی یک چیزی است به کلی مغایر و مباین و احياناً متعارض و متضاد با جامعه غیرتوحیدی؛ در یک جمله، مطلب این است. شما این کلمه را بشکافید، در دل نظم اجتماعی و قواره اجتماعی و اندام‌های اجتماعی، حرف‌ها و بحث‌ها هست که می‌توان با استمداد از فرهنگ‌های جدید و نوین رایج دنیا و بیشتر با استمداد از قرآن و منابع حدیث، این مسائل را فهمید و درک کرد. این کلی مطلب.

اصول توحید

اما به طور جزئی‌تر و خصوصی‌تر و مشخص‌تر عرض کنم، ما توحید را به صورت یک قطعه‌نامه‌ای که دارای موادی هست، عرض می‌کنیم و مواد این قطعه‌نامه را یکی یکی بیان می‌کنیم. قطعه‌نامه توحیدی چه موادی دارد؟ همان طوری که بعد از مذاکرات گوناگون بین دو گروه، دو جبهه، دو آدم، قراردادهای لازم‌الاجرا به صورت قطعه‌نامه‌ای صادر می‌شود؛ موحدین



عالم هم از طرف پروردگارشان، از طرف خدای توحید ملزم اند که این قطعنامه را مورد عمل و اجرا قرار بدهند.

اصل اول^۱: انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا

اولین ماده این قطعنامه، در این تلاوت امروز بایستی روشن بشود؛ بنابر اصل توحید، انسان‌ها حق ندارند هیچ کس و هیچ چیزی جز خدا را عبودیت و اطاعت کنند، این اصل اول از قطعنامه توحیدی. البته هیچ کس و هیچ چیز که گفتیم، دامنه اش خیلی وسیع است. ببینید عبودیت و اطاعت کجاها صدق می‌کند.

﴿الْمَ أَعْهَدُ لَكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾ آیا من پیمان نگرفتم از شما و قرار نبستیم با شما، ای فرزندان آدم که شیطان را عبودیت نکنید؟ عبودیت شیطان، که درباره شیطان گاهی در ضمن بحث‌های گوناگون توضیح دادیم. شیطان عبارت از جناب ابلیس نیست یا یک چیز پنهان و مخفی که به چشم نمی‌آید، به دست لمس نمی‌شود، در همه جای زندگی آدم هم ممکن است پیدا باشد، فقط این نیست. شیطان یک چیز وسیعی است، یک مفهوم عامی است. شیطان یعنی نیروهای شرانگیز و شرآفرین خارج از وجود انسان. نیروهای شرآفرین، اما این نیروها خارج از محدوده وجود خود آدم، این می‌شود شیطان. همچنانی که نفس را- که قرین شیطان است، نوکر شیطان است، آلت دست و آلت فعل شیطان است- اگر بخواهیم تعریف کنیم، می‌توانیم این جوری تعریف کنیم: نیروهای شرانگیز و شرآفرین درونی انسان. نفس و شیطان، نفس امّاره، شیطان؛ این از داخل، آن از خارج. این دو تا نیروهای فساد

۱ اصل دوم در جلسه یازدهم بیان می‌گردد.





آفرینند، نیروهای شرآفرینند، نیروهای انحراف و انحطاط آفرینند. شیطان یعنی هر آن چیزی که خارج از وجود توست و در راه تو اخلال می‌کند، [و] شر می‌آفریند، ... شیطان این مفهوم عام است.

«**أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ**» یعنی چه؟ عبودیت نکنید، سرسپرده و مطیع نگردید آن نیروهای شرآفرین را. و توحید یعنی این. اینکه می‌گویم توحید یعنی این، نه اینکه همه توحید این است، نه؛ رقائق و دقایق توحید به جای خود، رویه‌ها و بدنه‌های دیگر توحید که شاید بعضی را خود ما هم بحث کنیم در آینده، آن هم به جای خود، این هم یک بدنه و یک رویه و یک نما از استوانه توحید است؛ اطاعت نکردن، عبودیت نکردن، متحمل تحمیلات نشدن.

یک حدیثی است شاید مکرر در مواردی خوانده باشم، الآن هم جای خواندن همین حدیث است که از قول امام باقر علیه السلام نقل شده در کتب معتبره ما، از جمله در کافی شریف، اصول کافی، که امام علیه السلام نقل می‌کند به عنوان حدیث قدسی، در چند جمله، در چند عبارت، و آنچه که به نظر من مانده و نزدیک‌ترین و مفصل‌ترین عبارت است این است که «**لَأَعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّتِي فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَلَا عَفْوَنَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّتِي فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً**»، ترجمه حدیث یا بهترین است که مضمون اجمالی حدیث را بگویم: اطاعت آن قدرتی که از سوی خدا و نماینده خدا نباشد، اطاعت از آن مرکزی که آن مرکز، از مرکز قدرت پروردگار الهام نگرفته باشد، این در حد شرک است یا خود شرک است؛ برای خاطر اینکه ولو مردمی که این کار را انجام می‌دهند و مبتلای به این درد، به این بلا، به این نابسامانی



بزرگ اجتماعی هستند، در کارهای شخصی خودشان آدم‌های مرتب و منظمی باشند، «بِرَّةً تَقِيَّةً» با پروا، پرهیزگار، مراقب، اما این بلاي بزرگ موجب می‌شود که خدای متعال نظر لطف و رحمت را از این امت برگیرد، آنان را معذب، معاقب، مبتلای به نعمت خود قرار دهد. این حدیث است.

چرا؟ به خاطر این است که اطاعت غیر خدا، عبودیت غیر خدا، منافی است با آن هدفی که خدا انسان را برای آن هدف آفریده است؛ منافی است با تکامل و تعالی انسان، منافی است با آزادی و وارستگی انسان. آن آزادی و وارستگی‌ای که مقدمه اوج‌گیری انسان است که اگر آن آزادی‌ها نباشد، اسارت‌ها به جای آزادی، پاگیر و دامن‌گیر انسان باشد، انسان نمی‌تواند به آن پرواز مورد نظر نائل بیاید، نمی‌تواند آن اوجی را که خدا برایش معین کرده است بگیرد، نمی‌تواند رشد کند، نمی‌تواند به تکامل برسد. مثل گیاهی که رویش سرپوشی گذاشته باشند. مثل گیاهی که به پایین ساقه‌اش یک سیم محکمی بسته باشند، مثل گیاهی که ده‌ها وسایل منع از رویش را در اطرافش به وجود آورده باشند. این گیاه نمی‌تواند رشد کند، وقتی رشد نکرد، میوه نمی‌دهد، وقتی که میوه نداد، بودنش چه فایده دارد؟ ...

تبیین قرآنی انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا

نفی اطاعت و عبودیت غیر خدا

«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا»، سخن از قیامت است؛ آن روزی که گرد آوریم خلائق را همگان، «ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا» پس بگوییم به آنان که شرک آوردند، برای خدا شریک قائل شدند، «مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ» در جای خود، شما و شریکانتان، با حالتی تحکم‌آمیز، با لحنی عتاب‌آمیز، بمانید





در جای خودتان، شما و شریکان پنداری‌تان، آن‌هایی که رقیب و هم‌اورد و هم‌باز خدا دانستید، «مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ» میان آنان و شریکان پنداری که برای خدا فرض کرده بودند، جدایی می‌اندازیم. این‌جا شما می‌فهمید، با یک نظر خیلی عادی و سطحی که این شریک‌ها، آن کسانی که به شراکت خدا انتخاب شده بودند، در قیامت، غیر از آن هُبَلِ عقیقی بی‌جان است، او که دیگر حشر ندارد. او که داخل آدم نیست به قول معروف و معمول، که بیاورند و بگویند به جای خود، بایست! یا منات یا لات، که منات بُت مخصوصی است، مجسمهٔ مثلاً یک دختری است یا یک فرشته‌ای است مثلاً، لات فرشته دیگری است، هُبَلِ همین جور، عَزَى همین جور؛ صحبت این‌ها نیست. صحبت فلان مجسمه در فلان بتخانه روم و یونان نیست، صحبت گوساله در سرزمین هندوئیسم نیست، صحبت آن انسانی است که به شرکت و رقابت با خدا انتخاب شده. به آن‌ها گفته می‌شود که در جای خود متوقف بشوید، ایست!

اولین سخن عتاب‌آمیزی که نفی قدرت معبودان غیر خدا را واضح می‌کند در قیامت، همین است، در جای خود! ببینید، این در قیامت چه اثری خواهد داشت؟ به من و شما دارد این جوری می‌گوید؛ می‌گوید آن رقیبی که برای خدا تصوّر کرده بود آن عربِ مشرک یا آن عجمِ مشرک، چه ایرانی‌اش، چه رومی‌اش، چه حبشی‌اش، چه هندی‌اش، چه مصری‌اش، آن رقیبی که برای خدا تصوّر کرده بود و او را به رقابت و شرکت با خدا انتخاب کرده بود، در قیامت وضعش این است؛ او و پیروانش در یک کناری، با ایستِ الهی، با خطابِ عتاب‌آمیز و قهرآمیز الهی، یک کناری می‌ایستند.



«فَرَيْلْنَا بَيْنَهُمْ» میان آنان جدایی می‌افکنیم و «وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ
 إِيَّانَا تَعْبُدُونَ» شریکان، رقیبانِ پنداری، با ناسپاسی هرچه تمام‌تر رو می‌کنند به
 پیروانشان، می‌گویند که شما ما را عبادت نمی‌کردید در دنیا. مثل متهمی که از
 ناچاری، برای اینکه گناه را از گردن خودش برطرف کند، به هر وسیله‌ای، به هر
 سخنی متشبّث [چنگ میزند] می‌شود. ... آن گروه‌هایی که گمراهی‌هایشان
 متقابل بوده، در قیامت به جان هم می‌افتند، در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند.
 آن کسی که شرک ورزیده برای خدا و شریک گرفته، می‌خواهد گریبان آن شریک
 را بگیرد و او را به زمین بکوبد؛ بگوید من تو را به جای خدا قبول کرده بودم و حالا
 به این بلا دچار شدم. آن کسی هم که در دنیا مورد عبودیت و پرستش بوده، او هم
 برای تبرئه خودش حاضر است با ناسپاسی هرچه تمام‌تر، علاقه‌مندان و تابعان
 و متابعان دنیای خودش را رد کند، از آن‌ها بی‌زاری و تبرّی بجوید. «مَا كُنْتُمْ
 إِيَّانَا تَعْبُدُونَ» شما ما را عبودیت نمی‌کردید. «فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»،
 از زبان شریکان است: میان ما و شما، خدا به گواهی بس، «إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ
 لَغَافِلِينَ» که ما از پرستش شما غافل بودیم، اصلاً ملتفت نبودیم که شما نظر
 عبودیت و بندگی در مقابل ما برای خودتان دارید. این حرف آن شریکان.
 «هَذَا لِكَ تَبْلُوكُلْ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ» این جاست که می‌آزماید هر نفسی،
 هر انسانی، آنچه را که از پیش به انجام رسانده است. کارهایی که در دنیا
 انجام گرفته، آن‌جا مورد آزمایش و آزمون خود انسان قرار می‌گیرد. ...
 «وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقِّ» باز گردانیده می‌شوند همگان به سوی خدا که
 مولا و سرپرست و آقای حقیقی آن‌هاست.

«وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» آنچه را که به افترا و بهتان می‌گفتند و
 می‌بستند، از آنان گم و ناپدید خواهد شد. همه آن چیزهایی که به عنوان یک





انگیزه‌ای برای اطاعت غیر خدا در دل انسان بود، فراموش می‌شود. همه آن چیزهایی که به صورت بهانه و عذری برای عبودیت غیر خدا در دل انسان بود و آدم فکر می‌کرد که در قیامت حربه دست او خواهد شد، از دست انسان گرفته خواهد شد. انسان گاهی اوقات برای اینکه برای شرک خود بهانه‌ای بتراشد و عذری بیندیشد، فکرها و پندارها و خیالها می‌کند و پیش خودش بهانه‌ها پیدا می‌کند. عذرهایی موجه و شرعی درست می‌کند. روز قیامت که روز دادگاه است، تا انسان می‌آید این عذرها را از اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم ردیف کرده، بشمرد، می‌بیند که همه‌اش نیست، همه‌اش پوچ، همه‌اش خراب، همه‌اش باطل. «وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يُفْتَرُونَ»، احتمال دیگری در معنای آیه؛ انسان در دنیا پشتیبان‌ها، متکاها برای خود فرض می‌کند، همان‌هایی که عبادتشان می‌کند، همان‌هایی که اطاعت و عبودیتشان می‌کند، دلش به آن‌ها گرم است؛ اما روز قیامت این همه دلگرمی و پشت‌گرمی، این همه حامی و پشتیبان، نمی‌توانند باری از دوش او بردارند، بیچاره! «وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يُفْتَرُونَ». توجه کنید، استدلالات قرآن این جور است. از یک کنار، از یک گوشه قضیه، مطلب را اثبات می‌کند. گاهی خیلی رویاروی استدلال نمی‌کند، زمینه استدلال مغزی خود آدم را، قرآن گاهی برای انسان فراهم می‌کند.

اثبات انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا

این جا خدای متعال در این آیات می‌خواهد ثابت کند که فقط در مقابل خدا باید اطاعت و عبودیت کرد؛ از این راه وارد می‌شود. «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» بگو چه کسی روزی می‌دهد شما را از آسمان و زمین؟ از آسمان، باران حیات بخش و زندگی بخش؛ از زمین، مواد حیاتی، «أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ» یا کیست آن کسی که مالک است شنوایی و بینایی‌ها را؟ ... آن کیست که به



شما این درک و فهم و نیرو را داده؟ کیست که می‌تواند آن را از شما بگیرد؟ در حقیقت این آیه دارد اشاره می‌کند به داشتن بصیرت، به داشتن نیروی فهم و خرد، که ای انسان که بناست حالا فکر کنی و جواب این سؤال را به ما بدهی، تو دارای سمعی و دارای بصری.

«وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» و کیست آن که برون می‌آورد زنده را از مرده. ... از زمینی که اگرچه گنجینه هزاران ماده حیات بخش و زندگی افزاست، اما خودش مرده است، از دل او بیرون آوردیم شما را و الآن هم داریم بیرون می‌آوریم انسان‌ها را. انسان‌ها مایه اصلی و ریشه اولی‌شان چیست؟ جز همین مواد حیاتی و غذایی که از اراض و از زمین است؟! پس «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» ... «وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» و کیست که به در می‌آورد، برون می‌کشد، مرده را از زنده؟ یعنی بچه مرده را از شکم مادر زنده، یعنی انسان بد و روح مرده را از انسان زنده و دارای روح زنده و از این قبیل تعبیراتی و احتمالاتی که به ذهن انسان می‌رسد. به هر حال نشانه کمال قدرت پروردگار است؛ یک چیز زنده را از از یک چیز مرده‌ای بیرون آوردن، یک چیز مرده را از یک چیز زنده‌ای خارج کردن، این نشانه کمال قدرتمندی و قبضه نیرومند قدرت خداست.

«وَمَنْ يُدْبِرُ الْأَمْرَ» کیست که امر تکوینی عالم را تدبیر می‌کند؟ ... کیست که آن ماه را در یک حدّ معینی از زمین قرار می‌دهد، که اگر بیش از آن قرار می‌داد، ... آب دریا سراسر سطح زمین را می‌گرفت. و اگر دورتر بود، ... آب در سطح زمین باقی نمی‌ماند و در اعماق زمین فرو می‌رفت.

... این سؤال در ضمن اینکه از مشرکان زمان نزول وحی بود، از من و شما هم در قرن بیستم هست. «مَنْ يُدْبِرُ الْأَمْرَ» کیست که دارد همه عالم را تدبیر می‌کند؟ از دل ذرات تا اعماق دنیاهای دوردست را او دارد می‌گرداند





با دستِ قدرت. «مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»، کیست؟ بی تعصب، بی غرض، آگاهانه فکر کن تا جواب واقعی را پیدا کنی. «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ» خواهند گفت «اللَّهُ». بعضی فکر نکرده می‌گویند «اللَّهُ»، که عقیده‌شان این بوده، در همان زمان هم بوده؛ بنده یک خُرده فکر می‌کنم، دقت می‌کنم، «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ»، می‌گویم خداست. این انتظام عجیب عالم تکوین از سوی خداست و بس. این دست قدرت اوست که دارد این گردونه را می‌گرداند. آنچه که می‌بینیم و مشاهده می‌کنیم با چشم طبیعی و چشم غیرطبیعی و آنچه امروز نمی‌بینیم، لکن ده‌ها سال دیگر بر اثر پیشرفت دانش خواهیم دید، جز زاینده‌ها و پدیدآمده‌های قدرت خدا، چیز دیگری نیستند «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ».

خب، حالا که خداست، «فَقُلْ»، همین جا گریبان‌شان را بگیر پیغمبر ما، ای مُبَشِّرِ دعوت ما، ای مسئولِ کمالِ انسان، «فَقُلْ» بگو: «أَفَلَا تَتَّقُونَ»؟ آیا تقوا و پروا نمی‌کنید؟ یعنی چه؟ یعنی پروا نمی‌کنید از این خدای عظیم، از این خدای عظمت‌آفرین، که غیر او را در اطاعت، در عبودیت شریک او قرار می‌دهید؟ ببینید، اگر تدبیر تکوینی عالم به دست اوست، چرا تدبیر تشریحی عالم به دست او نباشد؟ ... چرا جعل و تشریح قوانین مدنی و جزایی و غیره و غیره را به دست افراد ضعیف و عقل‌های ناقص و دانش‌های محدود و اراده‌های ضعیفی، امثال بشر و بشر معمولی بدهد، چرا؟ چرا خودش جامعه را اداره نکند؟ چرا خودش قانون نگذارد؟ چرا خودش قدرت نگاهبان و پاسدار قانون را معین نکند و از او حمایت نکند؟ امامت، ولایت، چرا نکند؟ چرا امام قرار ندهد؟ چرا وَلِيٍّ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ قرار ندهد؟ بگذارد به عهده عقول ناقص مردم، چرا؟ «فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ». که گفتم دو، سه آیه را این جا



نیاوردیم که مورد نظر ما نبود.

بعد می‌رسد به آیه چهارم بعد از این... پیغمبر ما! باز با این‌ها به عنوان ارشاد، به عنوان تعلیم و آموزش، سخن بگو، بگو «هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» آیا در میان این شریکان پنداری که برای خدا معین کردید و تصوّر کردید، کسی را سراغ دارید که به سوی حق، انسان‌ها را هدایت بکند؟ دارید کسی را؟ مسلم است که - مسلم که عرض می‌کنم یعنی به اطمینان، به احتمال قوی - منظور در این جا باز بت‌ها و آن سنگ و چوب و این حرف‌ها نیستند. کسی در مورد آن‌ها احتمالاً هدایت نمی‌داد که این‌ها مردم را هدایت می‌کنند. خب چه جوری هدایت می‌کنند؟ پیداست که منظور در این جا بت‌های جاندار است، آن کسانی که اقتداری از اقتدارات و قدرتی از قدرت‌ها در قبضه آن‌ها بوده، یا مذهبی یا دنیایی... یعنی مثلاً فرعون مثلاً، یعنی مثل فرض کنید شریح قاضی در زمان خودش، یا هر کس دیگری در آن زمینه، در این مایه.

... ممکن است این‌ها در جواب بگویند بله؛ اصلاً این‌هایی که ما انتخاب کردیم، حق، اصلاً حقّ مجسم اند خودشان؛ هدایت که هیچ، بالاتر از هدایت هم می‌کنند. لذاست که جواب آن‌ها نقل نمی‌شود. غلط می‌کنند، آن‌ها غلط می‌کنند که برای شریکان خدا هدایتگری قائل‌اند. تو خودت در جوابشان بگو: «قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ» بگو خداست که هدایت و راهبری می‌کند انسان‌ها و خرد‌ها را به سوی حق. چرا؟ برای خاطر اینکه حق را خدا آفریده. دقایق حق را خدا می‌داند و خدا مردم را به حق دعوت می‌کند. کسی که در مقابل خدا بود، قهراً در مقابل حق، به چیزی دعوت می‌کند؛ پس خداست فقط آن کسی که به حق فرا می‌خواند.





خب، حالا که معلوم شد خدا به سوی حق دعوت می‌کند و رقیبانِ پنداری چنین نمی‌کنند، «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ»، این استنتاجی است که با عقل و خرد و هوش خداداد انسانی باید کرد و استفاده کرد، «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ» آیا آن که به سوی حق راهبردی می‌کند، شایسته‌تر است که متابعت شود، «أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي» یا آن کسی که خود راه نمی‌یابد، مگر آنکه کسی دست او را بگیرد ببرد. آخر از چه کسی باید پیروی کرد؟ دنبال چه کسی باید رفت؟ دنبال خدا که خود آفرینندهٔ حق و راهبر به سوی حق و راهنمای حق است؟ یا دنبال آن کسی که اگر بخواهد به حق برسد، دست خودش را هم باید بگیرند و ببرند؟ کوری دگر عصاکش کور دگر شود. او می‌خواهد ما را هدایت بکند؟ خودش مجبور است هدایت بشود، کسی باید او را هدایت بکند. حالا این جا به نظر شما صحبت از کیست؟ این شریکی که می‌تواند مردم را هدایت بکند یا نمی‌تواند، اگر بخواهد هدایت بشود، باید دستش را بگیرند ببرند، این شریک چه جور آدمی می‌تواند باشد؟ چه جور موجودی می‌تواند باشد؟ آیا مراد آن گاو‌هندوها و گاوپرست‌هاست؟ یا مراد آن مجسمه‌ای است که مشرک قرشی و غیرقرشی می‌پرستید؟ یا مراد آتش مقدس مزدانیان است؟ زرتشتیان است؟ یا مراد مجسمه‌های داخل کنائس یهود یا در بتکده‌های روم و یونان است؟ مسلماً این‌ها هیچ کدام نیست. آنی که می‌توان گفت رهبری می‌کند یا نمی‌کند، اگر بخواهد راه بیابد، باید دستش را بگیرند و ببرند، او انسانی است که مدعی رهبری است؛ مدعی آن است که جامعه را به سعادت می‌رساند. قرآن می‌خواهد بگوید خدا انسان را به سعادت می‌رساند، خدا انسان را به سرچشمه حقیقت نائل می‌کند، انسان را به حق می‌رساند. آن کسانی که خودشان از خودشان چیزی ندارند، نمی‌توانند. «أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ» چیست شما را؟ یعنی ای مردمی که نمی‌اندیشید و درک





نمی‌کنید «كَيْفَ تَحْكُمُونَ» چگونه حکم می‌کنید؟ چگونه حکم می‌کنید؟ چطور برای غیر خدا میدان و مجال قائل می‌شوید؟ این یک کلمه درباره توحید... نفی عبودیتِ خدانماها؛ خدانما، آن کسانی که خدانمایی می‌کنند، خداگونگی به خودشان می‌دهند، موجوداتی که بت‌های جاندار بشر بودند در طول تاریخ. نفی عبودیتِ خدانماها، چه در لباس قدرت‌های مذهبی، در پرانتز: احبار و رُهبان، و چه در لباس قدرت‌های دنیایی، در پرانتز طاغوت، ملاً، مُتْرِف. در پیشنهاد اسلام به اهل کتاب که اسلام یک وقتی یک پیشنهادی به اهل کتاب کرده- که در قرآن آن پیشنهاد هست، نفی اطاعت قدرت‌های غیرالهی در آن آیه به این صورت آمده که «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» که خودتان نگاه می‌کنید.

نگاهی گذرا به مبحث نهم

بینش توحیدی، تعهدآور و مسئولیت‌زا است و انسان موحد کسی است که تعهدات عملی آن را پیوست عقیده خویش قرار می‌دهد. توحید در آثار عملی‌اش، پیش از اثرگذاری بر افراد، نظام و ساختار جامعه را تغییر داده و آن را توحیدی می‌کند. مهم‌ترین اصل در اندیشه توحیدی، عبودیت و اطاعت برای خداوند و نفی هرگونه معبود دیگر است و علت تأکید بر این اصل از آن جهت است که عبودیت برای غیر خداوند همچون سدی است در مقابل آزادگی و وارستگی انسان در راه نیل به تکامل و تعالی او.





مبحث دهم روح توحید؛

نقی عبودیت غیر خدا

یکشنبه ۱۳۵۳/۷/۷

دوازدهم رمضان المبارک ۱۳۹۴



سوالات:

- ۱- معانی و مصادیق «عبادت» و مفهوم توحید طبق آن معانی چیست ؟
- ۲- پیروی از برخی آداب و رسوم چگونه با بینش توحیدی در تضاد قرار می گیرد؟
- ۳- چگونه می توان به کارها رنگ و بوی توحیدی داد؟





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

« أَفَغَيْرَ اللّٰهِ اُنْتَبَغَىٰ حَكْمًا وَهُوَ الَّذِیْ اَنْزَلَ اِلَيْكُمْ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَ الَّذِیْنَ
 ءَاتٰیهَاهُمْ الْكِتَابَ یَعْلَمُوْنَ اَنَّهُ مُنْزَلٌ مِّنْ رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِیْنَ
 (۱۱۴) وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیْعُ
 الْعَلِیْمُ (۱۱۵) وَ اِنْ تُطْعَ اَكْثَرُ مَنْ فِی الْاَرْضِ یضِلُّوْكَ عَن سَبِیْلِ اللّٰهِ اِنْ یَتَّبِعُوْنَ
 اِلَّا الظَّنَّ وَ اِنْ هُمْ اِلَّا یخْرُصُوْنَ (۱۱۶) اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ مَنْ یضِلُّ عَن سَبِیْلِهِ وَهُوَ
 اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِیْنَ (۱۱۷) فَكُلُوْا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَیْهِ اِنْ كُنْتُمْ بِآیَاتِهِ مُؤْمِنِیْنَ
 (۱۱۸) وَ مَا لَكُمْ اِلَّا تَاْكُلُوْا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ
 عَلَیْكُمْ اِلَّا مَا اضْطُرَّرْتُمْ اِلَیْهِ وَ اِنَّ كَثِیْرًا لَّیضِلُّوْنَ بِاَهْوَائِهِمْ بَغِیْرَ عِلْمٍ اِنَّ رَبَّكَ
 هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِیْنَ (۱۱۹) وَ ذَرُوْا ظَهْرَ الْاَثْمَرِ وَ بَاطِنَهُ اِنَّ الَّذِیْنَ یكْسِبُوْنَ الْاَثْمَرَ
 سَیَجْزُوْنَ بِمَا كَانُوْا یَقْتَرِفُوْنَ (۱۲۰) وَ لَا تَاْكُلُوْا مِمَّا لَمْ یذُكِّرْ اسْمُ اللّٰهِ عَلَیْهِ
 وَ اِنَّهٗ لَفَسْقٌ وَ اِنَّ الشَّیْطٰنِیْنَ لَیُوْحُوْنَ اِلَىٰ اَوْلِیَائِهِمْ لِیَجَادِلُوْكُمْ وَ اِنْ اَطَعْتُمْهُمْ
 اِنَّكُمْ لَمَشْرِكُوْنَ (۱۲۱) »

سوره مبارکه انعام

« وَ اُزْلِفَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِیْنَ (۹۰) وَ بُرِّزَتِ الْجَحِیْمُ لِلْعَاوِیْنَ (۹۱) وَ قِیْلَ لَهُمْ اَیْنَ مَا
 كُنْتُمْ تَعْبُدُوْنَ (۹۲) مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ هَلْ یَنْصُرُوْكُمْ اَوْ یَنْتَصِرُوْنَ (۹۳) فَكَبَّكِبُوْا
 فِیْهَاهُمْ وَ الْعَاوُنَ (۹۴) وَ جُنُوْدُ اِبْلِیْسَ اَجْمَعُوْنَ (۹۵) قَالُوْا وَ هُمْ فِیْهَا یَخْتَصِمُوْنَ
 (۹۶) تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِی ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ (۹۷) اِذْ نَسَوَیْكُمْ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ (۹۸) وَ مَا اَضَلَّنَا
 اِلَّا الْمُجْرِمُوْنَ (۹۹) فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِیْنَ (۱۰۰) وَ لَا صَدِیْقِیْ حَمِیْمٍ (۱۰۱) فَلَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً
 فَتَكُوْنُ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ (۱۰۲) اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَایَةً وَ مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِیْنَ (۱۰۳) »

سوره مبارکه شعراء



هر چه فکر می‌کنیم، از توحید به این آسانی نمی‌شود رد شد. اولاً، پایه اعتقادی است، ثانیاً اصل مهم عملی فردی و اجتماعی است. ثالثاً، ملت مسلمان موحد، از آن خیلی کم چیزی می‌دانند، بلکه می‌شود گفت چیزی نمی‌دانند. اگر چه در مکتب‌خانه‌ها هم به بچه‌ها می‌آموزند که خدا یکی است و دو نیست، ولیکن غالباً موحدین از شناخت وجهه‌های گوناگون توحید تا سنین نزدیک به رحلت از این جهان هم، چیزی درست نمی‌دانند. بنابراین مسئله‌ای با این اهمیت و با این اطلاع کمی که مردم ما از آن دارند، جا دارد اگر انسان درباره‌اش بیشتر صحبت کند.

اتفاقاً آیات قرآن هم به فراخور همین اهمیت، در موارد زیادی، با لحن‌های گوناگونی درباره توحید سخن گفته. ... حالا اینی که امروز می‌خوانیم، باز توجه به یک نقطه تازه‌ای از توحید دارد که دیروز هم به آن اشاره‌ای رفت، امروز مشروح‌تر مورد سخن قرار می‌گیرد.

معانی «عبادت»

۱- تقدیس و پرستش

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَفَغَيْرَ اللَّهِ ابْتِغَى حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ* وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ* وَإِنْ تَطِعْ أَكْثَرَمَن فِي الْأَرْضِ يَضْلُوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ». خلاصه مطلب در زمینه نقطه نظر امروز ما، این است که یک وقت کسی را عبادت می‌کنند، به این صورت که او را مقدس و دارای نیروهای مافوق عالم طبیعت می‌دانند؛ مثل اینکه بت‌هایی را یا قدیسی را در طول تاریخ، مردمی عبادت می‌کرده‌اند. از عبادت، آنچه که





ابتدائاً به نظر می‌رسد، همین است. عبادت خدا را هم که می‌گوییم واجب است، به نظر ما همین تقدیس و همین حالت بزرگداشتِ روحی و قلبی به نظر می‌آید مثل اینکه مثلاً مسیحی‌ها برای مسیح علیه‌السلام یا برای مادر پاک و پاکیزه‌اش مریم علیه‌السلام یک نوع قداستی قائل هستند، در مقابل مجسمه پنداری مسیح یا مریم زانو می‌زنند، گریه می‌کنند، او را عبادت می‌کنند، این یک مفهوم رایج همگانی از عبادت.

۲- اطاعت و پیروی

غیر از این مفهوم، یک معنای دیگر، یا بگویید یک گوشه دیگر از همین مفهوم وجود دارد که آن را هم عبادت می‌شود گفت، و در قرآن عبادت به این معنا استعمال شده است. اگر کسی به این صورت دوم هم که حالا شرحش را خواهیم داد، مورد عبادت قرار بگیرد و اگر کسانی یک موجودی را، انسانی را، به همین صورت که حالا خواهیم گفت، عبادت بکنند، این هم نوعی عبادت غیر خداست. حاصل کلام اینکه، عبادت فقط این نیست که انسان در مقابل یک موجودی، به صورت تقدیس، به صورت احترام قلبی، به صورت بالاتر دانستن، خم و راست بشود، سجده بکند، به رکوع برود، او را نیایش بکند، ستایش بکند، دست‌ها را به طرف او با خضوع دراز بکند؛ فقط این نیست عبادت. کارهای دیگری هم وجود دارد که آن را هم می‌توان گفت عبادت، ... بنابراین برای عبادت یک مفهوم وسیع‌تری در فرهنگ قرآن وجود دارد که ما باید آن مفهوم وسیع‌تر را پیدا کنیم و اگر خواستیم عبادت خدا بکنیم و عبادت غیر خدا نکنیم؛ یعنی اگر خواستیم موحد و پیرو اصل توحید باشیم، مراقب باشیم که ندانسته عبادت نوع دوم را در مقابل غیر پروردگار عالم انجام ندهیم. یعنی همان چیزی که





بیشتر موخّدین عالم با اینکه به گمان خود و در ظاهر امر، در مقابل غیر خدا تقدیسی انجام نمی‌دادند، سجده نمی‌کردند در مقابل کسانی یا اشیایی غیر خدا؛ با وجود این، در عمل، در فکر، در دل، در روح، عبادتِ غیر خدا را می‌کرده‌اند به معنای دوّم.

معنای دوم عبادت چیست؟ معنای دوم عبادت خیلی ساده است. در فارسی لغت دارد. این لغت رایج است. بر سر زبان‌ها و او عبارت است از اطاعت. اطاعت هر کسی به صورت مستقل و بی قید و شرط، عبادت اوست. اگر کسی را، یک انسانی، یا یک جامعه انسانی، بی قید و شرط اطاعت بکند، فرمان او را در زندگی خود، در جسم و جان خود، در عمل خود، متّبع بشمارد، او را عبادت کرده. از کجا این حرف را می‌زنیم؟ با استناد به آیات قرآن این سخن را می‌گوییم. این قرآن است که برای ما عبادت را به اطاعت معنا می‌کند. عدیّ بن حاتم طایی ... وقتی که وارد مدینه شد ... رسول اکرم این آیه را بنا کرد خواندن، به مناسبت اینکه زُنّاری را بر گردن او آویخته دید، «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا» معنای آیه این است که مسیحیان و یهودیان، احبار و رُهبان خود را، عالمان و زاهدان خود را، و مسیح بن مریم را پروردگاران و خدایان خود گرفتند، در حالی که، خدای متعال فرمان داده بود به آنان که جز خدای واحد کسی را عبادت نکنند. این آیه وقتی به گوش عدیّ بن حاتم رسید، رو کرد گفت: ای پیامبر خدا، این حرف درست نیست، ما کی احبار و رُهبانمان برایمان خدا و ربّ محسوب شدند؟ ... چون در ذهنش از عبادت همان معنایی بود که در ذهن شما الآن هست. پیغمبر اکرم در جواب این تصوّر عدیّ بن حاتم، پاسخ داد که بله، در





مقابل آن‌ها سجده نکردید ... لکن آنچه آن‌ها گفتند، بی قید و شرط پذیرفتید. **«وَلِكِنَّهُمْ أَهْلُوا حَرَامًا وَحَرَّمُوا حَلَالَ»** حرام‌های خدا را آن‌ها حلال وانمود کردند در نظر شما و حلال‌های خدا را حرام وانمود کردند، و شما بی آنکه در صدد باشید واقع مطلب را بفهمید، آنچه آن‌ها گفتند، بی قید و شرط اطاعتشان کردید؛ عبادت این است. ...

بنابر فرهنگ قرآنی، عبادت از یک موجود غیر خدایی، می‌خواهد این موجود یک قدرت سیاسی باشد؛ می‌خواهد یک قدرت مذهبی باشد؛ می‌خواهد یک عامل درونی باشد، مثل نفس انسان، تمایلات نفسانی و شهوانی او؛ می‌خواهد یک موجودی باشد خارج از وجود انسان، اما نه یک قدرت متمرکز سیاسی یا دینی، در مقابل یک زن، در مقابل یک نفر آدمی که برای او انسان یک احترام بی‌جایی قائل است، در مقابل یک دوست؛ عبادت کردن در مقابل این‌ها یعنی اطاعت کردن این‌ها. هر کسی که اطاعت کند از کسی یا از چیزی، عبادت او را کرده است.

یک روایت در این‌جا بخوانم تا معلوم بشود که این فرهنگ قرآنی در همه جای منابع اسلامی و مخصوصاً منابع شیعی گسترده است، اعم از قرآن و حدیث. روایت از امام جواد علیه‌السلام است، که می‌فرماید: «مَنْ أَصْنَعِيَ إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ». **خیلی وسیع‌تر است دایره عبادت، نه فقط اطاعت کردن، بلکه حتی شش‌دانگ حواس را هم به یکی دادن عبادت اوست.** خب، شما خواهید گفت: پس ما حرف‌های درست را هم گوش نکنیم؟ لذا دنبال حدیث می‌فرماید: «فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ» اگر آن کسی که سخن می‌گوید و شش‌دانگ حواس و مشاعر تو را به طرف خود جذب کرده است، از زبان خدا سخن می‌گوید، تو در حالی که دل به



او دادی، ذهن به او دادی، فکر و روحت را به او سپردی، داری عبادت خدا می‌کنی. «وَأَنَّ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ» اما اگر چنانچه آن گوینده دارد از زبان شیطان سخن می‌گوید، از زبان ابلیس دارد حرف می‌زند، برخلاف منطوق و فلسفه فکر الهی دارد بحث می‌کند و حرف می‌زند، و تو مذعنانه و معترفانه داری گوش می‌کنی، در همان حال مشغول عبادت و اطاعت ابلیسی؛ یعنی خود او شیطان است اصلاً. خود همانی که آن جور دارد حرف می‌زند شیطان است، نمی‌خواهد بگوییم نماینده شیطان یا بلندگوی شیطان، نه؛ خود شیطان، به آن معنایی که شیطان را گفتیم، که معنای قرآنی شیطان هم همان است.

اطاعت کردن از یک موجودی که این جور باشد، حتی یک قدرت سیاسی نیست، حتی یک قدرت مذهبی نیست، اطاعت بی قید و شرط از او، عبارت است از عبادت او؛ و اگر کسی بخواهد عبادت کند فقط خدا را و عبادت غیر خدا نکرده باشد؛ یعنی موحد باشد، یکتاپرست، یکتاگرا باشد، بایستی که اطاعت مطلق خود را هم مخصوص کند به پروردگار جهانیان، به خدای بزرگ. از جمله چیزهایی که اگر پیروی اش کردی عبادت آن را کردی، قانون است. از جمله چیزهایی که اگر پیروی اش کردی، عبادت کردی، نظم اجتماعی است. از جمله چیزهایی که اگر اطاعتش کردی، عبادت کردی، سنت‌ها و آداب است. پس به کدام قانون عمل کنیم؟ آیا به قانون عمل نکنیم؟ به سنت‌ها و آداب عمل نکنیم؟ از نظمی و نظامی پیروی نکنیم؟ چرا؛ لکن سعی کن این همه خدایی باشد تا تو در حال اطاعت، در حال تبعیت، بنده خدا و مشغول عبادت خدا باشی.

ببینید چقدر آفق دید انسان وسیع می‌شود. ببینید چطور قضایای





تاریخ برای انسان قابل تفسیر می‌شود. انبیاء که آمدند، همه با ایده توحید آمدند. در بحث مربوط به انبیاء و مخصوص به نبوت، این را از روی قرآن بیان خواهیم کرد. **همه انبیای عظام الهی آمدند تا مردم را موحد کنند.** موحد کنند یعنی چه؟ یعنی زنجیر اطاعت غیر خدا را از دست و گردن آن‌ها باز کنند. و خود قرآن، به این معنا تصریح می‌کند یک جا: **«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»** تا بار سنگین را از دوش آنان برگیرد و غل‌هایی که بر آنان بسته است، از آنان باز کند. این هم هدف انبیاء. و توحید وقتی که با این دیدگاه نگاه می‌شود، وقتی با این نظر، شما توحید را نگاه می‌کنید، می‌بینید یک فکری است، یک اصلی است اصلاً برای زندگی، مربوط به نظام اجتماعی، مربوط به جهت‌گیری انسان‌ها در همه حال، مربوط به کیفیت زندگی کردن جامعه‌های بشری است. بین چقدر این توحید تفاوت دارد با توحید خدا یک است و دو نیست خشک بی مغز بی روح و ندانسته؛ توحید یعنی این.

عبادت به معنای اطاعت با استناد به آیات قرآن

حالا بنده در آیات قرآن موارد فراوانی را پیدا کردم، ... بنده دو جایش را آوردم. دو نمونه از آن‌هایی که خوب به دست می‌آید که اطاعت غیر خدا، عبادت اوست و توحید خالص، روح دین، پایه دین، عبارت است از آنکه انسان، اطاعت را هم منحصرأ از خدا بکند و از برنامه‌های خدایی و از نظام خدایی و از تشکیلات الهی.



اطاعت غیر الهی ، مصداق بارز شرک و روزی

قسمت اول از سوره انعام است. ... «أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا» آیا جز خدا کسی را به عنوان حَکَم بپذیرم و طلب کنم؟ حَکَم را در تفاسیر گفته اند هم به معنای داور است، هم به معنای حاکم است. آن کسی که انسان حُکَم را از او می خواهد، یعنی فرمان را از او می خواهد، یا داوری را از او می خواهد؛ به هر دو می گویند حَکَم. و خدای متعال هم بهترین داور است، هم بهترین حاکم است. فرمان را هم خدا باید بدهد، «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» بدانید که از آن خداست آفرینش و فرمان. خودش آفریده، خودش هم فرمان می دهد. «أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا» آیا جز خدا، حاکمی، فرماندهی یا داوری طلب کنم؟ «وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا» در حالی که خداست که این مجموعه را، قرآن را، با تفصیل، با تبیین، بدون اختلاط و امتزاج، برای شما فرستاده است. مُفَصَّلًا یعنی بدون اینکه خلطی در مباحثش باشد، بدون اینکه مطالبش قروقاطی باشد، بدون اینکه سخن غیر خدا در او مخلوط شده باشد. «مُفَصَّلًا» یعنی مُبَيَّنًا، با تبیین تمام و کامل.

«وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ» آن ها که کتاب را به آن ها داده ایم، «يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ» می دانند که این قرآن نازل شده است از پروردگار تو به حق. حقا از خدا نازل شده، از سوی خدا آمده، «فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» پس تو از مرددان و دودلان مباش - خطاب به پیغمبر است - مبدا مردد باشی! مبدا متزلزل و دو دل باشی! تو که می دانی این کتاب از سوی پروردگار تو آمده، که خدا کتاب را به تو داده و تو آگاهی، واقفی؛ مردد نشو، قاطع باش. «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا» تمام شد، بسته شد، تخلف ناپذیر شد فرمان پروردگار تو، از روی راستی و از روی استواری. فرمان پروردگار





این بود که سلسله نبوت‌ها بیایند، مردم را تدریجاً و تدریجاً به حدّ نهایی برسانند، بعد نبوت آخرین بیاید، انسان‌ها را در مقابل یک افق وسیعی، در مقابل یک میدان بی‌نهایتی قرار بدهد. وسیله سیر را، وسیله دویدن را، وسیله تکامل هر چه بیشتر را به آن‌ها اعطا بکند، تا انسان‌ها بتوانند در این میدان تا بی‌نهایت بروند؛ «وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» تا خدا. این فرمان پروردگار، این قدر پروردگار، این کلمه پروردگار بود و تمام شد، بسته شد، تخلف ناپذیر شد. «الْمُبَدِّلِ لِكَلِمَاتِهِ» هیچ کس نیست که تبدیل و دگرگون کند کلمات و فرمان‌های او را، «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» و اوست شنوا و دانا، شنوای آهنگ نیازهای باطنی شما و دانای به راه و رسم و شیوه لازم برای شما. او می‌تواند برنامه برای شما طرح کند و بریزد.

«وَإِن تَطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ» ببینید چطور ذهن شنونده را آماده می‌کند. در جمله اول، در آیه اول، مسئله حکومت و داوری خداست که از همه اولی‌تر است به حکومت و داوری. در آیه دوم، مسئله، مسئله تخلف ناپذیری دین و فرمان خداست که دشمن و کافر و معاند و معارض، هر غلطی می‌خواهد بکند، بکند؛ فرمان خدا مُمضی است و تمام شده است. در آیه سوم، این است که اطاعت از خواست‌ها و هواها و هوس‌ها نباید کرد، از خدا باید اطاعت کرد. «وَإِن تَطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و اگر پیروی و اطاعت کنی از بیشتر مردم روی زمین، از اکثریت، «يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» از راه خدا تو را گمراه می‌کنند، «إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» پیروی نمی‌کنند مگر گمان را، «وَإِن هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» و نیستند مگر آنکه تخمین می‌زنند. با پندار، با تخمین، با گمان، مردم عمل می‌کنند. آن کسانی که راه‌ها و شیوه‌ها و روش‌ها را برای زندگی مردم جعل می‌کنند و پیشنهاد می‌کنند، آیا یقین



دارند به صحت این راه‌ها؟ اگر از ساده‌دلی یقین کنند، باید آرزو کرد که یک چهل، پنجاه سال در دنیا بمانند تا ببینند چگونه نقشه‌های محکم، خراب از آب درآمد. ببینند پیش‌بینی‌ها چگونه غلط از آب درآمد. یقین هم ندارند؛ «إِنَّ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» با تخمین، با گمان، با فرضیه و تئوری، مردم دنیا را، جامعه‌های بشری را می‌خواهند اداره کنند، با تئوری. اما خدا با تئوری کسی را اداره نمی‌کند؛ با متن واقعیت، با علم و دانش به معنای واقعی، انسان‌ها را به راه راست هدایت می‌کند. «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ» یقیناً پروردگار توست داناتر به حال آن کسانی که گمراه می‌شوند از راه او، «وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» و او داناتر است به راه یافتان و هدایت‌شدگان.

«فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ». این جا انسان با کمال تعجب، ابتدائاً می‌بیند بعد از این مطلب کلی؛ اکثریت مردم را اطاعت نباید کرد، دنبال ظن و گمان و تئوری و فرضیه نباید رفت، فرمان پروردگار در مورد نبوت آخرین و در مورد دین، تمام و غیرقابل تغییر شده است؛ بعد از این حرف‌های کلی، یک دفعه می‌گوید که از آنچه که نام خدا بر آن برده شده است بخورید، گوسفندی را که با نام خدا کشتند، ذبح کردند، از این حق دارید بخورید، مسئله فرعی! در نظر انسان خیلی تعجب‌آمیز می‌آید که چه ارتباطی این‌ها با هم دارند. البته آنچه که به عنوان ارتباط، بنده هم بگویم، چیزهایی است که از روی تصوّر خودم می‌گویم، شاهد قطعی بر این نیست. میدان برای فهم‌ها و فکرها و درک‌ها باز است؛ مطالعه کنند، تناسبش را پیدا کنند، اما به نظر ما هم چیزهایی می‌رسد.

اولاً در نظر پروردگار که بالاتر از این عالم و در سطح و افق مافوق تصوّر انسان قرار دارد، همان طور که گفتیم، همه مسائل در یک سطح اند. برای





خدا مسائل کلی مربوط به بشر با مسائل جزئی تفاوتی ندارند، همه اش یکی است. برای خدا همه چیز یکی است. برای پروردگار عالم، آنچه مایه سعادت انسان است، به عنوان یک فرمان مطرح است، فرقی نمی‌کند این فرمان جزئی باشد، فرعی باشد، مربوط به یک نفر باشد یا کلی باشد، عمومی باشد، مربوط به همه باشد؛ اولاً.

ثانیاً، مسئله ذبح و تذکیه را درست بشکافیم. یعنی چه که نام خدا در هنگام ذبح کردن حیوانی که می‌خواهد انسان او را بخورد، باید آورده بشود. ... هر کاری که به نام غیر خدا شروع شد، دارای جهت غیر خدایی است قهراً. وقتی شما کاری را برای خاطر پول، برای خاطر هوای نفس، برای خاطر مسائلی از این قبیل شروع کردید، با آن نام، با آن یاد؛ این قهراً جهتش هم، جهت همان چیزی است که نام و یاد او را در حین شروع این کار بر زبان یا در مغز خطور دادید. ... به ما می‌گویند که حتی ذبیحه را وقتی که می‌کشید، با نام خدا بکشید. یعنی ضروری‌ترین، اولی‌ترین نیاز شما که خوراک شماست، بایستی با نام خدا باشد، برای خدا باشد. شکمت را هم که پر می‌کنی، برای خدا باید پر کنی. نتیجه این می‌شود که شکم پر کردن اصل نیست، خدا اصل است. اگر یک وقتی احساس کردی که بخواهی شکمت را پر کنی، از خدا دور خواهی افتاد، این را رها کن، پُرش نکن، بگذار گرسنه بماند، بگذار از گرسنگی بمیری و برخلاف جهت‌گیری خدایی حرکتی از تو سر نزنند. برای چه؟ برای خاطر اینکه شکم، اگرچه نیاز اصیلی است، اما در زندگی تو، اصل نیست، در زندگی تو اصل خداست و جهت‌گیری خدا. این را «بِسْمِ اللَّهِ»، هنگام کشتن گوسفند به ما یاد می‌دهد، «بِسْمِ اللَّهِ» هنگام لقمه زدن و غذا خوردن به ما یاد می‌دهد.



با «بِسْمِ اللَّهِ» شروع کن، حتی غذا خوردن را. با «بِسْمِ اللَّهِ» شروع کن، حتی عمل جفت‌گیری را. با «بِسْمِ اللَّهِ» شروع کن، حتی وارد شدن، رفتن، بیرون آمدن، توی خانه، دَرِ دکان، همه کار را. یعنی چه؟ یعنی تمام جهت‌گیری‌های زندگی‌ات برای تأمین هر نیازی، و لو نیازهای اولی، باید بر طبق فرمان خدا و در جهت سبیل‌الله باشد. ...

این ذبیحه را سَمبل بگیرد، نام خدا در هنگام کشتن گوسفند را یک سَمبل بدان. اگرچه خودش یک حکمی است، حکم فقهی است؛ البته باید نام خدا آورده بشود قطعاً، اما شما این را فرض کنید یک سمبلی، سمبل نیازهای اساسی و اصیل انسان، کشتنِ گوسفند؛ این باید با نام خدا باشد؛ یعنی چه؟ یعنی حتی اساسی‌ترین، بنیانی‌ترین، اولی‌ترین، اصیل‌ترین نیازهایتان را برای خاطر خدا بدانید، برای خاطر خدا بخواید. لقمه نانی هم که می‌خوری تا گرسنگی‌ات برطرف بشود، برای خاطر خدا بخور، برای خاطر خدا گرسنگی‌ات را برطرف کن و نیرو در بدنت بَدَم. خب، پیداست نیرویی که برای خاطر خدا آمده به بدن انسان، برای خاطر خدا هم باید مصرف بشود. این نتیجه منطقی و دو دو تا چهارتا است. ببین چقدر دقیق است.

«فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» بخورید از آنچه نام خدا بر آن یاد شده است، «إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ» اگر به آیات خدا مؤمنید. «وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» چه شده است شما را، یعنی به چه دلیل، برای چه «أَلَّا تَأْكُلُوا» نم «مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» از آنچه نام خدا بر آن برده شده است، «وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ» در حالی که خدا تفصیلاً، تبییناً، بیان کرده است برای شما، آنچه که بر شما حرام است،





مگر در حال اضطرار؛ غیر از آن، همه چیز برایتان حلال است. **«وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ»** بسیاری گمراه می‌کنند با هوس‌های خود، مردم را، بدون دانشی، بدون بینشی. با صرفِ اهو و هوس‌های خود، مردم را به بیراهه و گمراهی می‌کشند. **«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ»** پروردگار تو همانا به متجاوزان و تجاوزگران، داناتر است. این‌هایی که مردم را بدون داشتن علم و دانش، به بیراهه و گمراهی می‌کشند، طبق اشاره این آیه، معتدینند، تجاوزگران، اعتداء و دشمنی‌کنندگان.

«وَدَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ» به کناری نهد آنچه را که گناهش ظاهر است و آنچه گناهش نهان و باطن است. یک کارهایی هست که اشکالاتش، عواقب سوئش ظاهر است؛ قتل نفس معلوم است که کار بدی است، بی‌جان کردن یک جاندار، بدون استحقاق، معلوم است که کار خلافی است؛ این گناه بودنش ظاهر است. یک کارهایی هم گناه بودنش درست، بارز و ظاهر و نمایان نیست، خیلی از چیزها را انسان نمی‌فهمد که این چقدر بزرگ است؛ سخن بدون علم گفتن، دنباله‌روی از غیر علم کردن، نام خدا و یاد خدا را سبک و کوچک شردن، اطاعت از غیر خدا کردن، فرمان از غیر خدا شنیدن و نیوشیدن، این‌ها یک چیزهایی است که آدم خیال نمی‌کند این قدر مضرت و عواقب سوء داشته باشد، نهان است، پوشیده است گناه بودنش، لکن در عین حال، هر دو را بایستی کنار گذاشت؛ هر آنچه را که گناه است، چه آشکار و چه پنهان. **«وَدَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ»** بگذارید و واگذارید آن چیزهایی که ظاهر الاثمند، گناه بودنشان ظاهر است و باطن الاثمند، گناه بودنشان باطن و پوشیده است. **«إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ»** آن کسانی که گناه را برای خود دستاورد قرار می‌دهند و





کسب می‌کنند، سزا داده خواهند شد به اعمالی که انجام می‌داده‌اند. **«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ عَلَيْهَا»** مخورید از آنچه نام خدا بر آن یاد نشده است، **«وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ»** این فسق است، از دین برون رفتن است. اهمیت یاد خدا و نام خدا را، این جا رویش تکیه می‌کند.

«وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ» بیشتر تکیه ما روی این تکه است. البته از اول این آیاتی که خواندیم تا این جا، همین طور قدم به قدم اشاراتی بود که برای ما مفید بود، برای این مطلبی که این جا بیان کردیم. البته هر چه بیشتر تدبّر کنید، روشن‌تر می‌شود. اما قسمت عمده استدلال و استناد ما همین تکه آخر این آیه است؛ **«وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيَجَادِلُوكُمْ»** شیطان‌ها و قطب‌های شرارت به دوستان و هم‌جبهگان و هم‌بستگان خود الهام می‌دهند تا با شما مجادله کنند. شیطان‌ها و قطب‌های فساد و تباهی، آیدای خود، اولیای خود، هم‌جبهگان و پیوستگان خود را پر می‌کنند تا بیایند با شما بحث کنند، سربه‌سر بگذارند و مجادله کنند. شما تکلیفتان چیست در مقابل این اولیای شیطان؟ **«وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيَجَادِلُوكُمْ»** اما شما، **«وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»** اگر شما از آن‌ها اطاعت کردید، پیروی کردید، مشرکید. ببینید؛ مشرک، خیل صاف، پس اطاعت شیطان، یعنی قطب شرارت در مقابل رحمان، شیطان در مقابل رحمان است دیگر، شیطان در مقابل خداست دیگر، اطاعت شیطان، یعنی قطب شرارت، یا اطاعت اولیای شیطان، یعنی مزدوران‌ش، آلت فعل‌هایش، دوستان‌ش، هم‌جبهگان‌ش، نوکرانش؛ اطاعت این‌ها موجب می‌شود که شما مشرک بشوید. **«وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ»** و اگر اطاعت کنیدشان، **«إِنَّكُمْ»** همانا شما **«الْمُشْرِكُونَ»** حتماً مشرکانید.





اطاعت غیرالهی و نتایج اخروی آن

این یک فصل، قسمت دوم از سوره سُعراست که آن را دیگر خیلی وقت نداریم ترجمه مفصل بکنم، یک ترجمه خیلی کوتاهی می‌کنم که تمام کنیم. جالب‌ترین و نافذترین بیانات در زمینه خیلی از معارف، چه در قرآن، چه در حدیث، به صورت تصویرها و صحنه‌سازی‌هایی از قیامت برای مردم بیان شده. یک مطلبی را وقتی می‌خواهند درست برای مستمع مجسم کنند- در احادیث هم همین جور است- روشن کنند تا در اعمال جانش نفوذ بکند، صحنه‌ای از قیامت را برایش تصویر می‌کنند که این ماجرا در آن جا منعکس شده و این جا از آن قبیل است. «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» نزدیک و فرا دست آمد بهشت برای با تقویان. روز قیامت را دارد می‌گوید، منتها با لحن گذشته می‌گوید. مضارع محقق الوقوع را در زبان عربی، با تعبیر ماضی می‌شود بیان کرد. «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» یعنی خواهد شد.

«وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» و نزدیک و فرا دست آمد بهشت، در دسترس از برای متقیان، «وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ» و نمودار و پدیدار شد دوزخ از برای گمراهان و فریب خوردگان. غوایت یعنی گمراهی، «أَغْوَيْنَاهُمْ» یعنی فریبشان دادیم. غاوین یعنی گمراهان، فریب خوردگان، گول خوردگان، این را می‌گویند غاوین. «وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» گفته می‌شود به آنان، به این فریب خوردگان گمراه، «أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» کجایند آن چیزها و کسانی که به جای خدا آنان را عبادت می‌کردید؟ کو؟ آن قطب‌هایی که در زندگی به آن‌ها دل بسته بودید و عبادت آن‌ها را می‌کردید، این‌ها کجایند؟ این‌جا توجه کنید به کلمه عبادت، «تَعْبُدُونَ» آن‌ها را عبادت می‌کردید. اما ببینیم چه هستند آن‌ها، که این‌ها عبادتشان





می کردند تا معنای عبادت معلوم بشود.

«هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ» آیا آن معبودان شما، شما را یاری می کنند؟ یا خود از سویی یاری می شوند؟ «يَنْتَصِرُونَ» یعنی یاری می شوند خودشان. معلوم می شود این معبودها کسانی هستند که محتاج یاری شدند، لذاست انسان اند. از نوع انسان بودند این معبودها، نه از نوع سنگ و چوب و بت های بی جان. «فَكُبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ * وَجُنُودِ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ» پس به رو افکنده شوند در دوزخ، آن ها، آن معبودان و «غَاوُونَ» و گمراهان و فریب خوردگان، دنباله روان فساد، «وَ جُنُودِ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ» و سپاهیان ابلیس همگی، هر کسی که به نوعی برای ابلیس کاری کرده، از برای ابلیس خدماتی انجام داده، در راه گمراهی خلق الله قدمی برداشته، به هر صورت، در قیامت باشگاه همه شان جهنم است، میعاد آن جاست. «قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ» آن گاه در هنگام خصومت با یکدیگر به جان هم می افتند؛ این ها به آن ها، آن ها به این ها؛ این ها گناه را به گردن آن پیشوایان می اندازند؛ پیشوایان گناه را به گردن این ها می اندازند؛ این ها می گویند شما نامردها بودید که ریسمان به گردن ما انداختید و ما را دنبال خودتان بردید، به زور، به جبر؛ آن ها می گویند شما بودید که دنبال ما راه افتادید؛ هر کدامی ضربه ای، یک حربه ای علیه آن گروه دیگر ارائه می دهند و بیرون می آورند. «قَالُوا» گویند یا گفتند «وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ» در حالی که در دوزخ مشغول خصومت و جنگ و ستیز بودند؛ «تَاللَّهِ» سوگند به خدا «إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» بودیم ما در گمراهی ای آشکار. در گمراهی عظیمی بودیم، در گمراهی آشکاری بودیم. با آشکاری اش، نمی فهمیدیم گمراه بودیم، با اینکه اگر یک ذره به خود می آمدیم، می فهمیدیم که چه





راه غلطی، چه راه بدی، چه مسیر خطرناک و چه عاقبت گشوده و مهلکی است. مایی که اگر یک مقدار فکر می‌کردیم، این‌ها معلوم می‌شد، در عین حال در این گمراهی ماندیم.

«تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» سوگند به خدا که ما را در گمراهی آشکار بودیم. چه کار ما گمراهی بود؟ این کارمان؛ «اِذْ نَسَوِیْكُمْ رَبَّ الْعَالَمِیْنَ» که شما را برابر می‌کردیم با پروردگار جهانیان. باید از خدا می‌ترسیدیم، از شما ترسیدیم؛ باید گوش به فرمان خدا می‌بودیم، گوش به فرمان شما بودیم؛ باید به سوی خدا و برای تقرب به خدا تلاش می‌کردیم، برای تقرب به شما تلاش کردیم؛ باید روزی را از خدا می‌خواستیم، از شما خواستیم؛ «اِذْ نَسَوِیْكُمْ رَبَّ الْعَالَمِیْنَ» که شما را برابر قرار دادیم و مساوی با پروردگار جهانیان. «وَمَا اَضَلُّنَا اِلَّا الْمُجْرِمُوْنَ» گمراهمان نکرد مگر مجرمان و گنه‌کاران. «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِیْنَ» دیگر امروز شفيعی نداریم، «وَلَا صَدِیْقٍ حَمِیْمٍ» و دوست دلسوزی نداریم. «فَلَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ» کاش برگشتی بود ما را به دنیا تا مؤمن می‌شدیم. «اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَاٰیَةً» در این ماجرا و صحنه، نشانه‌ای است، پند بگیرید، «اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَاٰیَةً» در این سخن نشانه و آیتی است، بیشترین شان مؤمن و دارای ایمان نیستند.

بینید این‌جا، در این آیات، سخن از کسانی بود که مردم آن‌ها را عبادت کرده بودند، بعد که درست در کوک هر کسی می‌رویم، می‌بینیم که عبادتشان به این معنا بوده که دنبال آن‌ها راه افتاده بودند، آن‌ها را برابر با خدا دانسته بودند، آنچه را از خدا باید طلب داشت، از آن‌ها می‌خواستند، آنچه را که برای خاطر خدا نباید کرد، مراعات نظر آن‌ها را می‌کردند.





نگاهی گذرا به مبحث دهم

عبادت منحصر در پرستش و تقدیس نیست بلکه اطاعت از هر کسی و هر چیزی نیز - اگر واسطه دستور الهی نباشد - به معنای عبادت او می باشد. در نگاه قرآن اطاعت غیر خدا مصداق شرک و ورزی است. از طرفی یکی از مهم ترین گزاره ها در عمل توحیدی، رنگ و بوی خدایی دادن به اعمال است و این که هدف و غرض اصلی از عمل خداوند باشد.





مبحث یازدهم

توحید و نفی طبقات اجتماعی

دوشنبه ۱۳۵۳/۷/۸

سیزدهم رمضان المبارک ۱۳۹۴



سوالات

- ۱- وجود برخی برتری‌ها در جامعه اسلامی با چه ملاکی قابل قبول است؟
- ۲- آیا تغییرات در جامعه است که می‌تواند افراد را عوض کند یا تغییر در افراد است که جامعه را دگرگون می‌کند؟
- ۳- چرا در برخی جوامع با وجود اختلاف طبقاتی، اعتراضی از سوی محرومان دیده نمی‌شود؟ راه مقابله با این عامل چیست؟
- ۴- آموزه‌های اسلام برای نفی طبقات اجتماعی چیست؟





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۴) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۸۵) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۸۶) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۸۷) قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۸) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنِي تُسْحَرُونَ (۸۹) بَلْ آتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۹۰) مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهِ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهِ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (۹۱)»

سوره مبارکه مؤمنون

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲)»

سوره مبارکه بقره

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳)»

سوره مبارکه حجرات

خلاصه مباحث گذشته

... عرض کردیم که توحید را در صورتی که ما به عنوان یک عقیده عمل خیز و تعهدانگیز بدانیم، ناگزیر یک سلسله الزامها و تعهدها را از این عقیده بردوش ما می‌نهد، و گفتیم که باید این الزامها و تعهدها را بفهمیم،



و البته این تعهدها مخصوص زندگی فردی انسان‌ها هم نیست؛ بلکه تکیه بیشتر این تعهدات روی زندگی اجتماعی است. روی نظام اجتماعی و شکل جامعه است؛ یعنی توحید وقتی در جامعه‌ای وارد شد، اول کاری که می‌کند، بنای آن جامعه را با شکلی که متناسب با این عقیده است، انجام می‌دهد. بعد از اینکه این کار انجام گرفت، آن وقت نوبت می‌رسد به اینکه یک انسان موحد چه تکالیفی دارد به عنوان یک فرد.

به هر صورت، این تعهدات را باید شناخت و دانست. ما تعبیر کردیم از مجموعه این تعهدات به قطعنامه‌های توحید. گفتیم توحید یک قطعنامه‌ای به ما می‌دهد، یک مجموعه قرارداد و الزام را روی دست ما می‌گذارد. ما برای اینکه بتوانیم انشاءالله موحد زندگی کنیم، لازم است که این تعهدات را فعلاً بدانیم. اولی از این تعهدات، عبارت بود از اینکه عبودیت و اطاعت، منحصرأز آن خداست؛ این اول تعهد توحید است.

اصل دوم: نفی طبقات اجتماعی در بینش توحیدی

امروز دومین تعهدی که توحید بر دوش موحد می‌گذارد، جامعه موحد، فرد موحد، دنیای موحد، با این عنوان می‌توان مشخص کرد...: توحید و نفی طبقات اجتماعی.

نفی طبقات اجتماعی؛ و با یک عبارت کوتاه که تفصیلاتش را بعداً عرض می‌کنیم، جامعه توحیدی... یک جامعه بی طبقه است، یک جامعه‌ای است که گروه‌های انسان‌ها در آن جامعه از یکدیگر بر حسب حقوق و مزایا جدا نشدند. همه انسان‌ها زیر یک سقف حقوقی زندگی می‌کنند. همه در یک مسیر و با یک نوع امکانات و با یک نوع حقوق زندگی می‌کنند و حرکت می‌کنند. این جامعه‌ای است که توحید از لحاظ طبقه‌بندی





اجتماعی، در مقابل دید ذهن ما و تصوّر ما می‌گذارد.

به تاریخ که برمی‌گردیم، می‌بینیم اختلاف طبقاتی از جمله دردهای مزمن تاریخ است در همه اجتماعات. نه فقط اجتماعات عقب‌مانده قبایلی، نه فقط اجتماعات سرزمین‌های دور از تمدن، بلکه در آن کشورها و سرزمین‌هایی که مادر تمدن بشری و گاهواره تمدن بشری هستند، در همان جاها اتفاقاً اختلافات طبقاتی با زشت‌ترین چهره‌ای و کربه‌ترین صورتی خودش را به ما از لابه‌لای اوراق تاریخ نشان می‌دهد. واقعاً ستم بزرگ تاریخ و لکه ننگ بزرگ تاریخ بشر از جمله همین است: اختلاف طبقاتی. یعنی چه اختلاف طبقاتی؟ یعنی اینکه انسان‌هایی که در این جامعه زندگی می‌کنند، این‌ها همه مثل هم نیستند. یک عده محکوم‌اند به اینکه محرومیت بکشند، رنج ببرند، خدمت گروه‌های دیگر را بکنند و باید از این محرومیت و رنج، گله‌ای هم نداشته باشند. یک عده هم بایستی برخوردار باشند، بهره‌مند باشند، لذّت و عیش زندگی برای آن‌ها باشد، از همه مزایا آن‌ها بتوانند استفاده بکنند و اشکالی هم نداشته باشد. مهد تمدن بشری یا یکی از مهدهای تمدن بشری هندوستان است و اختلاف طبقاتی غوغاست. چهار طبقه اصلی این‌ها قائل بودند. ... طبقه اول برهمنان، رجال دینی و روحانی، که این‌ها بالاترین طبقات اجتماعی بودند. طبقه دوم سپاهیان و شاهزادگان، ... از طبقه دوم که می‌گذشتیم، طبقه زارعان و کارگران بود، صنعتگران، این دو طبقه بالا که برای اجتماع کاری نمی‌کردند، برهمن چه کار می‌کرد؟ جز اینکه چند تا ورد و ذکر بخواند و دست‌هایش را تکان بدهد. آن خان و شاهزاده چه کار می‌کرد؟ جز اینکه یک قدری بیشتر املاک و یک قدری بیشتر ثروت و یک قدری بیشتر و





وسیع تر قلمرو آقایی برای خودش درست بکند. اما صنعتگران و کشاورزان همه کار این سرزمین عظیم را انجام می‌دادند، طبقه سوم بودند این‌ها. طبقه چهارم مردم عامی بودند. عامه مردم، یعنی مردم معمولی. لایه کاسب، کسانی که در جامعه به کارهای دستی و کوچک مشغول هستند. زیر این چهار طبقه، یک طبقه دیگر وجود داشت که آن‌ها می‌گفتند از نژاد آریایی اصلاً نیستند، ... پس نجس‌اند؛ طبقه نجس‌ها. ... آن وقت، دو نفر آدم از دو طبقه حق ندارند با هم ازدواج کنند، با هم حرف بزنند، با هم دست بدهند، پهلوی هم بنشینند، با هم راه بروند، با هم رفاقت کنند و قِسْ عَلَیْهِ فَعَلَلٌ وَ تَفَعَّلَ. ... چرا جدا بشوند؟ ... در جواب چه می‌گفتند؟ می‌گفتند ... برای خاطر اینکه برهما، خدای بزرگ، وقتی که می‌خواست موجودات را پدید بیاورد، وقتی می‌خواست انسان بسازد، برهما را از سر خود آفرید، خان‌ها و سپاهیان و شاهزادگان را از دست‌های خود، کشاورزان را از بازوهای خود و مردم طبقه عام را از پاهای خود و طبقات نجس اصلاً برهما نیستند، از آن ریشه پاک نیستند، از این نژاد نیستند. ...

شما فکر می‌کنید که در یک چنین اجتماعی، آیا امکان دارد که اختلاف طبقاتی روزی برافتد؟! چنین چیزی ممکن است؟ چرا ممکن باشد؟ اختلاف طبقاتی را فکر می‌کنید چه کسی ممکن است بر بیندازد در یک جامعه مختلف الطبقات؟ آیا طبقه بهره‌مند؟ آیا طبقه برخوردار می‌آید می‌گوید برای خاطر خدا من از حقوقم گذشتم؟ اینکه خیال خامی است. لابد اگر اختلاف طبقاتی بخواهد برافتد در اجتماعی، طبقه محروم باید حق خودش را بخواهد. ... طبقه پایین در یک چنین اجتماعی ... محال است اعتراض کند. چرا؟ برای خاطر اینکه او معتقد است وضع طبیعی این





جوری است، اصلاً ذاتاً این جور آفریده شده‌اند، قابل تغییر و دگرگونی نیست، نمی‌شود کاری کرد، این جور ساخته شده؛ این جور آفریده شده.

....

البته مُصلحینی پیدا می‌شدند، افکار را عوض می‌کردند، دقت کنید به این نکته ای که عرض می‌کنم، تصریح نمی‌کنم این معنا را، اما این نشانه یک فلسفهٔ اختصاصی مخصوص ادیان است. **مصلحینی می‌آمدند، اول فکر را عوض می‌کردند، اول فرهنگ را دگرگون می‌کردند**، اول می‌گفتند که این فلسفه غلط است، براساس غلط بودن آن فلسفه، مردم را قانع می‌کردند به اینکه این وضع ظالمانه است. برداشت صحیح از تحولات تاریخی این است. این درست نیست که ما بگوییم اول وضع عوض می‌شد، اول شکل اجتماعی دگرگون می‌شد، بعد فلسفه‌ها و افکار دگرگون می‌گشت. ... ملاحظه کردید، این جا هندوستان بود، ایران هم همین جور بود، مصر هم همین جور بود، چین هم همین جور بود.

راهبرد اسلام در نفی طبقات اجتماعی

اسلام آمد اعلان کرد که **خدایانی نیست، خدایان غلط است؛ خداست**. آن‌هایی که تصوّر می‌کردند که دو خدا، دو گروه انسان را آفریده‌اند، با دو گونه تمایزات و مشخصات، اشتباه کرده‌اند. یک خداست، همه عالم را هم او آفریده، تدبیر جهان و جهانیان یکسره در قبضهٔ قدرت اوست و هم همه را برابر آفریده. او همه را از یک اصل، از یک طینت، از یک فطرت، از یک ریشه و منشأ مادی درست کرده. آیات قرآن در این زمینه فراوان است؛ «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ**».
گفت همهٔ انسان‌ها از یک اصل و یک منشأ و یک ریشه‌اند. همهٔ





انسان‌ها با یک نوع تجهیزات به دنیا آمدند. همه انسان‌ها لایق اوج و پرواز به سوی تکامل بی‌نهایت‌اند. همه انسان‌ها می‌توانند بزرگ و بزرگ و بزرگ‌تر بشوند. این استعداد در همگان هست. ...

این یک آموزش اسلامی است. در سایه توحید به انسان‌ها تعلیم شد، اثبات شد، مسجّل شد، که در متن جامعه اختلاف طبقاتی وجود ندارد. آن جامعه‌ای که اسلام به وجود می‌آورد، آن جامعه گروه‌گروه نیست، طبقه طبقه نیست، ممکن نیست مردمی از حقوقی برخوردار باشند که دیگران از آن حقوق برخوردار نباشند. در آن جامعه گفته نمی‌شود که مردم از دو اصل، دو منشأ، دو ریشه یا بیشتر آفریده شده‌اند. در آن جامعه گفته نمی‌شود که یک نفر از خاک آفریده شده، آن دیگری فرض بفرمایید که از نور آفریده شده. از لحاظ مادی، منشأ مادی همه یک چیز است. بنابراین توحید به معنای یک خدا قائل بودن، تدبیر و خلق و آفرینش و اداره جهان را از یک خدا دانستن، ضامن نفی طبقات اجتماعی است.

... این جور نیست که همه جا یک فلسفه‌ای به آن صورت داشته باشد؛ ای بسا در اجتماعاتی، در میان جمعیت‌ها و ملت‌هایی، از لحاظ فلسفه و ادعا و بینش‌هایی که مطرح می‌کنند میان مردم، همه در سطح واحدی قرار داشته باشند، اما در عمل اختلاف طبقاتی وجود داشته باشد، همچنانی که در دنیای امروز ما هست. ... حتی می‌خواهم بگویم این اختلاف طبقاتی، رذالت آمیزتر و موزیانه‌تر است از آن اختلاف طبقاتی آن روز. آن‌ها صاف می‌گفتند که بله، ما با همدیگر تفاوت داریم؛ این‌ها می‌گویند که ما برادریم با هم، همه در یک طرازیم، ما اصلاً حامی حقوق شما هستیم، اما در عمل می‌بینیم که این جور نیست.



اسلام همه این‌ها را نفی کرده... گوشه‌ای از این آموزش‌ها که در آیات زیر، نشان آن نمایان است، بدین قرار است:

خالق و معبود و مدبر امور همگان خداست. این یک حرفی اسلامی است. خالق همه یک نفر است، خداست. می‌گویید چه فرق می‌کند؟ خیلی فرق می‌کند. اگر چنانچه ما قائل شدیم که خالق دوتا است... آن اجتماعی و آن فلسفهٔ دوخدایی، دوخدایی بودنش، اولین تأثیری که می‌بخشد این است که دو گروه در اجتماع به وجود می‌آیند. وقتی ما یک خدایی هستیم، معنایش این است که مردم جامعه همه یک صف‌اند، یک گروه‌اند، یک طبقه‌اند، برادر و در کنار هم‌اند. کار به لازمهٔ این جمله دارم، کار به لوازم آن فلسفه منسوخ باستانی ندارم. می‌خواهم توجه کنید که وقتی ما معتقدیم خدا یک است، یعنی چه. خدا یک است و دو نیست، یعنی بندگان خدا در یک ترازند، در دو تراز نیستند. از جمله معانی خدا یک است و دو نیست، این است؛ نه اینکه همهٔ معنایش این است. این بندگان خدا در دو طبقه نیستند، در یک طبقه‌اند، چرا؟ چون خدایشان یکی است، آفریدگارشان یکی است.

آیا خدا به یک عده از این‌ها محبت بیشتری داشت هنگامی که این‌ها را آفرید؟ «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» یهود گفتند ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم، خدای متعال در جای دیگر، یکی از جنابیت‌های این‌ها را به رخ می‌کشد. هم جواب می‌دهد، هم شماتت می‌کند. «قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَهُ». اگر شما این قدر با خدا رفیق و نزدیک و قوم و خویشید، چرا پیغمبرهایش را کشتید؟ چرا بندگان برگزیده‌اش را کشتید؟ چرا؟ یهودی‌ها می‌گفتند که ما بچه‌های خدا و نزدیکان خدا هستیم، یک امتیازی داریم.





نخیر؛ اسلام می گوید این حرف غلط است. یک جای دیگری می فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ* وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» اگر شماها می گوید با خدا خیلی رفیق و نزدیکید، اگر راست می گوید، تمنای مرگ کنید. خب، از این زندگی پوشالی برهید، به خدای محبوب عزیز هم جبهه قوم و خویشان نائل بشوید دیگر، شما که از خودتان است آن جا، بعد می فرماید: «وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا» محال است که این ها تمنای مرگ کنند. یهودی ها و تمنای مرگ!؟

پس خالق و معبود و مدبر امور همگان خداست. این مسئله خیلی مهمی است که اگر چنانچه خالق و معبود یکی شد، ناگزیر انسان ها در یک طبقه و یک ترازند. همه از اصل و ریشه مادی واحدی آفریده شدند. روی این کلمه مادی دقت داریم، تکیه مخصوص داریم؛ از جنبه مادی، از جنبه ساختمان بدنی، همه انسان ها از یک اصل و یک ریشه آفریده شده اند. هیچ کس در آفرینش از مزیتی که منشأ برخورداری های حقوقی باشد، بهره مند نیست. این را هم دقت کنید؛ نه اینکه از مزیتی برخوردار نیست؛ چرا، ممکن است انسان هایی بر اثر شرایطی، یک استعداد خاصی پیدا کنند؛ خب، یک مزیتی شد. یک نفر ممکن است از لحاظ شرایط خلقتی جوری به وجود آمده باشد که نابغه باشد. ممکن است کسی از پدر و مادری تولید شده که با استعداد است. یکی کم استعدادتر است، یکی نیرومندتر است، یکی ضعیف تر و لاغرتر است، یکی زیباتر است، یکی زشت تر است، پس این اختلافات هست، اما این اختلافات منشأ اختلاف حقوقی نیست. چنین نیست که آن کسی که از قوای جسمی بیشتری برخوردار است، از حقوق اجتماعی بیشتری برخوردار باشد، ابداً! چنین نیست آن که در یک





خانه اشرافی و متنفدی به دنیا آمده، از امکانات بیشتری برخوردار باشد. هرگز! اسلام اگر مدرسه باز می‌کند، برای همهٔ بچه‌ها باز می‌کند؛ اگر تعلیم و تربیت می‌دهد، برای همهٔ بچه‌ها می‌دهد؛ اگر به انسان‌ها امکان کسب و کار و تلاش و سعی در زندگی می‌دهد، به همه می‌دهد؛ کار اگر می‌دهد، به همه می‌دهد.

در جامعهٔ اسلامی با حکومت اسلامی، ذیلِ ظلِّ مقررات اسلامی، این جور نیست که کسی برای درس خواندن، برای کار کردن، برای چیز فهمیدن، برای پول در آوردن، برای کار گرفتن، برای شاغل شدن، حتی تا بالاترین مقامات، محتاج پارتی باشد. در جامعهٔ اسلامی این جور است؛ میدانی است وسیع و دارای میلیون‌ها راه در مقابل میلیون‌ها انسان؛ بروند؛ همه استفاده کنند، همه در این میدان به سوی هدف‌ها و مقصودهای مادی و معنوی بدون، هیچ اشکالی ندارد، راه جلوی همه باز است؛ برخلاف نظام‌های غیرتوحیدی، برخلاف نظام‌های جاهلی که جاده را برای بعضی آسفالت می‌کنند و برای بعضی، راه‌ها را پراز خار و سنگ و مانع. به قول سعدی سنگ را می‌بندند و سگ را می‌کشایند، در جامعهٔ اسلامی این جور نیست. همه می‌توانند در جامعهٔ اسلامی به عالی‌ترین مقامات برسند. ...

بنابراین هیچکس در آفرینش از مزیتی که منشأ برخورداری‌های حقوقی باشد، بهره‌مند نیست، ولو اینکه از بعضی مزیت‌ها بهره‌مند است. همهٔ مزیت‌ها در اختیار همگان و وابسته به تلاش‌های مداوم و کوشش‌ها و مجاهدت‌های خود آدمی است؛ همه چیز همهٔ مقام‌ها - عرض کردم جز آن مقام‌های خاصی که برای هدایت و رهبری بشر، به صورت الهی معین شده و مهیا شده، آن‌ها را نمی‌گوییم فعلاً - همهٔ جهان از



آن اوست؛ یعنی از آن خدا و آدمیان همه فقیران درگاه اویند. همه از او باید بخواهند، همه از او باید بگیرند، همه باید دست نیاز به سوی او باز کنند، و همه در این جا یکسان اند.

امام سجاد علیه السلام هم که فرزند پیغمبر و فرزند امیرالمؤمنین و فرزند فاطمه زهرا و فرزند حسین بن علی، علیهم السلام است، او هم باید بنالد، زار بزند، اشک بریزد؛ و می کند این کار را. یک آدم غیر وابسته به این خاندان پاک هم در مقابل خدا همین جور باید زار بزند. برای کسب و کار دنیا، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام هم می رود بیل می زند. یک آدم معمولی هم بیل می زند. امام صادق را مثال نزم، امیرالمؤمنین علیه السلام هم کار می کند، کار در دوران قدرت، در دوران آقایی، در زمان پیغمبر، یکی از بزرگ ترین فرمانده های سپاه پیغمبر، در غالب جنگ ها و همه جنگ ها امیرالمؤمنین است. می رود بیل می زند، می رود باغداری می کند، می رود آبیاری می کند و از این قبیل. ببینید، پول اگر بخواهید به دست بیاید، باید کار کنید، دانش اگر بخواهی، باید درس بخوانی، مقام سیاسی اگر بخواهی باید تلاش لازم را بکنی. و راه تلاش در مقابل همگان باز است، همه، هر کسی تلاش کرد، می رسد.

منطق اسلام این است و البته این منطق را در سراسر قرآن، در آیه های گوناگون، فراوان، می توان به وضوح پیدا کرد. باز این جا هم من شما را ارجاع می دهم به قرآن و به متن قرآن. بروید قرآن را باز کنید، با تدبّر در قرآن نگاه کنید که مشمول این آیه نباشیم، «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» قفل بردل نباشیم، تدبّر کنیم قرآن را.





نفی طبقات اجتماعی با استناد به آیات قرآن

۱- خالق واحد، نافی طبقات اجتماعی

حالا به این آیات قسمت اول، مربوط به سوره مؤمنون آیه ۸۴ تا ۹۱ توجه کنید.

«قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» ای پیامبر، بگو زمین و هر آنچه در اوست از آن کیست؟ اگر می‌دانید. به مشرکین بگو، به مشرکینی که منطقه‌های نفوذ خدایان خودشان را تقسیم می‌کردند و مشخص می‌کردند، بگو زمین و هر چه در آن است متعلق به کیست؟ «سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» خواهند گفت از آن خداست. خب، مشرکین مکه معتقد به {الله} بودند و بت‌ها را شفیعانی که پیش {الله} آن‌ها را شفاعت خواهند کرد، می‌دانستند، «قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» بگو پس چرا به خود نمی‌آیید؟

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» بگو کیست مدبر هفت آسمان و مدبر عرش بزرگ... «سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» خواهند گفت آن‌ها هم از آن خداست. قدرت و ملک پروردگار بر آسمان و زمین گسترده است. «قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ» بگو پس چرا پروا نمی‌کنید از این خدا؟ عملتان را و فکرتان را بر طبق گفته او و فرمان او قرار نمی‌دهید؟

«قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ» بگو کیست آن که ملکوت و حکومت و سلطنت مطلقه همه چیز در دست اوست. آن کسانی که قدرت‌ها در اختیارشان است، فوقش این است که بر ظاهر یک جسمی مسلط باشند. شما که مالک خانه خودتان هستید، یک آجر را از جایی به جایی می‌گذاری، تسلط همین اندازه است. یک آهن را از این جا برمی‌داری به آن جا می‌گذاری، دو قطعه را با همدیگر جوش می‌دهی یا از





هم جدا می‌کنی، تسلط تو بر یک قطعه آهن همین اندازه است. اما آن کسی که بر تمام ذرات اجزای این موجود مسلط است، حرکت اتم‌هایش در اختیار او و به فرمان اوست، در گیاهان رشد و نمو، در حیوانات و انسان‌ها تمام حرکات داخلی وجود آن‌ها و همه چیزشان خلاصه در قبضه قدرت اوست، او خداست. «قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» بگو به دست کیست ملکوت و سلطنت و قدرت همه چیز، «وَهُوَ يُجِيرُ» و او پناه می‌دهد، «وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ» علی‌رغم او کسی پناه داده نمی‌شود؛ یعنی از خدا بگریزی و به کس دیگری پناه ببری در مقابل خدا، «يُجَارُ عَلَيْهِ» یعنی این. فرض کنید مسیحی‌ها معصیت خدا بکنند، به آغوش عیسی بگریزند و عیسی پناه بدهد به آن‌ها، و در مقابل خدا از آن‌ها حمایت کند، چنین چیزی ممکن نیست. «وَهُوَ يُجِيرُ» او پناه می‌دهد هر موجودی را، هر انسانی را «وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ» علی‌رغم او، بر ضد او، کسی پناه داده نمی‌شود، «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» اگر می‌دانید. کیست که این جور است؟ «سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» خواهند گفت ملکوت همه چیز در دست خداست و آن خداست که پناه می‌دهد و علی‌رغم او پناه داده نمی‌شود هیچ کس، «قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ» بگو پس چگونه فریب می‌خورید؟

و لطیف است که قرآن روی فریب خوردگی تکیه می‌کند؛ فریب خوردن، غافل ماندن. دائماً می‌خواهد مردم غافل نمانند، فریب نخورند، چشمشان را باز کنند. قرآن مطمئن است که اگر مردم چشم را باز کنند، نظر او تأمین می‌شود و درست هم هست. ما هم امروز حرفمان این است. ما هم می‌گوییم اگر دنیا امروز چشمش را باز بکند؛ منتها جهل‌ها و غرورها نمی‌گذارد و از طرفی دست‌های خائنانه نمی‌گذارد که چشم‌ها باز بشود. «بَلْ آتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ» بلکه حقیقت را در اختیار آنان نهاده‌ایم، «وَأَنَّهُمْ





لَكَذِبُونَ» و حقاً آنان دروغگویند. مطلب را برایشان روشن کردیم، حق را در اختیارشان گذاشتیم، آن‌ها با این وضعی که از لحاظ فکری و عملی پیش گرفتند، بهانه می‌تراشند، بهانه دروغ می‌تراشند. «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ» نگرفته است خدا هیچ فرزندی، «وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ» هیچ معبودی در کنار او و با او وجود نداشته است.

ایضاً دقت کنید که محل اتکاء و استناد، بیشتر در این قسمت است، البته آیات قبلی هم دلالتی داشت بر آنچه که مورد نظر بود. «إِذَا لَذَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» اگر بنا بود که خدایانی می‌بودند، هر خدایی مخلوق و آفریده خود را به سویی می‌برد. یعنی اختلاف، یعنی اختلاف طبقاتی میان انسان‌ها، یعنی برداشته شدن انسجام و وحدت در آفرینش، آفرینش جهان و انسان. آنی که خدای نوری و خدای ظلمتی و خدای انسانی و خدای طبقه بالایی و طبقه پایینی قائل است، این آفرینش را یک تکه چهل تکه جدا جدا می‌داند. اما بر طبق نظر توحید، آفرینش، یک قطعه متصل و منسجم واحد است. انسان و حیوان و کوه و فلک و زمین و موجودات، همه و همه با همدیگر اتصال و ارتباط دارند، همه با هم وحدت دارند. «إِذَا لَذَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» اگر چندین خدا و معبود می‌بودند، هر الهی، هر معبودی، مخلوق و آفریده خود را به سویی می‌برد، «وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» و بعضی از آنان بر بعضی دیگر برتری می‌گرفت. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» پاک و منزّه و مبزاست خدا از آنچه که توصیف می‌کنند. . . .





۲- خطاب همگانی، نافی طبقات اجتماعی

قسمت بعدی از سوره بقره است، آیه ۲۱ و ۲۲. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» هان ای مردمان، ای انسان‌ها، خطاب به کیست؟ خطاب به طبقه بالا و پایین نیست خطاب به انسان‌های سیاه یا سفید نیست. خطاب به یک گروهی از انسانیت نیست، خطاب به همه انسانیت است. تکیه ما روی این کلمه است؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» هان ای انسان‌ها، «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» عبادت و عبودیت کنید پروردگارتان را که یکی است، «الَّذِي خَلَقَكُمْ» آن که آفرید شما را، «وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» و همه گذشتگان را «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» مگر که تقوا پیشه کنید؛ یعنی این عبادت، این عبودیت، موجب تقواست. یکی از چیزهایی که تقوا را، آن حالت نیک جالب را- تشریح کردم برایتان که تقوا یعنی چه- آن حالت مصونیت از گناه را، در روح، در انسان، به وجود می‌آورد، عبودیت خداست. لذا در جامعه‌ای که همه مردم بنده خدا هستند و جامعه شکل بندگی خدا دارد، در آن جامعه، تقوا هر چه بخواهی فراوان است. هر چه تقوا بخواهی فراوان، قحط تقوا نیست مثل روزگار ما!

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا»، ببینید همه چیز برای همه است. آن که قرارداد برای شما، شما یعنی کی؟ انسان‌ها، همه. «الْأَرْضَ فِرَاشًا» زمین را گسترد «وَالسَّمَاءَ بِنَاءً» و آسمان را بنایی استوار، «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» از آسمان آب باران «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ» برون آورد به وسیله این باران از میوه‌ها برای روزی شما، نه روزی طبقه خاصی و شما صدقه سری آن‌ها بخورید، نه؛ برای همه. حالا که این جور است، «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا» پس دو خدایی نشوید، با دو تا خدا قراردادادن، با رقیب و هم‌آورد برای خدا فرض کردن، انسان‌ها را به دو گروه و سه گروه و ده گروه تقسیم نکنید، همه





یک گروه‌اند «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» شما که می‌دانید، برای خدا شریکان و رقیبان فرض نکنید.

۳- شاخص «تقوا» در برتری، نافی طبقات اجتماعی

بعد سورهٔ حجرات، این آیهٔ معروفی که در زبان‌ها خیلی رایج و دایر است، آیه ۱۳. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ» ای انسان‌ها، باز خطاب به همه است، ما آفریدیم شما را از مردی و زنی. همه شما را از یک مرد و یک زن، همانی که در دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام این جور بیان شده، مضمون همین آیه است:

«النَّاسُ مِنْ جِهَةِ التَّمَثَالِ أَكْفَاءُ * أَبُوهُمْ أَدْمُ وَالْأُمُّ حَوَاءُ»

همه یکسان و برابرند از لحاظ منشأ و ریشه آفرینش. «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» شعبه شعبه شدن‌ها و قبیله قبیله شدن‌ها برای تعارف و شناخت است. ... «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» این حکم قاطع اسلامی است در زمینهٔ نفی طبقات اجتماعی؛ گرمای‌ترین شما در نزد خدا، با تقواترین است. یعنی از یک طبقه‌ای بودن، وابسته به خانواده‌ای بودن، وابسته به یک سلسله و تیره‌ای بودن، موجب گرمای‌تر بودن نیست. و تازه نکته جالب‌تر و باریک‌ترین جاست آن‌هایی که با تقوا هستند، که بالاتر از دیگرانند، باز از امتیازات حقوقی بیشتری برخوردار نیستند. این جور نیست که آدم‌های با تقوا یک پول بیشتری بگیرند، یک حقوق بیشتری داشته باشند یا از حقوق اجتماعی بیشتری و بهتری برخوردار باشند، نه، نخیر؛ این جور نیست. بلکه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ» پیش خدا عزیزترند. البته تقوا منشأ یک آثار اجتماعی هست تا یک حدودی، اما نه چندان؛ بعضی از مشاغل و پست‌ها هست که شرطش با تقوا بودن است، فقط همین اندازه. «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» همانا خدا





دانا و مطلع است. باز قسمت دیگر، یک آیه است مربوط به سوره اسرا، آیه ۷۰ «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» به یقین که بنی آدم را گرامی داشتیم، «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» آنان را که در خشکی و دریا برداشتیم، حمل کردیم، وسیله سیرشان را فراهم کردیم، «وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» - که این «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» ضمناً شاید اشاره باشد به وجود روابط میان انسان‌ها؛ که اگر انسان‌ها نمی‌توانستند از نقطه‌ای به نقطه دیگر بروند، این امکان، این خصوصیت در آن‌ها نبود، میان یک جامعه انسانی، ای بسا بنا بر فرضی تفرق به وجود می‌آمد- «وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» و آنان را از نیکویی‌ها برخوردار کردیم. «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خود برتری دادیم. چه کسانی را؟ صحبت چه کسانی است؟ چه کسانی را تکریم کردیم؟ به چه کسی از طیبات روزی دادیم؟ و چه کسانی را بر بسیاری از آفریدگان تفضیل دادیم؟ انسان‌ها را، نه طبقه و تیره خاصی را.

پروردگارا! به محمد و آل محمد قرآن را دستگیر ما در دنیا و آخرت قرار بده
به محمد و آل محمد، پروردگارا! خیرت را از طریق آموزش قرآن از ما دریغ مدار.

نگاهی گذرا به مبحث یازدهم

اصل دوّم توحید، نفی طبقات اجتماعی (در انواع و قالب‌های متنوع آن) و تشکیل جامعه توحیدی است؛ جامعه‌ای که در آن تمام انسان‌ها مساوی و برابرند و برای رشد و شکوفایی، هیچ مانعی وجود ندارد. اسلام برای نفی طبقات اجتماعی، راهبردی فرهنگی دارد.





مبحث دوازدهم تأثيرات روانی توحيد

سرخنبر ۱۳۵۳/۷/۹

چهاردهم رمضان المبارک ۱۳۹۴



سوالات

- ۱- آیا می توان گفت تعهدات توحید نسبت به سایر مبانی اعتقادی سنگین تر و جامع تر است؟ چرا؟
- ۲- وسعت دید و زایل شدن ترس به عنوان اثرات توحید، چه نتایجی در زندگی انسان موخّد دارد؟
- ۳- چگونه می توان ترس از دشمنان راه حق را از وجود خود زایل نمود؟





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ
وَاتَّقُوا أَجْرَ عَظِيمٍ» (۱۷۲) الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ
فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳) فَانقَلَبُوا بِنِعْمَةِ
مِّنَ اللَّهِ وَفَضِّلْ لَمْ يَمَسُّهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ
(۱۷۴) إِنَّمَا ذَالِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ (۱۷۵) وَلَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يَسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُوا اللَّهَ شَيْئًا
يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۱۷۶)

سوره مبارکه آل عمران

اصل سوم: امور مالی جامعه توحیدی

در زمینه تأثیراتی که توحید در متن جامعه می‌گذارد و شکلی که به اجتماع بشری و به اجتماع توحیدی می‌بخشد، بحث‌هایی انجام گرفت و البته بحث‌های دیگری هم در این زمینه هست که به جهات گوناگونی از ادامه آن بحث‌ها صرف نظر شد و مهم‌ترین این جهات این است؛ مثلاً تأثیر توحید و بینش توحیدی در امور مالی جامعه توحیدی، که یکی از مواد مهم قطعنامه توحیدی است. در این زمینه البته بحث خیلی فراوان باید بشود، اما استنتاج این مطلب از آیات قرآن، کاری است یک قدری دقیق و ظریف، و باب بحث‌ها و جلسات عمومی نیست. اگرچه که در قرآن با تعبیر «وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ» از مال خدا، مالی که خدا به شما داده و مال خداست بدهید؛ یعنی به مستمندان و به موارد نیاز و حاجت. که بینش توحید را در زمینه مال دنیا نشان می‌دهد. این‌ها هست، اما





اینکه از مجموع آیاتی که در زمینه مال هست، با توجه به بینش توحیدی، بخواهیم استنتاج و استفاده بکنیم، کاری است باب محیط‌های علمی‌تر؛ ظریف است، دقیق است. ...

جهت دیگرش این بود که بحث‌های لازم‌تری داریم که در زمینه اصول اعتقاد و ایدئولوژیکی اسلام... پیداست که اگر بخواهیم با این ترتیب پیش برویم و همه فصول و مسائل را بحث کنیم، نمی‌رسیم به آن جایی که مورد نظر است. این هم دو جهت، مجموعاً این‌ها بود جهات اینکه از ادامه آن تأثیرات اجتماعی توحید، ادامه بحث در آن زمینه صرف نظر شد.

توحید، متعهدانه‌ترین ایمان

امروز اگرچه بحث ما درباره توحید است، اما بحثی است که تناسبی دارد با مباحث اول ما که در زمینه ایمان و تأثیرات ایمان و نویدهایی که به مؤمنین داده شده است، آن‌جا بحث کردیم. ایمان که در آن‌جا گفتیم، یعنی همان حالت باور عمل‌زا، باور عمل‌زا و تعهدآور و البته گفتیم که باید از روی آگاهی باشد، کورکورانه نباشد، مجرد و لخت و دور از عمل صالح نباشد. این‌ها بحث‌هایی بود که قبلاً کردیم. عقیده به توحید، یک ایمان است. ایمانی است آگاهانه برای یک موحد آگاه، ایمانی است عمل‌زا و تعهدآفرین. تعهدی که توحید بر روی دوش موحد می‌گذارد، بزرگ‌ترین تعهدها، سنگین‌ترین تعهدها، موثرترین تعهدها در میان عقاید اسلامی و دینی محسوب می‌شود. تعهد توحید از طرف یک موحد، در حقیقت خلاصه می‌شود در تعهد سازندگی یک دنیای توحیدی؛ تعهد توحید از نظر موحد و برای موحد، عبارت است از تعهد زدودن تمام آثار شرک؛ این‌ها تعهدات توحید است.

من یک نکته‌ای را این‌جا تذکر بدهم به دوستان و برادرانی که مختصری با





زبان عربی آشنا هستند. کلمه توحید از باب تفعیل است. توحید را از هر طلبه‌ای شما بپرسید که یعنی چه. معنای لغوی اش چیست؛ خواهد گفت یکی کردن. توحید از وحدت است دیگر، از ماده وحدت، از ریشه وحدت؛ یعنی یکی بودن. توحید صیغه باب تفعیلش، به قول ما طلبه‌ها، می‌شود یکی کردن. **توحید یعنی یکی کردن، واحد کردن، واحد ساختن، یعنی چه؟ یعنی خدایان متعدد را به صورت خدای واحد در آوردن، جامعه غیر توحیدی را توحیدی کردن، مغز مشرک و دل مشرک را مغز موحد و دل موحد قرار دادن. توحید، یکی کردن، همه‌اش تعهد است.** انجام دادن است در آن، کار است در آن، اصلاً کلمه توحید این اقتضاء و ایجاب را دارد. و این یک نکته‌ای است که توجه به این نکته موجب می‌شود که در باب توحید، یک روشن بینی مخصوصی در انسان به وجود بیاید.

خب؛ پس اعتقاد به توحید، ایمانی است با این بزرگی و عظمت و تعهدی با این سنگینی و قاطعیت و تعیین‌کنندگی؛ به طوری که هر یک از عقاید دیگر اسلامی را یا مذهبی را یا هر یک از عقاید غیراسلامی اجتماعی را در نظر بگیرید، تعهدش به این سنگینی و به این عظمت نیست. برداشتن فقر از جامعه، مثلاً یک تعهدی است یا تعدیل ثروت در هر جامعه‌ای، یک تعهدی است که ممکن است یک مکتبی این تعهد را کرده باشد. برداشتن جنگ یک تعهدی است که ممکن است یک مکتبی این تعهد را بردوش خود گذاشته باشد و یک مردمی با گروه به آن مکتب، گرویدن به آن مکتب، این تعهد را به خودشان منتقل کرده باشند. این‌ها درست، اما توحید با معنای صحیحش، با معنای اسلامی‌اش، نه به معنای خرافی و تنبیل‌آبانه‌اش، با معنای درست و صحیحش اگر توحید را ما در نظر بگیریم خدا را یکی کردن، حکومت الهی، جامعه الهی، قانون الهی، نظام





الهی به وجود آوردن، مشتمل بر تمام این تعهداتی است که من ذکر کردم، که ممکن است فلان مکتب و فلان مکتب داشته باشند و علاوه بر آن‌ها تعهدات دیگر. ببینید که خیلی تعهد توحید سنگین است.

خب، پس این یک ایمانی است، آگاهانه است، همراه با تعهد است، تعهدش از تعهد همه مبانی اعتقادی مذهبی و غیرمذهبی، سنگین‌تر است و قاطع‌تر و جامع‌تر و شامل‌تر؛ این توحید است.

تأثیرات روانی توحید

اگر ایمان توحیدی به این معناست و یک ایمان صحیح واقعی است، جا دارد که ما بررسی کنیم، ببینیم تأثیر این ایمان، تأثیر این عقیده عمل‌زا، در روانِ معتقد چه خواهد بود و چه باید باشد. این یک مسئله مستقلی است. ببینیم که کسی که معتقد به توحید شد، آن کسی که معتقد شد خدا یک است در همه زوایای عالم تکوین؛ کسی که این اعتقاد را پیدا کرد، چگونه تأثیراتی در روح او به وجود می‌آید.

فوائد بحث از تأثیرات روانی توحید

فایده این بحث دو چیز است؛ یکی این است که ما با توحید یک قدری بیشتر آشنا می‌شویم. می‌فهمیم که توحید به معنای چه آموزش روحی و روانی است. اگر از توحید یک استنتاج تخدیرآمیزی یک وقتی کسی کرد، می‌گوییم آقا این غلط است، تأثیر توحید آنی که تو می‌گویی نیست، آنی که من می‌گویم، آن است. پس توحید را می‌شناسیم، این فایده اول. فایده دوم این است که خودمان را می‌شناسیم که موحدیم یا موحد نیستیم. محکی است برای شناختن مایه توحید در دل خویشتن. از کجا بفهمم





من که من موحدم؟ از کجا بدانم من که این ایمان، در روح من، در اعماق وجود من، تأثیر و نفوذ کرده است؟ وقتی دانستم که تأثیر روانی توحید چگونه چیزی است، وقتی فهمیدم این دارو چه تأثیرات قطعی در وجود می‌گذارد؛ آن وقت می‌فهمم که وقتی نگاه کردم، بینم این تأثیرات هست یا نیست، می‌فهمم که این دارو را درست خوردم یا عوضی خوردم.

۱- وسیع شدن دید موحد

... انسان موحد از جمله تأثیراتی که روح او از ناحیه و قبیل توحید می‌برد، یکی این است؛ دارای وسعت افق دید می‌شود. موحد از تنگ نظری‌ها، از کوتاه بینی‌ها، از نزدیک بینی‌ها آسوده و راحت است. آدم موحد نمی‌گوید من در این میدان شکست خوردم یا جبهه ما در این زمینه عقب نشست و کار به زیان ما تمام شد. او این قدر نزدیک بین نیست. او می‌داند که فکر توحیدی به درازای عمر بشر دارای قلمرو است، عمر بشریت؛ با مقیاس عمر بشریت، ده سال و بیست سال و پنجاه سال و صد سال، یک لحظه و یک دقیقه بیش نیست. به بیان دیگر و از دیدگاه دیگر، آدم موحد افق دیدش در مسائل مادی و نیازهای پست و حقیر خلاصه نمی‌شود، متوقف نمی‌گردد. آدم موحد در مقابل خود وقتی نگاه می‌کند، در کنار نیازهای مادی، ده‌ها نیاز، صدها نیاز از عظیم‌ترین و عزیزترین نیازهای انسان را می‌بیند. تمام ذهنش و فکرش و حواسش، منحصر و متوقف نیست در نیازهای پست و حقیر و کوچک، آن‌گونه که انسان‌های در باطن مادی، اگرچه در ظاهر الهی، در ظاهر معنوی، خودشان را در آن محبوس و زندانی کرده‌اند. آدم موحد وقتی که نگاه می‌کند، آینده را در مقابل خود بی‌نهایت وسیع می‌بیند. همان طوری که در یکی از روزهای گذشته عرض کردم،





موّحد برای دنیا آخری قائل نیست. برای خاطر اینکه آخر دنیا را متصل به آخرت می‌بیند. آخرت را با دنیا سر و ته یک طومار می‌داند. مرگ را دیوار زندگی نمی‌داند، پایان راه فرض نمی‌کند، بلکه دریچه‌ای و مَمَری و معبری می‌داند، به سوی دنیایی وسیع‌تر. این‌ها خواص توحید است.

یک آدم غیرموّحد، هر چه فداکار، هر چه مجذوب ایده‌های شریف و انسانی، همه چیزبرایش دم مرگ پایان یافته است. در حالی که موّحد، دم مرگ برای او آغاز یک زندگی وسیع‌تر و یک محیط جالب‌تر و دلپذیرتر است. یک مادی اگر چنانچه خیلی فداکار بود، حاضر است خودش را ببندد در آن جایی، در آن منطقه‌ای، که به نظر او، عدم و نیستی است. اما یک آدم موّحد اگر خیلی فداکار بود، اصلاً مثل پروانه‌ای، مثل شمعی، جز خودسوزی، جز نیندیشیدن به مصالح شخص خود، از او انتظاری نیست، اما اگر به آن فداکاری هم نبود و نشد، آن قدر هم نخواست فداکاری بکند، بازبرایش افتادن در آن منطقه‌ای که مادی او را نیستی می‌دید، آسان‌تر است، برای خاطر اینکه آن جا را نیستی نمی‌بیند؛ آن جا را هم محیط دیگری، جایگاه دیگری، منطقه دیگری از این منطقه وسیع زندگی انسانی می‌شناسد و می‌داند.

۲- زائل شدن ترس از موّحد

از جمله تأثیرات توحید در روان یک موّحد این است که ریشه ترس را در او می‌خشکاند، و این خیلی مهم است. در قرآن در چندین مورد ... به مؤمنین خطاب می‌شود که «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ» ریشه ترس از دیگران را در دل خود بخشکانید، از من بترسید؛ و کسی که از خدا ترسید، از هیچ کس دیگر نمی‌ترسد. کسی که موّحد بود، کسی که اعتقاد به قدرت پروردگار داشت، ترس در او از بین می‌رود، و بنده وقتی نگاه می‌کنم، تأمل می‌کنم،





محاسبه می‌کنم، می‌بینم ترس است، بیم و هراس است که دنیا را و آخرت را از دارندگانش سلب می‌کند. ترس از فقر موجب می‌شود انسان انفاق نکند، ترس از مبتلا شدن و دچار شدن به ناراحتی‌ها، موجب می‌شود که انسان تن به جنایت‌ها و فاجعه‌ها و ذلت‌ها و خواری‌ها بدهد. ترس از اینکه نتواند انسان دو روز دیگر، بیشتر در این عالم زندگی کند و چه زندگی‌ای! چگونه زندگی‌ای! ترس از دست دادن همین زندگی پست که معلوم نیست دو روز بشود، سه روز بشود، سند رسمی که ندادند تا فلان سال، تا فلان تاریخ، شما زنده خواهید بود؛ ترس از دست دادن یک چنین زندگی بی‌اعتباری، موجب می‌شود که انسان به زندگی‌ها خاتمه بدهد، زندگی اجتماعی را تلخ کند یا از بین ببرد. طمع‌ها برمی‌گردد به ترس، و ترس‌ها ریشه بدبختی‌ها در زندگی انسان‌هاست. شما در طول تاریخ نگاه کنید تا ببینید که چه چیزهایی موجب شد که طرفداران حق در اقلیت قرار بگیرند، آن‌جا که در اقلیت قرار گرفتند. چه چیزهایی موجب شد که مردمی که حق را شناخته بودند، دنبال حق نروند، آن‌جا که مردم حق‌شناسی دنبال حق نرفتند. چه چیزهایی موجب شد که مردمی دست به جنایات بزرگی بیالابند، آن‌جایی که می‌بینید مردمی دست به جنایاتی آلودند. غالباً وقتی که پیگیری و تحقیق و مطالعه می‌کند آدم، می‌بیند که منشأ این همه ترس است، ترس! بعد از آنی که مسیر جامعه اسلامی، آن چنان که می‌دانید همه، به انحراف و انحطاط دچار شد، چه چیزی موجب شد که مسلمان‌ها نتوانند به اسلام واقعی، به سوغات و ارمغانی که خدا برای آن‌ها به رایگان داده بود و رسانده بود- نسل دوم رایگان گرفته بودند، فداکاری‌ها برای نسل اول بود- این سوغاتی که رایگان در اختیار آن‌ها قرار گرفته بود، چه چیز



موجب شد که این‌ها نتوانند آن را برای خودشان نگه بدارند؟ جز ترس؟ چه کسی معاویه را نمی‌شناخت، از مردمانی که اطراف امیرالمؤمنین بودند و در تیررس تعلیمات و آموزش‌ها و سخنان آن بزرگوار چه کسی؟ در حجاز چه کسی نمی‌شناخت معاویه بن ابی‌سفیان را؟ چه کسی نمی‌شناخت یزید بن معاویه را؟ چه کسی نمی‌شناخت عبدالملک مروان را؟ دودمان بنی‌امیه را چه کسانی بودند که ندانند، نشناسند، نیازموده باشند، تجربه نکرده باشند، سخن قرآن را و سخن پیامبر را و واقعیت تاریخی محکوم‌کننده نسبت به آن‌ها را نفهمیده باشند، لمس نکرده باشند؟ همه می‌دانستند. جز ترس؟ علت اینکه می‌رفتند تسلیم می‌شدند، علت اینکه همکاری می‌کردند، علت اینکه مزدور می‌شدند، علت اینکه در مقام مزدوری، خودشیرینی هم می‌کردند، خوش رقصی هم می‌کردند، این نبود جز ترس. و این ترس، از طبقات پایینی مردم بگیر تا طبقات عالیه، تا چهره‌های معروف، تا آن‌هایی که مردم نسبت به آن‌ها امیدها داشتند، همه را فرا گرفته بود.

... لذا مهم‌ترین تأثیر روانی توحید در روح یک انسان این است که در راه خدا، در راه تکلیف، در راه آنچه که هدف وجود خود تشخیص می‌دهد، از دشمنان این راه نهراسد. نمی‌گوییم ضعف اعصاب نداشته باشد، گاهی دلش هم اضطرابی پیدا نکند، نه؛ **ترس فعال نداشته باشد، بیم فعال نداشته باشد.** ترس و بیمی که او را از پیمودن راه خدا باز ندارد، در وجود او نباشد. این ترس‌ها، این بیم‌ها، این هراس‌هایی که جلوگیری فضیلت‌هاست، زمینه بسیار خوب رشد نامردمی‌هاست، رشد جنایت‌ها و فاجعه‌هاست، این ترس‌ها و بیم‌ها را به یک کناری بیندازد.





آثار روانی توحید با استناد به آیات قرآن

حالا به هر صورت، این فصلی که ما امروز از قرآن کریم انتخاب کردیم، برای اینکه بخوانیم برای شما، این دو قسمت است: یکی از سوره آل عمران است، همان طور که عرض کردیم که اول آن را تلاوت می‌کنیم، بعد هم چند آیه‌ای از سوره رعد است. ...

... سوره آل عمران. آیه ۱۷۲، «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ». البته مقدمات آیه طولانی است، این قسمتی هم که بنده انتخاب کردم، دو، سه آیه‌اش مورد نظر من هست. برای اینکه رشته مطلب دستتان باشد، دو، سه آیه از قبلش می‌خوانم. «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» آن کسانی که پاسخ گفتند به خدا و پیامبر. پاسخ گفتند یعنی چه؟ یعنی آن دعوت پیغمبر را و دعت الهی را پذیرفتند، پذیرفتنی فعال. نه فقط در دل بگویند خب، آقا ما قبول داریم فرمایش شما را، نه؛ راه افتادند دنبال پیغمبر خدا. و کی؟ در سخت‌ترین و دشوارترین موقعیت‌ها، دعوت خدا و پیغمبر را پذیرفتند. و آن کی بود؟ آن وقتی که در میدان جنگ زخمی شده بودند، «مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ» پس از آنکه قرح - یعنی زخم - به آنان رسیده بود. «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ» آن کسانی که نیکی و نیکوکاری کردند و تقوا پیشه نمودند از این گروه پاسخ‌گویان به دعوت خدا، اجر بزرگی، پاداش عظیمی برای آنان در نظر است.

... این آیه مربوط به جنگ احد است، در جنگ احد یک عده‌ای گریخته بودند و پیغمبر خدا این‌ها را صدا می‌زد، عده‌ای می‌ترسیدند، نمی‌آمدند و عده‌ای با اینکه زخمی بودند، آمدند. ... این آیه، پاداش و مزد





آن عده‌ای را که نگریختند و پذیرفتند و اجابت کردند، بیان می‌کند. **«الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ»**، دقت کنید به جنبه‌های کلی این آیات، در میدان جنگ اُحد خودمان را زندانی نکنیم، در ماجراهای صدر اسلام و آنچه که موجب نزول این آیات بود، ایده‌های قرآنی را محصور و متوقف و منحصر نکنیم، آنچه که برای ما اهمیت دارد، ایده‌آیه است. آیه چه می‌خواهد بگوید.

... **«الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ»** این برخورداران از اجر و مزد ما، آن‌ها هستند

که گفتند مردم؛ عده‌ای به این‌ها گفتند. چه گفتند: **«إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ»** به این‌ها گفتند که خلاق علیه شما گرد آمده‌اند، توطئه کرده‌اند، همدست شده‌اند، می‌خواهند شما را از میان بردارند، از آن‌ها بترسید. این را خیرخواه‌ها و مصلحت‌اندیش‌ها به این گروه مؤمن گفتند.

مؤمنی که پاداش و مزدش را ما در آیه قبل گفتیم، این جور مؤمنی هست که وقتی خیرخواهان و مصلحت‌اندیشان به آنان چنین گفتند، آن‌ها در جواب چه گفتند؟ **«فَرَادَهُمْ إِيمَانًا»** اولاً ایمانشان از این مطلب زیاد شد. از توطئه دشمن ایمان مؤمن زیادتر بشود، خیلی جالب است. اول ایمانشان زیاد شد، بعد چه گفتند؟ **«وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»** گفتند: خدا ما را بس، و خوب وکیلی است خدا. خوب کسی است که می‌تواند انسان کارش را به او بدهد.

«حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» خدا ما را بس است. یعنی چه خدا ما را بس است؟ خدا ما را بس است، به چندین معناست و همه درست. خدا ما را بس است و ما را به امداد خود مدد می‌کند. خدا ما را بس است، نیروهای طبیعت را در جهت سیر ما که جهت حق است به راه افکنده و می‌افکند. خدا ما را بس است، یعنی ولو به کام دنیا نرسیم، خدا از ما راضی باشد، ما را بس؛ و هر یک از این معانی و معانی دیگر که **«حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»** را بگیرند،





درست است. **«فَرَادَهُمْ إِيمَانًا»** وقتی به آن‌ها گفته شد که **«فَاخْشَوْهُمْ»** از مردم بترسید، از دشمنان بترسید، ایمانشان زیاد شد، **«وَقَالُوا»** و گفتند: **«حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»** خدا ما را بس و او نیکوترین وکیل و تکیه‌گاه است. **«فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ»** پس بازگشتند با نعمتی از طرف خدا و فضل و افزونی، **«لَّمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ»** بدی هم به آنان نرسید، **«وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ»** خشنودی خدا را پیگیری کردند، **«وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ»** و خدا دارای فضل بزرگی است. همین آدم‌ها اولاً که جایگاهشان نعمت خدا شد، بدی و ناراحتی و گزند هم به این‌ها نرسید و خوشحال و مسرور شدند. چه جوری خوشحال و مسرور شدند؟ قرآن نمی‌گوید چه کار شدند این‌ها، فرقی نمی‌کند، هرطور شده باشند، یا در آن میدان جنگ شهید شده باشند یا سالم و آزاد به خانه‌هایشان برگشته باشند، به شهر مدینه مراجعت کرده باشند، علی السَّوَابِیه. اگر چنانچه برگشتند به سرخانه و زندگی، فاتحانه و مظفرانه آمدند، ناراحتی هم به آن‌ها نرسیده؛ چون زخم میدان جنگ در محیط گرم خانواده و با خشنودی از ظفر و پیروزی، زود خوب می‌شود.

«فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ» اگر هم در میدان جنگ به خاک افتاده باشند و شهید شده باشند، این‌جا دیگر بیشتر **«فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ»** آن‌جا برگشتند به طرف نعمت خدا، نعمت بی‌زوال، فضل بی‌پایان، فضلی که هیچ‌گونه بدی در آن نیست، راحتی که هیچ شائبه ناراحتی و گزند در آن نیست. **«فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ»** هیچ بدی به این‌ها نرسید.

«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» این آیه را یادتان باشد، در خاطر بسپارید، زیاد بخوانید و یاد بگیرید. **«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ»** جز این نیست که این گویندگان، شیطان هستند.





شیطان است که می ترساند دوستان خود را، می گوید آقا، برایتان توطئه چیدند، برایتان دسیسه چیدند، دشمن ها لشکر گرد آوردند، منافقین با کفار قریش همدست شدند، منافق شمشیر زیر عبايش بسته، بناست تو را بزند، بناست تو را بکشد، بناست چنین و چنان بکند. آنی که تو را می ترساند، آن شیطان است. «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ» ترساننده تو از دشمن خدا، شیطان است و شیطان می ترساند. اما تو را؟ آیا تو از گفته شیطان به ترس می روی؟ ترسیده می شوی؟ بسته به این است که تو چه کسی باشی. او دوستان خود را موفق می شود که بترساند. تو اگر دوست او بودی، می ترسی؛ اگر دوست او نبودى، نمی ترسى. ببینید چقدر آیه کوتاه و ضمناً پرمغز و پرمعناست.

«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ» همانا این شیطان است: «يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» که می ترساند دوستانش را، «فَلَا تَخَافُوهُمْ»... پس مترسید از آنان، «وَحَافُونَ» بترسید از من، فرمان مرا مراعات کنید، از عذاب و نعمت من بترسید، «إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر شما مؤمن هستید.

«وَلَا يَخْزَنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَصُرُوا اللَّهَ شَيْئًا» محزون و غمگین مکنند تو را ای پیامبر، آن کسانی که دروادی کفر سرعت می گیرند و پیش می روند، «إِنَّهُمْ لَن يَصُرُوا اللَّهَ شَيْئًا» آن ها به خدا زبانی نمی زنند.

«يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» برای آنان است عذاب بزرگی، خدا می خواهد آن ها در قیامت حِزَّ و بهره ای نداشته باشند. البته دیگر فکر می کنم آیات بعدی مورد نظر ما نباشد، همین دو، سه آیه بود که مسئله خوف از خدا و شیطان در آن بود.

و السلام عليكم و رحمه الله و بركاته





نگاهی گذرا به مبحث دوازدهم

ایمان توحیدی علاوه بر تأییراتی که در ساختار اجتماع دارد و جامعه‌ای عدالت‌محور را به ثمر می‌آورد، ابعاد روانی افراد و جامعه را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. شناخت این آثار، ما را در تشخیص توحید راستین (در بیرون) و همچنین سنجش درجه توحید درونی (برای خود افراد) کمک می‌کند.

از جمله این آثار می‌توان به «وسعت بخشی به دید آدمی و گذرا از سطح زندگی مادی به حیات ابدی» و همچنین «زوال ترس» اشاره نمود.





نمودارها و ضمائم



خلاصه‌ی جلد دوم از مجموعه‌ی اندیشه ولایت (توحید در قرآن)

کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن که بخش اول آن به موضوع «ایمان» آغاز می‌شود در ادامه بحث، به موضوع اساسی و بنیادین «توحید» وارد می‌شود و در کنار مطالب آموزنده، اصول اساسی و مهمی در خصوص نوع نگاه به مسأله «توحید» بیان می‌کند که به بخش‌هایی از آن‌ها بطور اختصار اشاره می‌شود:

(۱) نکته مهمی که در کل کتاب مورد تاکید نگارنده می‌باشد، محوریت مراجعه به قرآن کریم برای وصول به معارف توحیدی می‌باشد و دوری از قرآن کریم، بعنوان خسارت جبران‌ناپذیر معرفی می‌شود.

(۲) مباحث توحیدی می‌تواند بصورت يك مساله خشک ساده و سوال علمی و مغزی طرح شود که دانستن یا ندانستنش هیچ اثری در مسیر زندگی انسان ایجاد نکند و نوع دوم طرح آن بگونه‌ای است که زندگی فردی و اجتماعی انسان را جهت داده و در لحظه به لحظه آن موثر واقع شود. سخنران توضیح می‌دهد توحید باید از «نگاه‌های عوامانه» و همچنین «استدلالات خشک بی‌روح» دور شده و بصورت يك «بینش توحیدی نو» که همان توحید اثرگذار روح بخش است، مطرح گردد.





۳) توحید در دو بخش «جهان بینی» و «ایدئولوژی» بررسی می‌شود. «جهان بینی توحیدی» یعنی نگاه موحدانه به عالم هستی که منحصر در نظریه و نگاه نیست بلکه به عمل ختم می‌شود. بر این اساس، «ایدئولوژی توحیدی» که برخاسته از جهان بینی توحیدی است، زندگی انسان را تحت پوشش خود قرار می‌دهد و هر جا که دستوری به نام دین (با توجه به اینکه دستورات جزو ایدئولوژی است) مشاهده شود که در آن توحید لنگ می‌زند، باید متوجه ضددینی بودن آن دستور شویم.

۴) توحید اسلامی ضمن اینکه صرفاً بحثی نظری نیست و به عمل و تعهداتی ختم می‌شود، پیش از آنکه در اعمال فردی اثرگذار باشد، بر شاکله و نظام اجتماع اثر گذاشته و شکل توحیدی به آن می‌دهد. لذا جامعه توحیدی نه تنها قوانینش توحیدی است بلکه نظام اجتماعی‌اش با جوامع غیرتوحیدی فرق دارد و آثار توحید بر جامعه شامل مهم‌ترین، کلی‌ترین، بزرگ‌ترین و اساسی‌ترین مسائل يك جامعه مثل حکومت، اقتصاد، روابط بین‌الملل و ... می‌شود.

۵) با مراجعه به آیات قرآن کریم، در می‌یابیم آنچه در قرآن بعنوان «عبادت» طرح شده است، معنای وسیع‌تری از آنچه فکر می‌کنیم دارد. لذا معنای «شرك» و دوری از توحید نیز معنای وسیع‌تری بخود خواهد گرفت. در این معنای قرآنی، «تبعیت و اطاعت از يك اندیشه و شخص» اگر در مسیر دستور الهی نباشد، جزو عبادت‌های غیرالهی محسوب شده و در نتیجه رنگ غیرتوحیدی به خود می‌گیرد. لذا توحید فقط آن نیست که در برابر خدای تعالی سجده کنی، توحید واقعی «انحصار اطاعت» در قوانین و ساختارهای الهی است.



۶) توحید راستین، عقیده‌ای عمل خیز است که برای انسان و جامعه توحیدی، تعهداتی را به بار می‌آورد که اگر مجموعه این تعهدات را جمع کنیم، «قطعنامه توحید» نام خواهد گرفت. نمونه این بندها عبارتند از: ۱) انحصار عبودیت و اطاعت در خدا (۲) نفی طبقات اجتماعی (۳) امور مالی جامعه توحیدی؛ البته بندهای دیگری هم هست که سخنران به آن‌ها نپرداخته است.

۷) لازم به ذکر است طبقات اجتماعی معانی و مصادیق متعددی دارد که مصادیق جدیدتر آن که از جانب قدرتهای استکباری اعمال می‌شود از مصادیق قدیمی‌تر آن موزیانه‌تر است.

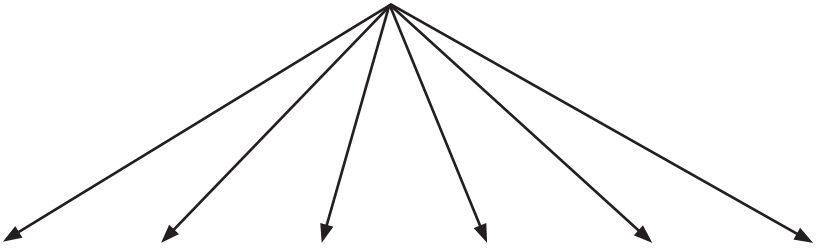
۸) برای اینکه بتوانیم اولاً: توحید راستین را از اندیشه‌های باطلی که بنام توحید ارائه می‌گردد بشناسیم. و ثانیاً: میزان درجه توحید درون خود را مورد سنجش قرار دهیم، یکی از راه‌های آن این است که «آثار ایمان توحیدی بر روان افراد و جامعه» را بدانیم و از این اثر به موثر (ایمان توحیدی) پی ببریم. یعنی هر چه آثار بیشتر بود خلوص نظریه توحیدی و همچنین توحیدی درون خودمان، بیشتر است و هر چه این آثار را نداشته باشد باید به نظریه ارائه شده مشکوک شده و توحید درون خود را نیز اصلاح نماییم. دو اثر روانی از آثار بی‌شمار توحید عبارتند از:

۱) وسعت افق دید موحد (۲) زوال ترس از فرد و جامعه توحیدی





توحید



تأثیرات
روانی
توحید

اصول
توحید

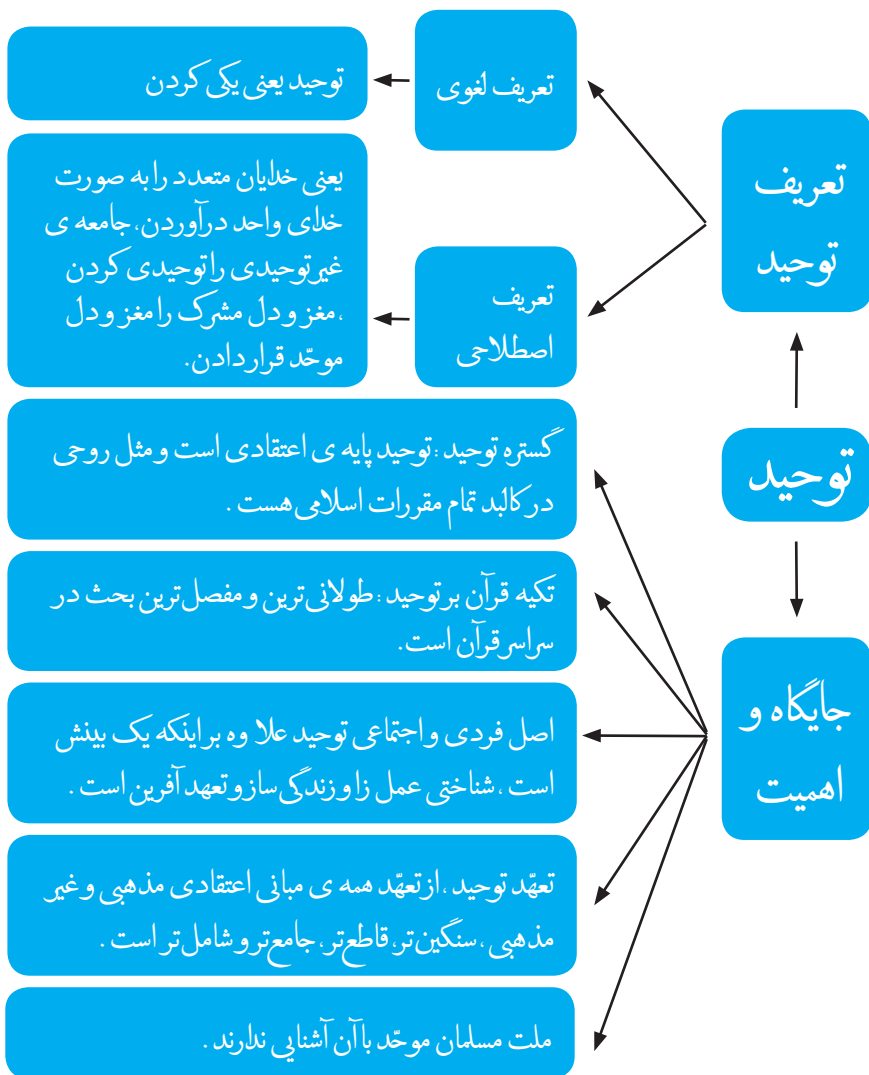
توحید و
ایدئولوژی

توحید و
جهان بینی

جایگاه و
اهمیت

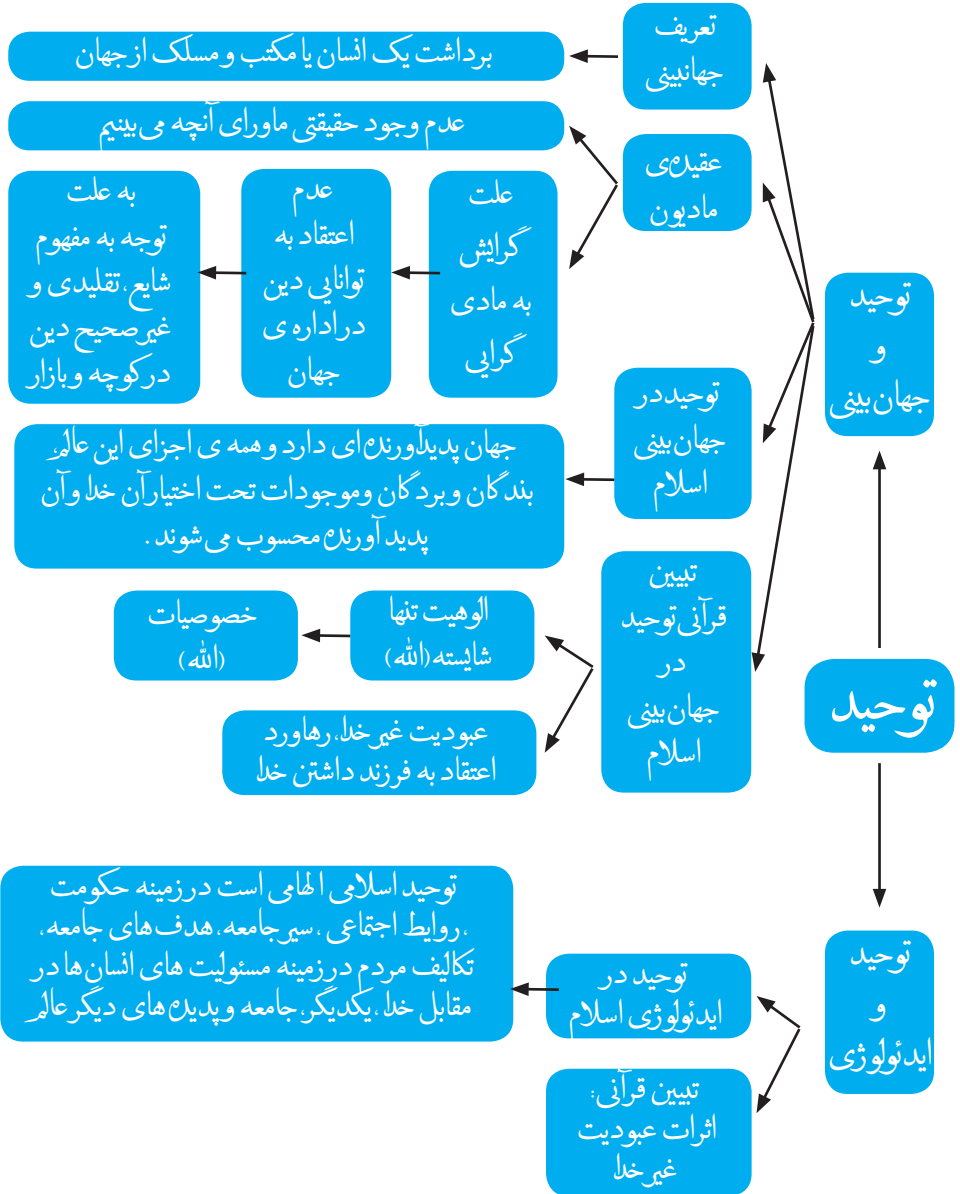
تعریف
توحید

نودار شماره دو: تعريف، جاىگاه و اهميت توحيد



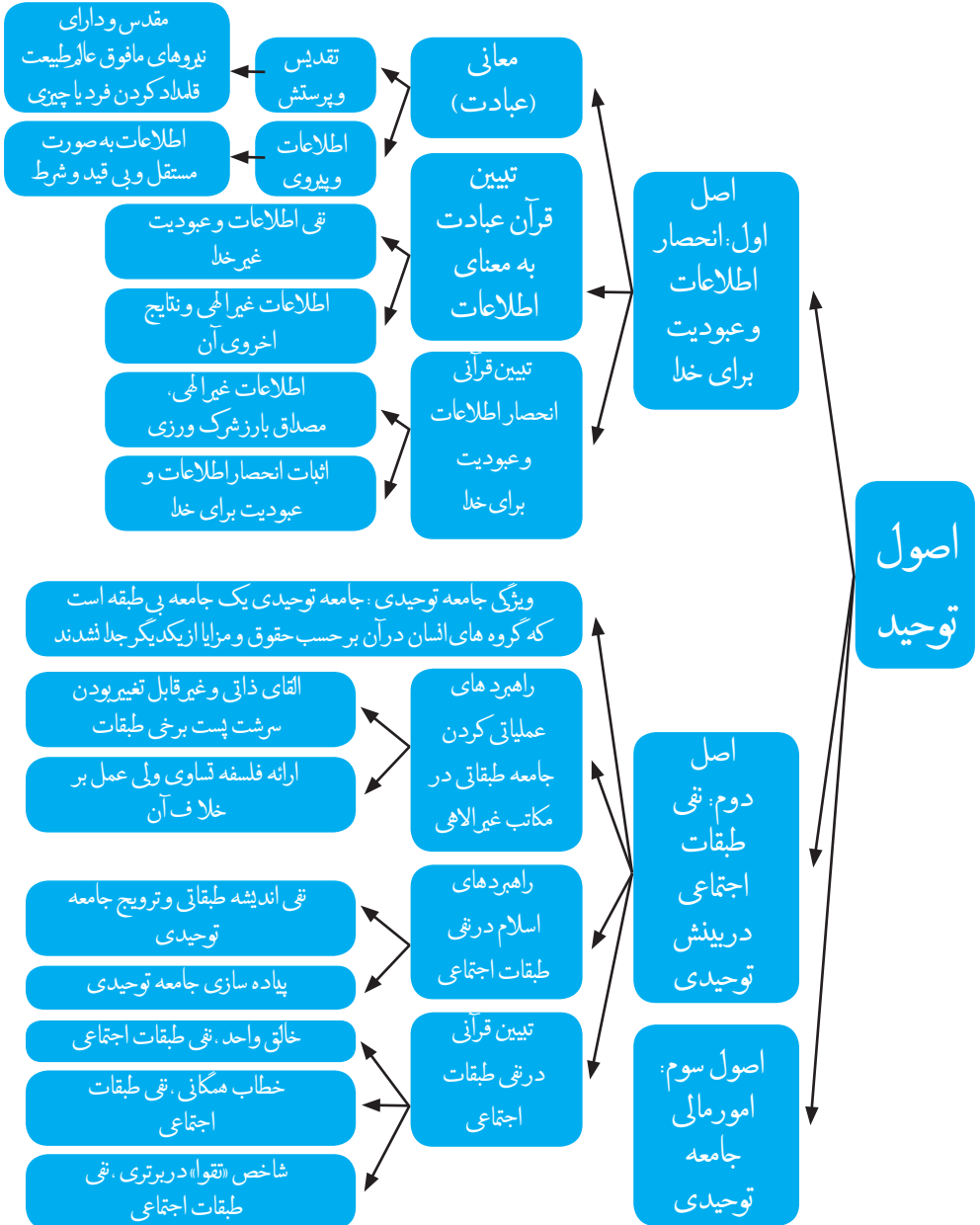


نمودار شماره سه: توحید و جهان بینی و ایدئولوژی





نودار شماره چهار: اصول توحید





نمودار شماره پنج: توحید و تأثیرات روانی توحید

